

سپاروون

شماره ۲۰۲، خرداد ۱۳۶۹
مجلس و هیئت ایزدگاران - طالقانی و دیگران ۱۹۹۰

Ketabton.com

شماره ۳۲، ۳۳
دختر شایسته سال انتخاب شد

فروشگاه عبدالستار نور



انواع تلویزیون های رنگی، سیاه و سفید

ترموزه های خورد و کلان و سایر سامان آلات برقی مورد نیاز خانواده
و را از کمپنی های معروف جهان وارد می نماید.

مراجعه کنید و انتخاب کنید

آدرس: بازار زیرزمینی هتل پلازا

مسیح ویدیو کست

در عهد و کست های ویدیو کست مسیح، جوارش امروز چهارم و پنج
مورد عرضه تا زمانه فروش می رسد. همچنین مسیح و مسیح
پوسته امر و غیره، ظاهر می رسد. مسیح و مسیح

قرطاسی فروشی ایدشتا

قرطاسی خوب و ارزان، اقسام کتاب و کتابچه، انواع
قلم های خودکار در رنگ دوده، تمام صنایع دیگر مورد
مصرف تا آنجا که قیمت های مناسب در رضایت
بخش عرضه می دارد.

برقیون ۲۶۷۷۶

آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغان

کفروشی سنبل

کفش تازه و کفش مخصوص هر مرد
نیم عرضه می شود و در شهرهای مختلف
موتور و برقیون عرضه می شود.
آدرس: زنده می دان شهر نو کوه کفروشی

قرطاسی فروشی نام سیرتی

قرطاسی و کتایب و کتایب
برق و غیره. همچنین اسناد را پاره
پاشی می نماید.
آدرس: چوک برقیون و چوک جاده میوند

شرکت وارداتی و صادراتی نذیر خیل

انواع تایر و پرزها هر گونه موتور را بدسترس مشتریان و نیازمندان
قرار می دهد.
آدرس: چوک شاهر جلال آباد

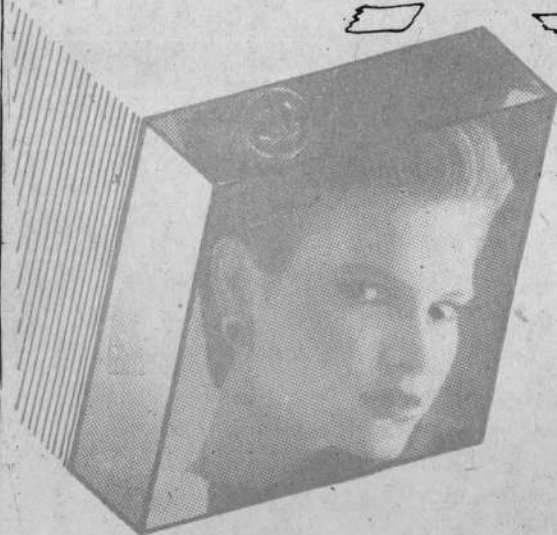
فروشگاه روز



فروشگاه روز بر عهده قسام سامان و لطف مود صورت خانواده با
لطف لباسها مردانه زنانه و طفلانه شروع بوت با مردانه
زنانه و طفلانه و هرگونه لوازم و وسایلی که شایسته شهرت
کمپنی با عطرهای تازه و لطف نموده قیمت مناسب به مشتریان گرامی
عرض میدارد

آدرس: فروشگاه روز شهر مازندران شمال
روضة مبارک

سنگار پویک



همه دنیا میبویند از خانواده
زنانه و با کیفیت
عطرهای تازه رسیده

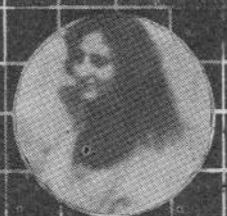
آدرس: زرغون سیدان تهران

کورس هنری مشقی

در معانی خط، رسم و نقاشی، آبیاری، دیوارنگاری و نقاشی آکواتینتی
شماره اول در قیام از نوین طبع آکواتینتی و جاز به هر نوعی که میخواهید
آدرس: کاتر ۴ چهارمین بیدار در جبهه انجمن



صفحه (۲۱)



خ ۱۸



صفحه ۱۲



خ ۲۴



صفحه (۵۰)

تولونه په زړه پوری

عرقان و تصوف

بنا پیری لند داستان



بجا وید راجی و نیر راجی



آر فولد
صفحه (۳۴)



صلیب احمر
صفحه (۸)



صفحه (۵۴)

سپاووت

شماره دوم و سوم ماه نور و جوزا سال ۱۳۶۶

تشریه اتحادیه ژورنالیستان ۱۰

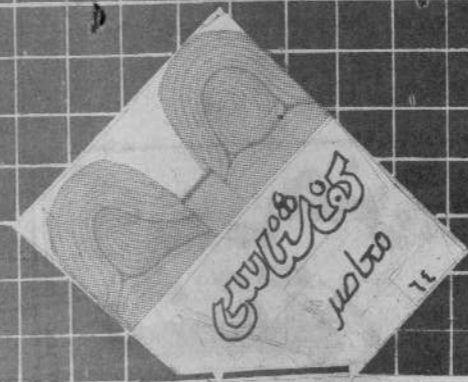
مدیرمسئول: د وکتور ظاهری
تلفون: ۶۱۲۰۱
مخبران: آصف معروف
تلفون: ۶۲۷۰۲
سویچبور: ۶۱۸۷۸
ارتباطی: ۴۱، ۴۸، ۴۴

خطاطی: کبیر امیر جمیل نامی
ارت و گرافیک: حمید حلیلی و حمید سمود
ناشر: احمد شاه نصیری و زلی "پهیل"
مخترم: محمد گل

ادرس: مکتوبون سم بلان (۱۱۰۶)
مقابل تعمیر مطبعه دولتسمی
حساب بانک (۴۰۱۲۳) سر (۸)
د افغانستان بانک

زیر نبره هیات تحریر:
باری تعلیمی
محمود جمیلی
عبدالله نسادان
رهنورد رریاب

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست آزاد دارد، معامین وارده در صورت نشر یا عدم نشر مسترد نمیگردد نظریات ارایه شده صرف نظر نویسنده میباشد.



کتابخانه ملی افغانستان
مخبر

دختر شایسته سال انتخاب شد

قدیمه بی‌مارک فارغ صفا ۱۲ لیسه
عایشه دراتی ۱۸ سال دارد والینالر
است • لیسان انگلیسی را به‌شتر بلبلد
میشود • چندماه است استیوردن •
شرکت آریانا است •
میگوید :

زمن از قضا زیبا معلوم میشود
اما زیبایی زمن وقتی بیشتر است که
انسان آنرا در خود زمن می بیند
و روی آن زنده کن می کند • من بها ر
را دوست دارم بیشتر رمان پلیسی
میخوانم • از تو دارم آرامش
در وطنم تا • من نبود •

من پرسم اگر استیوردن من شدید ؟
میگوید :

انتخاب دوم ندا شتم فقط تصمیم
دا شتم استیوردن شوم و پس •
- پس خیلی مصمم هستید •
- تقریباً بلی •



انتخاب شده است .

مردم و نماینده گان مردم در پارلمان موافق نبود . آنچه مطرح شده حتی از نظر خانواده ها دختران انتخاب شده در مقام های ممتاز قابل تایید نیست . بهتر بود گرداننده گان این برنامه توضیح مفصل تر در مورد شایسته بودن آرایه میداشتند تا تفاوت با کلمه ملکه زیبایی میداشت . در برنامه و محفل تدویر نیز باید خصوصیات افغانی مد نظر گرفته میشد چرا که مثلاً دختری در شرایطی که پدر یا برادرش راد در جنگ از دست داده ، نان آورد خانواده است و تحصیل ، خویش راد در مقام ممتازی دنبال مینماید و وابسته به خانواده متوسط یا در سطح پایین اقتصادی است ، چگونه درین انتخابات کاندید میشود ، در معیارها چه ارزشهایی برای این کته گوری دختران وجود دارد و همبسان ، با در نظر داشت انعکاسات منفی انتخاب دختر شایسته میتوان به این نتیجه رسید که باید برای شایسته بودن دختر افغان معیار هاری جدید و متناسب با احوال جامعه در نظر گرفت .

معیارهایی که برای انتخاب دختر شایسته در کابل مد نظر باید باشد ، روی مسأله زیبایی نمی چرخد بلکه بیشتر در جهت عفت و اخلاق افغانی و اسلامی تحصیل ، کار و بر خورد خوب متمرکز میباشد . چه معیارهایی در انتخاب دختر شایسته سال مد نظر بوده ؟ یکی از مسؤولین توضیح نمود که تحصیل کار و خصوصیات خوب افغانی معیار اصلی بوده ، دختر شایسته سال قد سیم بهارک یکی از چهره هایی بود که توانست با این معیارها مطابق باشد . اداره مجله سیاوون معتقد است که انتخاب دختر شایسته سال در شرایط خیلی ها داغ کنونی تاجایی کار قبل از وقت بود و از سوی دیگر ادعاهای مستحق و نامستحق برخی از جوانان دیگر که خویشتن خویش را شایسته تر میدانستند نیز بحث های اضافی را درین و آن دفتر و مقام ایجاد نمود . ولی به هر حال نمیتوان با نظریات عمومی جامعه و

در کابل دختر شایسته سال انتخاب شد . انتخاب دختر شایسته تعبیرهای گوناگونی به همراه داشت و همزمان با ادعاها و مخالفت های بیش و کم ، سوالهای زیادی هم در مطبوعات ، هم در محافل مردم و حتی در جلسات پارلمان مطرح شد که آیا انتخاب دختر شایسته سال در چنین فرصت کار ثواب بود ؟ میتوان با برخی از این نظریات موافق بود . مسأله مهم اینست که شایسته بودن را چگونه تعبیر کنیم . در شرایط ما در شرایط جنگ و عنعنات خاص جامعه میتوان چنین انتخاب را ماخذ کرد . اما معیارهایی برای انتخاب دختر شایسته سال در افغانستان میتواند مطرح باشد . با معیارهایی که در کشورهای اروپایی وجود دارد در تفاوت است . متأسفانه برداشت عمومی در جامعه طوری بود که گویا در کابل ملکه زیبایی

درکابل

بهر

بهر



(پراپلیس) در پشاور که فعلاً توسط
 هلال احمر پاکستان فعالیت های
 آن به سر می برد. می شود.
 - ده کلینیک کمک های اولیه در تمام
 نواحی شهر کابل و که این خدمات
 در همکاری با جمعیت افغانی صورت
 میگیرد.
 - دوازده شعبه کمک های اولیه
 در پاکستان در امتداد مرز جد جنوب -
 شرقی پاکستان فعالیت می نمایند.
 کمک اولیه به مجروحین
 کمیته بین المللی صلیب سرخ چینی
 گفته توانست وظیفه مداخلة در رگوری
 های شلحانه را به دست آورد.
 - کشورهای که در مراکز جهان
 لطفاً ورق برگردانند

به این یا آن سا زمانه قبيله و گسرو پ
 و یا خانواده انجام میدهد.
 کمیته بین المللی "آی سی آر سی"
 به خاطر قربانیان مناظره کدام اقدامات
 را به دست گرفته است؟
 "آی سی آر سی" به خاطر قربانیان
 مناظره تاکنون اقدامات ذیل را به دست
 گرفته است.
 نماینده کی در کابل و ۲ شعبه آن
 در هرات و مزار شریف.
 ۳ نماینده کی در پشاور و یک شعبه
 آن در کویت.
 ۳ شعبه شفاخانه جراحی برای مجروحین
 جنگ در کابل - پشاور و کویت.
 - دو مرکز ارتوبدی برای تولید و نصب
 اعضای مصنوعی در کابل و پشاور.
 - دو مرکز تداوی اعضای قطع شده

"صلیب سرخ" نام موه سه جها -
 نیست که در سراسر جهان همینگونه
 حادثه و مصیبتی روی میدهد، به کمک
 و دستکاری انسانها می شناید.
 کابل و پشاور در این ریزها از امداد
 این موه سه وسما برخوردار است.
 میخواهم انسانی ترین و با ارزش -
 ترین و ظایفی را که تم دو کشور و سایر
 گروه های کاری این موه سه به افغان
 های مستمند و درد مند انجام میدهد
 و به دانم که در افغانستان چه وقت
 فعالیت صلیب سرخ آغاز شد.
 جهت جمع آوری معلومات به دفتر
 مرکزی صلیب سرخ واقع فهدرک مسوا
 جمع کردیم مسوول نشرات حاضر گردید
 معلومات کافی در اختیار ما
 بگذارد. وی توضیح داد که
 شفاخانه صلیب سرخ در اکتبر ۱۹۸۸ -
 در کابل ایجاد شد که از شروع تا سال
 حال گذشته ۲۸۸۰ نفر از کمک های
 این شفاخانه مستفید گردیده اند.
 وظایف کمیته بین المللی صلیب سرخ
 کدام مساحات عمده را احتوا میکند؟
 این کمیته در چهار مساحه عمده
 فعالیت دارد که عبارت اند از کمک های
 طبیسی به مجروحین جنگه پروگرام ارتو-
 پستی و ملاقات با محبوسین جنگه
 نیز برقراری مجدد ارتباط بین اعضای
 جدا شده خانواده چا در زمان جنگه
 که فعالیت آن در پنج قاره جهان در
 بیش از ۸۰ کشور جریان داشته و این
 کار راه صورت بین طرفانه به نفع قریبا
 نمان تمام جا نهم مناظره بدون التفات

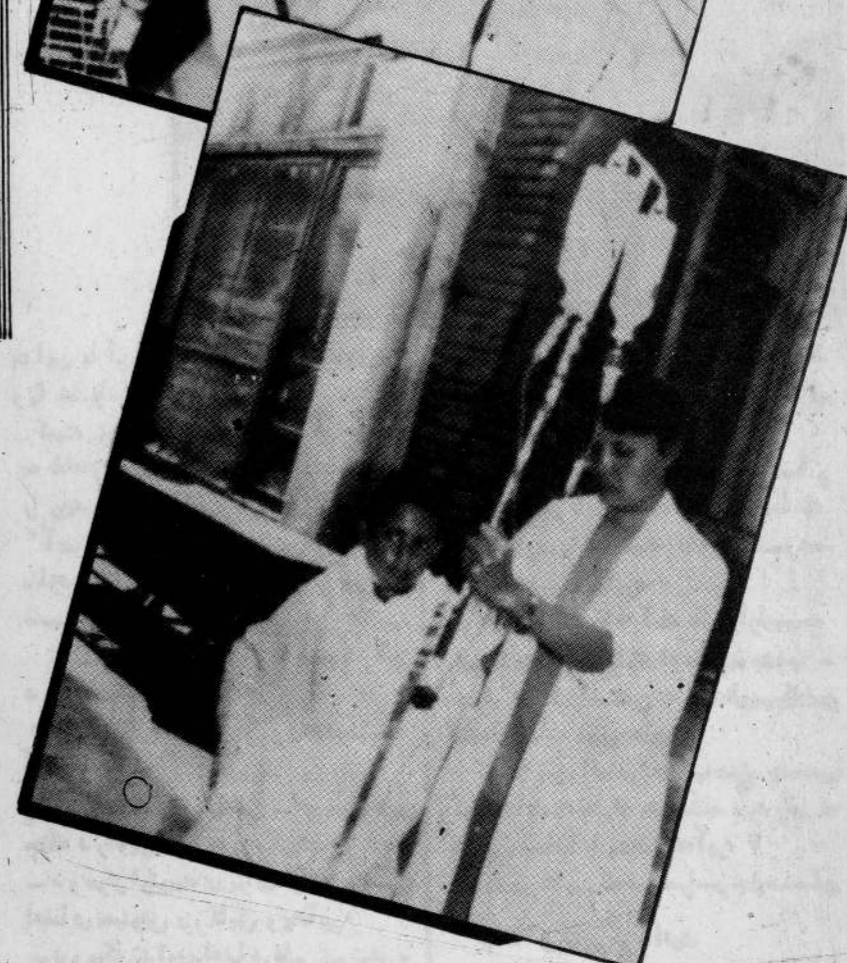


نوشته کامله "حبیب"

قربانیان جنگ بدون استثنا از واریسی و مواظبت صلیب احمر برخوردار می شوند



با قرار داد های ژنو موافقت کرده اند
 این رسالت را به کمیته بین المللی صلیب
 سرخ داده اند. قرار داد ها همراه
 خواستار آن اند که طرز رفتار در طول
 درگیری های مسلحانه انسانی باشد.
 ۱۶۱ کشور که قرار داد ها را امضا
 کرده اند این رسالت را به صلیب سرخ
 داده اند که از جنگ زده گان حمایت
 و به آن ها کمک نمایند.
 همچنان دولت های شامل این قرار
 داد متعهد گردیده اند صلیب سرخ تا از
 زخمی های "دوست و دشمن" یکسان مرا
 قبت بنماید. از سلامت جسمی و روحی
 مردم به شرف و حیثیت آن ها حقوق خا
 نواده گان، اعتقادات مذهبی و اخلاقی
 آن ها حمایت نمایند.
 شکجه رفتار غیر انسانی و اعدام



به خاطر بهبود وضع مرضی را درک کرد
 در اینجا ضجه ها و ناله های زخمی ها
 نسبت به هر شفاخانه دیگر کمتر است.
 زیرا کمبود ادویه محسوس نیست. و
 دو کتوران هم همیشه به مرضی مهر سرد
 مانده است چشم دید خود را از اتاق
 عاجل بر میداریم درین اتاق زخمی
 های قرار دارند که همین اکنون آورده
 شده اند.
 نرس مؤظف این اتاق "اوکی هایدن"
 نام دارد که جوانی است ۳۲ ساله.
 از صلیب سرخ فنلند آمده است. از
 مدت ۶ ماه به اینطرف در افغانستان
 است (۱۰) سال سابقه کار دارد، به
 وظیفه اش سخت علاقمند است خوش
 صحبت و خوش برخورد است.
 وی در مورد مرضانش میگوید:

دوکتوران و نرسوهای صلیب سرخ نیرو و انرژی شان را در خدمت مصیبت رسیده گان قرار داده اند

میگویم بالاتر از توانم کار کنم. آخر
 سوال مرگ و زنده گی انسانی مطرح
 است. من کابل را دوست دارم. مردم
 آنرا دوست دارم و هوای کابل را که
 مثل هوای کشور خودم است دوست
 دارم. من برای دو ماه به کشور خود
 موروم این رفتن برای تجدید نیرو نهی
 جهت رفع ضرورت است.
 از او می پرسیم: چه فکر میکنید؟
 وقتی دوباره برگشتید باز هم تعداد
 زخمی ها همین گونه سرسام آور و
 وحشتناک خواهد بود؟ با باورمندی
 میگوید:
 "امکان دارد تعداد زخمی ها
 کمتر ازین باشد."
 محبت به وظیفه و مسلکش همه ذرات
 وجودش را پر کرده است. من اینرا از

نوع برخورد او با مرضی در می یابیم.
 زبراخته گی رانمی شناسد فقط میگوید
 مرضی را نجات بدهد. مهربانی و
 همدردی بزرگترین شوق و هیجان
 زندگی اوست.
 اتاق عاجل را ترک میگویم. در
 دهلوز به زنی بر میخوریم که شاید
 در حدود ۳۷ ساله باشد.
 نامش "سوجهری" است.
 ضمن صحبت در می یابیم که ۲۰ سال
 سابقه کار دارد. ۲۰ سال در کنار
 زخمی های جنگ گاه در این کشور و گاه
 در آن کشور. وی از نوزاد زاده شده
 سال گذشته در پشاور بوده است
 از او در مورد کارها و دشواری ها پرسش
 میبریم. میگوید: "کار طبابت
 یک آزمون است از مایشس مهم و پر
 مسوولیت. من قبلاً هم در پشاور بسا
 افغانها کار کرده ام."
 نظر او را در مورد این مسأله می
 پرسیم که زخمی های جنگ در افغان
 نستان کی ها و در پشاور کی ها اند.
 بدون تا'مل میگوید: از وقتی مسن
 درین شفاخانه استم اطفال و زنان
 زیاد اند، ولی در پشاور زن ها و اطفال
 کم اند. من در چهره این زن تلاش
 انسانی و حس همدردی را به وضاحت
 می بینم. در دستانش گرمای شفا و در
 نگاهش صداقت و در کلامش صمیمیت است.
 به همه اتاق ها سر میزنم. مریضان
 را از نزدیک می بینم و طرز وارسی
 انسانی دوکتوران و نرس ها را خود
 مشاهده میکنم. این دوکتوران و نرس
 ها در قلوب هموطنان دردمند ما جا
 گرفته اند.

درین شفاخانه هر نوع ادویه در اسرع
 وقت به استفاده مریض گذاشته میشود.
 تعداد پرسنل شفاخانه به ۱۵۰ تن
 میرسد. دوکتوران به سه گروه تقسیم اند
 گروه اولی متشکل از سه نفر است
 جرمنی، فنلندی و سوئدی.
 گروه دومی سه نفر که هر سه آن از
 ناری اند.
 گروه سومی دو نفر اند که یکی آن از
 سوئدن و دیگری آن از بریتانیا می باشد.
 ناگفته نباید گذاشت که یک جراح افغانی
 نیز با این دو کتوران کار مشترک دارد.

لینا میلی یکی دیگر از نرس های این
 شفاخانه است. او قبلاً در صلیب
 سرخ ناری کار میکرد. ۲۲ سال دارد
 ۳ ماه پیش که به افغانستان آمده
 کار با زخمی های جنگی همانقدر که
 برایش درد ناک است جالب نیز است
 وقتی لبخند مرضی به عنوان سہاس نظار می
 میگردد.
 آن وقت احساس رضایت از کار را در
 سیمایش مشاهده می کنم.
 از او می پرسیم آیا کار با زخمی ها
 برایتان دشوار نیست؟
 جوابی که از او می شنوم خورشندم می
 سازد میگوید:
 کار با جنگ زده ها همانقدر که تاثیر
 بر انگیز است افتخار آفرین نیز است
 همچنان می گوید:
 شفاخانه ما هیچگاهی با فقدان اد
 ویسه رو برو نشده است. آنچه که
 مرا بیشتر نورو میدهد بودن نرس های
 افغانی در کنار ما است. من مردم افغان
 نستان را بسیار دوست دارم. زیاد
 دلم میخواهد که همه ولا یات افغان
 نستان را ببینم. من مدت سه ماه دیگر
 را در اینجا خواهم بود. آرزو میکنم که
 وقتی دوباره به افغانستان برگردم
 نشانی از جنگ نباشد و دیدن زخمی
 ها قلبم را به ستوه نیاورد. زیرا جنگ
 روح انسان را خسته میسازد.
 مسوول بانک خون "ایوا" نام دارد
 وی از مدت ۶ ماه به اینطرف در کابل
 است وظیفه اش را خیلی دوست دارد.
 او میگوید:
 "ما هیچگاه به قلت خون مواجهه
 نشده ایم ولی طوری که در اروپا آنرا
 استعمال میکردیم در اینجا نمیتوانیم
 خون را مانند دیگر ادویه جات نمیتوانیم
 از خارج بخواهیم."
 به همه اتاق ها سر میزنم. از میان
 چهرکت های مریضان برایمان راه باز می
 کنیم در نگاه های مریضان اظهار سہاس
 از دوکتوران و نرس ها را به اشکال
 می بینم. مریضان راضی اند پایوا ز
 های مریضان دعا میکنند. در یکی از
 اتاق ها زنی که از اثر اصابت راکت در
 بازو وطن خود زخم برداشته و اکنون
 بقیه در صفحه (۹۱)



تصحیح و نگارش
دود - حجر الاسود

سخن از هر فلان و هسوف و این جلوه
ها و نمود ارهای جاودانه کی روح انسا
نست . راهی که شناخت هستی را از
شهره " سرگذشت - سرنوشت " می
آغازد و به بی انتهای " ازلیت - ابد -
یت " با گره "معنویت " پیوند میباید
انسان در هر دو حالتش چه جوینده
(اگر یابنده بوده باشد) و چه بی تکاپو
(اگر بازنده بوده باشد) همواره خواسته
و نخواست و اگر از سوی شاهراه سرگ
را پیوسته و از سوی دیگر روح مضطرب
و ملتهب او همواره ژرفنای آفتابان قسوغ
پر شمس های را در نور دیده اسف کد
از ابتدایی باورهای بشری (به هر
نحو و دلهلی که بوده) تا برترین -
معتقدات و هرچه رابه نیایش نشسته -
تکانه نهر و مند و ضرور ریش و نماز خود -
جوش پاسخ طلب معنوی این رمز نهانی
بزرگ بوده است :

" من " در هر دو سویم ، آنسو تر
از " من " چیست ؟ به کوتاه سخن
" غیب " برای دست یافتن به پاسخ

فراران ... و مگر نه همینگونه بود
است که گرسنه گان مایه مایه پیوند دهند
معاهد گراهی گرفته اند و تهنکان آب بقا
و ساز مانگران مقا طعمراه دیگر ؟
خواهنده گان ساقه ها ، طریقی گرفته
اند و جوینده گان رهش ها طریقی
دیگر ... ؟

... و اما ان سفر پر باره با لند
و حجب ...

سفر ما برای حدود اربعه اقالیم
جغرافیایی و فضا مند تر از سیرانی ابعاد
متعارفی زمینی . سخن از سفر عمودی
و معراجیست و همانی که پیشوای مسلمانان
قوتیه مولانا و مخدو منا جلال الد
ین محمد بلخی " روس " شبی برا پیش
خواب " نردبان آسمان " را دیده بود
: احوال مجد مجدود حکم سنایی غزنه می
" بعد راقبه " را .

انسان از طلوع تاریخ تا نیمروز همین
دم پیوسته در پویش هستی با همه رموز
و کلوز آن ، مسافر خسته گی ناپذیری -
بوده است که پس از نخستین درنگ
در سپیده دم زنده گی خیزش علاست
راهداری باورش راه دست راست
یا چپ ، علم کرده و پس رخ خوی راهی
نموده که باید پیوسته شود . از اینجا
ست که سفرهای دشوار گذار آدمیها
نقطه بی و پر از مقاطعه هاست و با
" خطی " و باریک و یاهم " حجب " و پر بار
بدون شبهه هیچیک از این مسیرها ،
خط مستقیم " این کو تا هترین و اصل
فاصله ها بین دو نقطه " نیست و چس
گونه میتوان خوبشاندی و همبوستندی
آن همه منحنی های پیچ در پیچ و منکسر
های شکن در شکن رهنگ دارها را مبتدا
بی آمد های الزامی (و یا غیر الزامی)
راه ها به انکار نشست و مگر نه ایس
است که شاهراه یکست و بیراهه -

درون سینه من دگما عکاسیت * تو چو قبله معبود مقابل من

چنین پرسش کلوگیره باید سفر نمودی داشت نه انقی . به مزم بمرآج آماج باید رفت و زود رفت بدوین آن که به گفتن و رفتن هتو شته اندیشید . یا هر هتو بایستگر سنه رفت ه کلاه شکسته رفت و هیواره رفت رفتند و خسته کی نشناس . قدم به قدم بایستی همین را دانسته که " او " یعنی "خلوص" ه خلوص یعنی "یکتایی" و یکتایی یعنی "مکتبی" یا از این - بیشتر را اگر گفت باید دیگر از آن خسته شدن به دار نهراسید ؛ چنانکه " وی " نهراسید .

باری برگردیم به عاشقانه سخن . میگویند دو گونه خیال وجود دارد : نخست " خیال آینه نده " که ما از آن حدتاء دود ستاورد داریم :

یکی " تمسیم و انتزاع علمی " برهمنی تدوین معارف از بازتاب بلا فصل و - مستقیم هستی با تمام جلوه هایش در - ذهن آدمی .

دیگر قدرت تصویر سازی هنری بر اساس بازتاب هستی با آمیزه بسی از اشتراک جدایی ناپذیر حاصل اند -

نخستین بدوین آن که پای ادما ی بررسی مشروح و یا کم از کم وارسی برخی از جزئیات این مباحث عظیم و سترگه باشد به گونه پیشی در آمد بر بحث " عرفان و صوفیگری " سطوری چند را با تکیه بر اقوال و تاریخ رقم موز نم :

الف - علوم سریه : مجموعه اصال آداب و تشریفات و مقررات است با ایما به وجود یک جهان سری و نا مشهود ماوراء لطیعی و نیرو مند تر از جهان مشهود محسوسات .

این تعالیم در برخی از فرقه ها رخنه بسیار عمیق داشته و بنیان هایش آگاهی های عمیقی و عقیدتی را سنگ تهاداب مینهد . مختصراً به ذکر چند تا از اصطلاحات آن مانند :

"ضایع ازلی" ، "اعراف برخواستار" ، نعل به مقامات و کرامات " : "تسخیر شمس" " طی الاضی " : " طالع و اقبال " بهجا نخواهد بود .

مرقا " اعتقادی قز لزل و داعش

یک سفر عمودی

پس با عوامل روحی - روانی - عاطفی (حتی غرضی) و دروم " خیال ماورایی" یا آنسانی که ما از آن چهار دیتا - ورد داریم :

همه کی پیشه هم بسته هم میروند و از یک ریشه :

- علوم سریه .

- مذهب و کلام .

- فلسفه مرز تخیل و تمقل .

- عرفان و صوفیگری .

اینک با کوتاه سخنانی به الفاظ بسیار فشرده پیرامون سه مقوله

موهبت خاص " را شرایط دست یافتنی به این علوم میدانند . مثلاً خواجه زندان (شمس الدین محمد حافظ شهباز) میفرماید :

هر که شد محرم دل در حرم پادشاهد و آنکه این کار ندانسته در آنکا رساند و یا مولوی جاویدان یاد وقتی میفرماید :

انها عامی بدندی کز نه از الطاف خاص بر من هستی آن ها کما مهر بختی و نیز حضرت مولانا ی بزرگ در مثنوی شریف هفت جا میفرماید که " بندگانی خاص خدا " قدرت اشراق بر خواطر و

ضمیر خوانی دارند .

باری حکم زمانه ها ه البهروض در - (التضمین فی صناعه التحمیم) به تائید ستاره گان و احوال آنان در گذشته زنده گی و احوال بشر ه حکم میکند و منتهی :

" ستاره گان را همیشه انزاع و تمیل از چیز هاست که زیر آنانسه هار پذیرنده گان ."

ب - مذهب و کلام :

مذهب به تفسیر و تجمیر اندیشمند - همروز کار و همزمان مسا تلاش انسانیت به هست الوده تا خود را پاک سازد و از خاک به خدا باز گرد دده طبیعت و حیات را که دنیا میبویند ه قداست عظیم است و ما خصه جوهری آن .

و برای آنکه " دنیا و آخری " تعابیر ناروایی بر ندارند را " ما میافزاید :

هر چه نزدیک است و دم دست و نازل و سود مند - دنیا و آنچه بر تو دور تر و متعالی و ارز مند - آخری .

در مذهب تاریخ خلقت ه جهان پدیدایش انسان و سرگذشت را هنایانی که برای آغنا کردن او با " راز " همه وجود آمده اند منعکس است ؛ در اینجا مشیت ناشی از اراده آلمی و قضای - محتوم ه جهان را مگر داند و این - مشیت لا هوتی در قالب عقل و منطق تا سوتی نمیگنجد . به همین سبب مقدسان و اولیا الله برگزیده گان و - معصومان بهانگران هستند . اطالع ثواب اسکو سر کشی گناه . از عالم درو تا روز رستا خیز بشر در معرض همین امتحان شگرف قرار دارد .

در پرتو احکام مذهب این نکات نیز توضیح میگردد : عالم چس گونه پدید آمده و صانع آن کیست ؟ کاینات ه خورشید و ستاره گان را که آفریده برای چی آفریده شده اند ؟ انسان از کجا آمده و هدف از خلق وی چس بوده است ؟ این سلسله را در شماره آینده دنبال نماید

افسوس و پشیمانی جنایت

پوشته: صباح رهش



بعد از افتخار نش در حالیکه خود را آرام میگیرد اطمینان از اصولیت کارش حاصل میکند و چون موش جالاک خود را به دروازه حویلی رسانده و بی صدا در حویلی را با ز میکند و در نقاب پوشد بگر مطابق برنامه بی که بیشتر از آن آگاه بودند داخل حویلی شده و دوباره در راعقب خود مییندند - ((نفر اول)) با اشاره دست به دو همدستش میفهماند که دنبالش بیایند - هر سه نقاب پوش نزد یک دروازه و دهلز میروند با یکی درنگ از خواب بودن اعضای خانه مطمئن میشوند - ((نفر اول)) با اطمینان برای باز کردن دروازه دهلز دست به کار میشود عملیاتش نتیجه نمیدهد و از جانبی هم وقت از بلانی که بیشتر تشبیه شده است - نباید زیاد تر به مصرف برسد - ساعت یازده شب است و دوجفت چشم از زیر نقاب فعالیت (نمبر اول) را تعقیب میکنند آن ها نیز در حالیکه قبضه های تفنگچه هایشان را مانند دندان های شان میفشردند با هیجان اطراف را مینگرند - نمبر اول ترجیح میدهد جنگ کلکین را - بشکند در دوضربه موفق به باز کردن کلکین میشود - مهتاب زن بیوه و پولسدار که با اطفالش در منزل بود از خواب میپرد و با شنیدن صدای دزد ها برای به افسوا گرفتن دزد ها نام مردی را که هیچ در آن خانه نیست میگوید - بلند چیخ میزند - (نمبر اول) مطمئن است که او یک زن چالباز است - هر سه نقاب پوش مسلح در حالی که در صدای شان نیز جعل کاری میکنند و

(نمبر اول) مهتاب را در حالیکه تعدید به مرگ میکند ، هدایت میدهد که خاموش بماند - مهتاب و اطفالش را در یک اتاق گرد می آورند (نمبر اول) مانند صاحب خانه بی تکلیف در حضور مهتاب و فرزندانش چهار صدوق را از جاها بی که توسط مهتاب جابه جاشده است - بیرون کشیده با باز نمودن هر کدام آن یک یک - ملیون افغانی پول را داخل خریده خود مینمایند - سیراز داخل یک بگرد بگرد پنجمه هزار افغانی را بیرون کشیده و از این بکس افزون بر پول یاد شده ، معادل پنجمه هزار افغانی طلا و نقره را نیز صاحب میشوند - مردان جنایتکار با چهار ملیون و پنجمه هزار افغانی ریسته طلا و نقره در حالیکه همه اعضای خانواده را تهدید و ریسته مینمایند - بدون سرو صدا ، با بای پیاده ، آن چا را ترک گفته ، روانه خانه بی که بیشتر تصمیمین شده است - میگردند -

ساعت ۹ صبح آخر جدی تلفون دفتر خارندوی خیرخانه زنگ میزند از آن سوی سم ، یک خانم در حالی که خیلی ناراحت است و خود را به مهتاب (معرضی میکند ۱۰ از واقعه سرقت چار ملیون و پنجمه هزار افغانی و یک مقدار زود از منزلش (واقع در پنجمه فامیلی خیرخانه) توسط مردان نقاب - پوش مسلح گزارش میدهد -

سایه مردان مسلح با تفنگچه و کار در زیر نور کورنگ مهتاب بدیدار میشوند - نه دیوار کمی ، فقط کمی از سایه ها بلند تراست - پارس سگها در منطقه پنجمه فامیلی خیرخانه به گوش میروند مردان - مسلح بیشتر به حد کافی بالای بلان فارغ منزل مهتاب صحبت کرده اند - حالا دیگر همه چیز را حرکت سرهای پیچیده شده شان به همدیگر افاده میدهند - هر سه شان نظامیان کاردیده بی استند - از اردو پولیس و از استخبارات - این هاتمام دانش مسلکی شان را اینبار وقف یک جنایت میکنند - مرد تفنگچه به دست ((نفر اول)) از سردیوار بالا میروند - کمک دوهمدستش در بلند شدنش بر دیوار با عجله بی صدا است - با احتیاط و زیرکی و جله خود را - آنطرف دیوار برت میکند - لحظه کوتاهی

بعون میشود اشاره شفوی افسر خارند وی به همکاری که در موتور آن موتر منتظر استند، میسازند که هدف را دستگیر کرده اند.

موتورکاران هامپاست. و کارمند جنایی گل محمد را به موتر دعوت میکند هر دو - سواری میشوند و موتر به حرکت درمی آید. سایه ها خورد ترااصل هستند و آفتاب میورد که آرام آرام عمودی تابیدن گیرد هنوز جاست نشده است. . . .

خانم محتاب در مورد هیچ یک از آثار - نهی مشکوک نیست و اما او اشخاصی را که از موجودیت پول و جواهر در منزلش آگاه بود ندانم میگرد.

دقایقی بعد گل محمد خود را در حوضه خارند وی میباید او از آن زمان که خط حرکت موتر تغییر کرده بود تا حال حرفی نگفته بود خاموش کارمندان خارند وی وی جواب

مغیر اول کیست

خارند وی به آن جا میورد. تمام آثار جرمی مانند نشان انگشت و چاپ بای را - تثبیت میکند ابارات خارند وی حالا باید دیگر تمام حدسیات او براتینی شانرا مورد ارزیابی قرار دهند. کارمند جنایی - وقتی مهارت و بلدیت دزد هاراد رحادنه ارزیابی میکند به صورت قطع حدس میسازد گمان مبدل میشود که دزد باید از جمله نزد پکان خانواده سرت شده باشد. هیچ باند و یاد زدی چنین توانایی را ندارد که حتی از مخفیگاه های پولی و جواهرات پلک خانه تا این حد آگاه باشد. پسر مرد (نمبر اول) کیست؟

در مطالعات عاجل ارتباطات قومی و خویشی محتاب، دستگاه خارند وی پسر کاکای فاسل را مورد شک قرار میدهد. (گل محمد) را که در یک قطعه نظامی وظیفه نظامی دارد مورد پیگرد قرار میدهد. اما او را چینی طور باید به بازرسی گرفت؟ اگر او واقعاً دخیل در این قضیه باشد رد سنگینش انشا' شود هدف ستانش فرار میکنند.

کارمند خارند وی مخفی به قطعه (گل محمد) مراجعه میکند او خود را یکی از همسایه های محتاب معرفی نموده چنان سرت منزل محتاب را برایش میگرد. خارند وی باز یکی در پوشش یک دلسوزی از پسر کاکای فاسل سرت شده میخواهد تا به منزل محتاب برود. گل محمد با افسر خارند وی در حالیکه از این خبر سخنی ناراحت معلوم میشود، از ساحه وظیفه

حالات دیگر احصایه های سری محلی - بولیس و دوسیه ها و انگشت های ارتباطی فاسل محتاب در ظرف کمتر از نیم ساعت مورد مطالعه قرار میگیرد. - اهالی و همسایه های محتاب میتوانند مورد شک بولیس قرار بگیرند. - یکی از اعضای داخل خانواده محتاب که یکی از اقارب و خویشاوندان محتاب میتواند مورد سوظن (بدگمانی) قرار گیرد.

بود نشان نسبت به نگاه های پرسش آمیزش او را در گردالی از ترس و همچنان آنگند بود. امر جنایی خارند وی خیر خانه تا حال جز مطالعه کرکرت گل محمد و حدسیات او براتینی چیزی به دست ندارد. گل محمد داخل شمع میسوزد او برای یک احتجاج آماده گسی گرفت. اما امر جنایی مجالش نداده پس مقدمه میسوزد:

- بول های خویشاوندت کجا بردی؟
- کدام بول و
- دگمه همراست کی ها بودند؟
- گل محمد با آماده می و تغییر لحن با صراحت میگوید.
- (. . .) امر صاحب شما به اشتباه تا ملتفت خواهید شد که من چی طور از خود - بقیه در صفحه (۱۵)

کتابخانه

کتب و اسرار



کتابخانه

تعبیه کنند: سنگ صبور

جمعی از جوانان را مصروف مطالعه یافتیم .
 به یکن از کارمندان کتابخانه که جوان
 باهوش و خوش برخورد بود ، گفتیم که
 میخواهم از جانب مجله ((سیاوون)) گزارشی
 درباره این کانون تهیه نمایم . او مرا
 باری رساند تا پرسش هام را با شخصیت
 گرانبایه محترم الحاج سید منصور ناد ری
 سرپرست تفرقه شیعه اسماعیلیه و
 بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو
 بلخی طرح نموده و آنچه راهم اکنون
 پیشرو دارید تقدیم خواننده گان مجله
 نمایم :

آنروز آستان بدون اینکه به کوچه پی
 خم شده باشد ، انگار (به جای همه
 نومیدان میگویی) شاید به گفته -
 ناصر خسرو - آن شاعر بزرگ (ابرهایش
 فنای تبخیری همیزند زاداشت ، که سوشک
 هایش به زلالیت نینم ، ترم شیشه ای -
 میآورد) و شاید هم (چشم مجنون به
 ابراند رنده بود)

ومن راهی کانون فرهنگی حکیم ناصر
 خسرو بلخی (واقع تاینی) گردیدم . از
 بهرون درب کتابخانه کانون اند کتیب
 صدایی به گوش نمیرسید ، اما وقتی در را
 گشودم ، در آرامش و سکوت فضای کتابخانه

محترم الحاج سید منیر نادری مکسون است اجازه بقرا میداد تا پیرامون کانسون ابعاد جاری کارکرد هایش، با شما صحبتی داشته باشم.

پس از شروع به نام خدا و پیش از یاد چیز دیگری، موفقیت کم نظیر اداره مجله سپاویون را که با توجه به پاره ای از جهات ذوق عصری نسل جوان تروطن، ضمن نشر مطالب متنوع جالب، میلان کم سابقه آنان را به مطالعه حد اقل ((مجله)) جلب کرده است، به همه مسؤولین و دست اندرکاران آن تبریک عرض می نمایم و از خدای توانا توفیق بیشتری به ایشان می طلبم.

* خواهشمندم اندکی پیرامون انگیزه های ایجاد و منظور فرهنگی این کانسون صحبت نمایید.

پرسنده عزیز (به ارتباط پرسش های شما که نسبت وجود مصروفیت های درنگ ناپذیر خود، ناگرم متاسفانه بایست از ایجاز کار بگریزم) گفتنی میدانم که ایجاد تمدن و فرهنگ مباحثات آفرین انسانی، دادن رشد سالم انسانسلا ری به اینها بشر و مجاهدت در امر انکشاف و تعالی ابعاد مادی و معنوی جامعه انسانی و نیز تلاش در جهت برپا دادن ویران سازی اهداف ارمانی پیشگفته، تعاهوتها به دست خود انسان هاصورت می گیرد.

برتری اقدام به یکی از دو گونه تلاش متناقض یاد شده بود یکسر بدهاقتی دارد که مارا از استدلال در همین زمینه بی نیازی سازد.

امروز همه ما شاهد این حقیقتیم که تمامی ناگامی ها و بدبختی ها یا از عدم درک مطالب یاد شده و یا از اثر خود کامه گریها، کامجویی ها و بی مبالاتی به انسان و مقام او ناشی شده است، رویدادی که به همه حال اسف انگیز است.

بنابراین با توجه به حقایق فوق، بسا انتباه از دامنه تاریخی و نظر به نیازی که در جهت خدمت به اولاد و وطن احساس می شود، به توفیق خدا در صدم شدم تا به هدف برآورده سازی مقدماتی آنچه در امر تمدن و فرهنگ امروز و فردای جامعه ما تمرکز است، به نوبه خود قدم بردارم.

ازین رو نخستین گام توفیق در راه این آرمان را، در تاسیس و فعال ساختن ((کانسون)) سراغ کردم که در امر اشاعه نور علم و فرهنگ سالم نقشی ایفا کند.

همانادرا صد (۱۳۶۷) از خدای مهربان این توفیق نصیب شد تا با عرض این دامنه به پیشگاه ارباب فضل و دانش و فرهنگ کشور لبیک تاییدی و همکاری و او طلبانه ایشان را در زمینه حاصل و ما استفاده از مشوره های مستقیم ایشان به تاسیس ((کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسروی بلخی)) نایل آم.

* وجه تسمیه این کانسون چیست؟

تسمیه ((کانسون)) به نام حکیم ناصر خسروی بلخی ناشی از چندین دلیل بود و

آنچه ماضن اهداف کلی خود از تاسیس کانسون فرهنگی بدان اندیشیده ایم حکیم ناصر خسروهیست که یکی از فرزانه گان بزرگ قبادیان بلخ در حدود یک هزار سال پیش از امروز اندیشیده و به آن عمل کرده بود.

حکیم ناصر خسروهیست که در زمان خود خاک که زاد و مرگ آن در دامان میهن خود مان روی داد و از همین سرزمین به جهت شخص جامع الاطراف به حق مقامات حکیم، فیلسوف، متکلم، شاعر، ادیب جهانگرد و فرهنگی دیندار را از آن خود ساخت و به زبان مردم خود از اشاعه دانش ادب، دین و فرهنگ تا آخرین لحظات زنده گی می پازنه ایستاد و کارنامه های عظیم بر باری از خود به یادگار گذاشت.

حکیم ناصر خسروی بلخی از امتیازات ویژه، نظیر نخوردن نان به نرخ روزه، جبین نمودن به آستانه زود زور، جد لب لب منکر، امر به معروف و مردان مردن برخوردار بود که بهترین جواب این مشخصات ممتاز او در کارنامه های ((قدسی - اخلاقی)) او انعکاس یافته است.

توجهات یاد شده و نظایر آن همما مجموعاً زمینه بی را فراهم آورد تا به مشوره ارباب فضل و دانش، ادب و فرهنگ کشور کانسون فرهنگی مورد نظر به نام نامی حکیم ناصر خسروی بلخی مسمی گردد.

* ((کانسون)) از لحاظ ساختار تشکیلی چی گونه نظم دهی میشود؟

در چوکات تشکیل این کانسون - شورای مرکزی به حیث عالیترین ارگان رهبری امور مربوطه فعالیت دارد. افزون بر آن - کمیسیون اجرایی، کمیسیون امور فرهنگی، کمیسیون آموزش و نشراتی - کمیسیون امور صحی، کمیسیون اعمار ابنیه و آبدات تاریخی، کمیسیون امور مالی و ((گروه داوری)) در تشخیص آثار مستحق کاندید جایزه سالانه حکیم ناصر خسروی بلخی درین کانسون مصروف خدمت اند.

* آیا کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دارای نشریه مشخص است؟

در اواخر سال گذشته از جانب این کانسون، پیشنهادی دایره تقاضا و استیذان نشریه ای به نام مجله ((حجت)) به مقامات محترم دولتی صورت گرفت که سر قرار معلم خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت و تقریباً به کار نشراتی خود آغاز خواهد کرد.

* اگر امکان داشته باشد، خواننده گان مجله را در جریان پروگرامسیون وظایف و فعالیت های کانسون قرار دهید.

فعالیت های کانسون فرهنگی ناصر خسرو از بدو تاسیس تا کون به گونه بلاوقفه و دام التزاید آن در ابعاد متنوع کاملاً مربوط به احیاء انکشاف و اشاعه دانش

و فرهنگ ما میگویم، شرح همه آنها در حوصله این مصاحبه باشد. با آتم نسبت لطفی که در شنیدن ابعاد کار این کانسون ابراز میفرمائید، به بخشی از نعمت فعالیتها و وظایف آن اشارت میکنم:

۱- تاسیس کتابخانه در مرکز کانسون به ظرفیت سه هزار جلد از کتب دینی، ادبی، تاریخی و ملی که همه روزه به روی همه بازاست. به منظور فزاندنی بیشتر قرار است به زودی هیأتی از کتابشناسان این کانسون به خارج از کشور سفر کنند و کتب معتبر دیگری را به مصرف این کانسون خریداری و به کشور انتقال دهند.

۲- تعیین جایزه های سالانه به نام جایزه حکیم ناصر خسروی بلخی. علاقه مندان دریافت آن ها، میتوانند آفریده های شاه را در رهنه های ادبیات (شعر، داستان) فلسفه و پژوهش های دیگری که مربوط به معارف انسانی و اسلامی باشد، کاندید نموده، پس از تصویب گروه داوری در تشخیص مستحقین، جایزه خود را دریافت دارند.

۳- تاسیس نمایندگی و ولایتی کانسون فرهنگی حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف. ۴- اقدام به اعمار و ترمیم مسجد جامع به ظرفیت یک هزار نمازگزار در شهر کابل و دیگری به ظرفیت هفتصد تن نمازگزار در دره کیان که کاراولی (۸۰٪) به سرشته و دویس به پایه اكمال رسیده است.

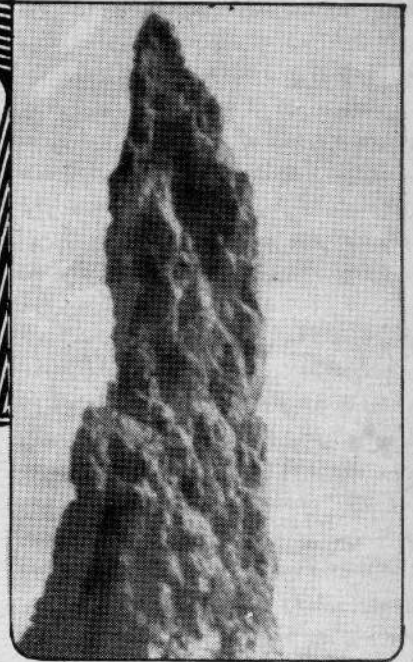
۵- اعمار آبدیه یادگار حکیم ناصر خسرو بلخی در خیابان حکیم ناصر خسرو در شهر مزارشرف.

۶- تهادت گذاری و اقدام به اعمار آبدیه مولینا جلال الدین محمد بلخی. ۷- تاسیس شفاخانه درمان معتادین تریاک و مشتقات آن به ظرفیت ابتدایین بیست و سه بستر که ادویه عصری در اختیار داشته و جمعاً بیست تن گادون برسونیل طبی (سرطبیب) دکور - نرس - کارکنان اداری و خدماتی دارد.

این شفاخانه نخستین و یگانه شفاخانه نوع خود در کشور است که خوشبختانه به تعداد اضافه از دوهزار بیمار مبتلا به اعتیاد تریاک و مشتقات آن را درمان نموده و پاکسب صلاح مرضی ساخته است و طبق تازه ترین گزارش از ولایت بدخشان، تیم صحی کانسون که مصروف تداری معتادین در آن ولایت میباشد تا الحال هزار نفر معتاد را (از اهالی و سواالی های بدخشان و اشکاشم) ازین و تیره مهلك نجسات داده است.

۸- تاسیس دستگاه های قالبین بافی به نام این کانسون در شهر کابل و دره کیان که تولیدات آن هم اکنون به خدمت سالون های مساجد و سایر ابنیه مربوط به بقیه در صفحه (۹۵)

تعمیرات



د سمنډرونو غرونه

د سمنډرونو په لایتناهی فضاکی هغه اجسام دي چی ملایمی همکی ته هم رارسیدزی او شمیریی تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي اوبسی هیڅکله هم اټکل نه شی بلکه چی به لایتناهی فضاکی باید د یوشمیر ستورو واین نسبت همکی ته لږ او د یوشمیر نورو واین د پوزیات دي . هغه ستوري چی واین یی له همکی څخه د پوزیات دي له همکی څخه نه شی لیدل کیدای .

یوشمیر ستوري د ثوابتونه نامه یاد یزی . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محای ثابت ولاړ دي . یوشمیر نوریی حرکت

د سمنډرونو په لایتناهی فضاکی هغه اجسام دي چی ملایمی همکی ته هم رارسیدزی او شمیریی تراوسه پوري د پوهانو لخوا ندي اټکل شوي اوبسی هیڅکله هم اټکل نه شی بلکه چی به لایتناهی فضاکی باید د یوشمیر ستورو واین نسبت همکی ته لږ او د یوشمیر نورو واین د پوزیات دي . هغه ستوري چی واین یی له همکی څخه د پوزیات دي له همکی څخه نه شی لیدل کیدای .

یوشمیر ستوري د ثوابتونه نامه یاد یزی . دغه ستوري حرکت نه لري او پرخپل محای ثابت ولاړ دي . یوشمیر نوریی حرکت

ستوری یاد آسمان مشاکونه



لري اود لمر پر شاوخوا وایه ازاد ډول په کیهانی فضاکی حرکت کوي . په شمسی منظومه کی د ثوابتوشمیر د پوزیات دي نو د پیژندلو او تثبیتولو په مقصد د ستورو پیژندونکو لخوا دغه ستوري بر ۲۷ ډول ویشل شوي دي . یوزیات شمیر د دغو ستورو ستروونه ستروونه لیدل کیزی علت یی دادي چی له همکی څخه به لیسری واین کی واقع شوي دي . له همکی څخه د لمر واین : له همکی څخه د لمر واین د ستورو پیژندونکو لخوا یوسلو پنځوس ملیون کیلومتره اټکل شوي دي . بدی ډول د لمر ریا د شلو د دقیقو په واین همکی ته رسیدزی .

تعمیرات

گاتا

د هغو کتابونوله ډلی څخه چی د پسر تاریخی قدمت لري اود پخوانی بلخ په سیمه کی د هغه زمان د ستر پوه اونیالی شخصیت ((زراشترا)) یا ((زردشت)) له خوالیکل شوي پوه د ((اوستا)) په نوم کتاب دي چی د ((ویدا)) له کتاب څخه وروسته یی د دوم آریایی کتاب په حیث پیژندلای شو .

(اوستا) په پنځو برخو ویشل شوي دي چی دغه پنځه برخه یی په لاندی ډول دي :

- ۱- یسنا
- ۲- ویسپرد
- ۳- وندیداد
- ۴- یشت
- ۵- کوچنی اوستا

د اوستا د لومړی برخي اوه لمر خپوکی چی له یسنا څخه عبارت دي . د ((گاتا)) په نامه نومول کیزی . دغه برخه د اوستا تر ټولو پخوانی او اصیله برخه ده . پوهان عقیده لري چی دغه برخه د زردشت له خپلو خبرواویند ونوڅخه جوړه شوي ده او خپل اصالت یی ساتلی دي .

پوهان عقیده لري چی اوستا په خپل پخوانی شکل کی لکه د ویدی سرود ونسو غوندي منظوم و خود وخت په تیرید وسره یی اکثره برخه یی اوسنی یعنی منشور شکل اوستی دي او یعنی تغییرات پکی منع ته راغلی دي . ویل کیزی چی دغه تغییرات تغییرات عمدتاً د ساسانیانوپه دوره کی په اوستاکی پیښ شوي دي . هغه ستر توپیر چی د اوستا د لومړنی

د نور سرعت

د نور حرکت سرعت په یوه ثانیه کی د لمر په ۳۰۰ کیلومتره دي . که چیري په د لمر په ۳۰۰ کیلومتره واین کی د لمر منبع ولیدل شی یوه ثانیه وخت لازم دي ترڅو ولیدل شی .

د فز سرعت :
د فز سرعت په یوه ثانیه کی ۳۳۲ متره تثبیت شوي دي . یعنی که چیري د لمر په ۳۰۰ کیلومتره واین لیري کیم فز یا صوت تولید شی یوه ثانیه وروسته به هدفه واین کی اویدل کیدای شی .

کهکشان :
کهکشان د یوزیات شمیر ستورو مجموعه ده چی لمر هم د هغو په ډله کی شامل دي . په کیهان کی د پیر کهکشانونه وجود لري چی هر یوی به متوسط ډول دوه سوه ملیارد ستوري لري . د دغو ستورو ډلی څخه یوشمیر لکه لمر غوندي نور تولید وي او تود وڅه خپروي یوشمیر نور له نورانی اوتود وڅه تولید ونکو ستورو څخه زیا او حرارت اخلی چی همکله هم له هدفی د ویی ډلی څخه شمیرل کیزی .

تراوسه پوري د پرمخترو او مدرسو د ورپسینونوپه وسیله د لمر یوشمیر پوهان ارفضا خپرونکی بدی توانیدلی دي چی په لایتناهی فضاکی له ملیارد څخه زیا کهکشانونه وپژنی .

د دغو کهکشانونو یوشمیر زمون له کهکشان څخه یو ملیارد نوري کلونه واین لري . او د یوشمیر نورو واین تردی هم زیا اټکل شوي دي .

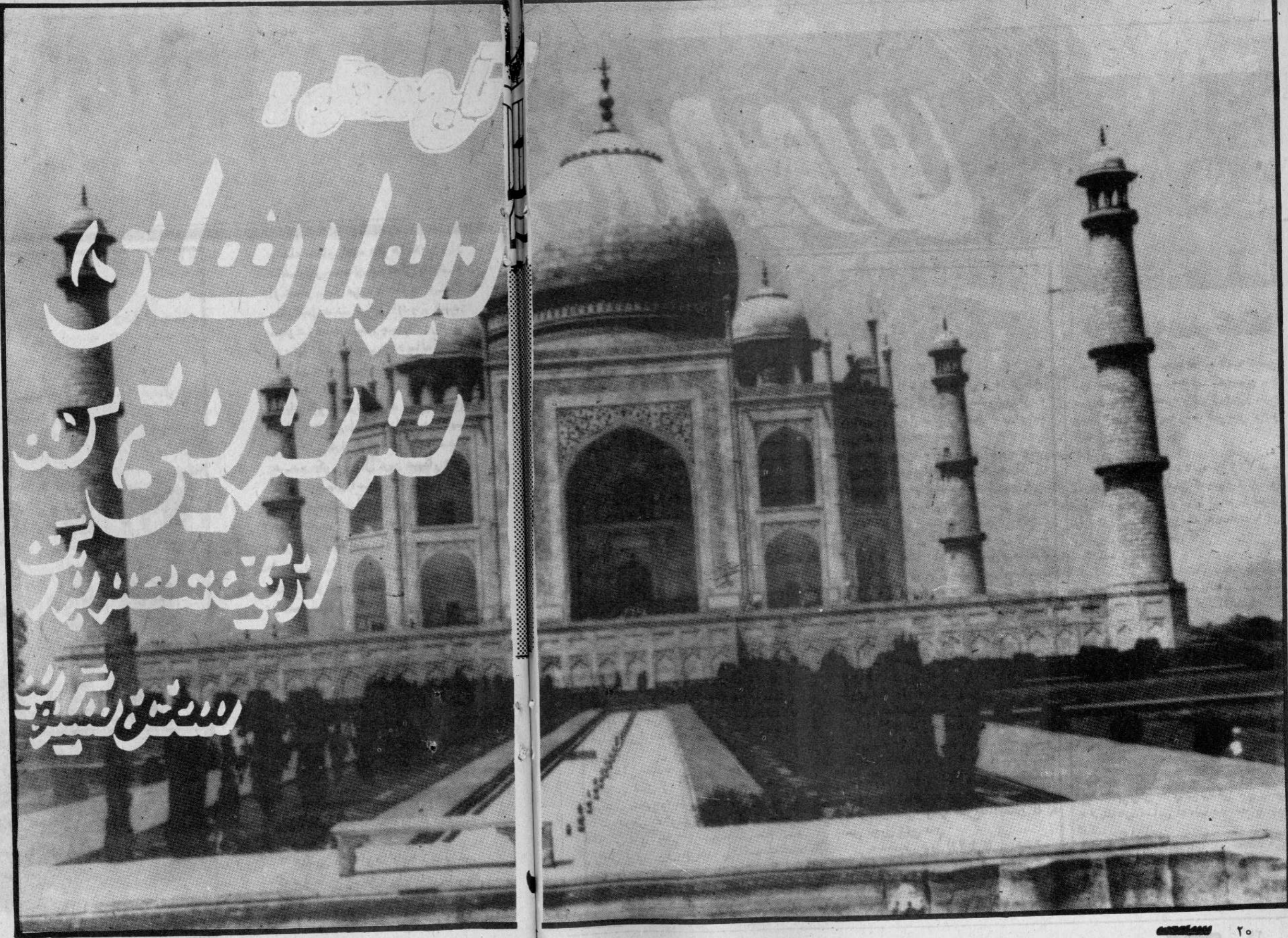
د وکتور ظاهر ظهیر مد پسر
 مسول مجله سپاون بنا پسر د موعه
 دولت هند از تاریخ ۲۰ حمل
 تا ۸ نور از شهرهای دهللی
 بمبلی و آگره دیدن نموده و
 از انجا راپسورهای برای مجلیه
 سپاون واخبار هفته تهیه نموده
 اند که اینک درین شماره
 راپور تار از آگره را به نشر
 میسرمانیم :

تزارش اختصاصی
سپاون

در گرمای ۴۰ درجه سانتی گریس
 سفراز دهللی جدید به آگره پوزحمت
 است . فاصله بی که چهارونهم
 تا پنج ساعت رادر برمی گهرود و جاده
 یاریکی که هر لحظه احتمال تصادم
 ترافیکی در آن وجود دارد اما به هر حال
 مسافرت به هند و بدون دیدار از آگره
 چایی که یکی از زینها ترین دستاورد
 تمدن جهانی یعنی تاج محل و دیگر
 بناهای تاریخی قرار دارد و ناکامل
 خواهد بود .

صبح روز ۲ می ۱۹۹۰ متر حامل
 دهللی را به قصد آگره ترک نمود . هوا
 لسی ظهر جاده های مزدحم آگره مرا
 یکی و بی دیگر عقب گذاشتم و در
 هتل زیبای آگره توقف کوتاهی به
 عمل آوردم . در هتل با مهماندار
 محلی آشنا شده و مستقیماً راه پست
 های تاریخی رادر پیش گرفتیم و دیدار
 شهر آگره را از تاج محل آغاز نمود .

پس
 تاج محل مقبره است که شاه جهان
 فرزند جهانگیر و نواده اکبر بزرگ از
 سلطه هاها و مغول که ظهیر الدین
 محمد بابر بنیانگذار آن است برای
 همسرش ممتاز محل بر فراز رود خانه
 جینا بنا نهاد .



تاریخچه
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل
 تاج محل

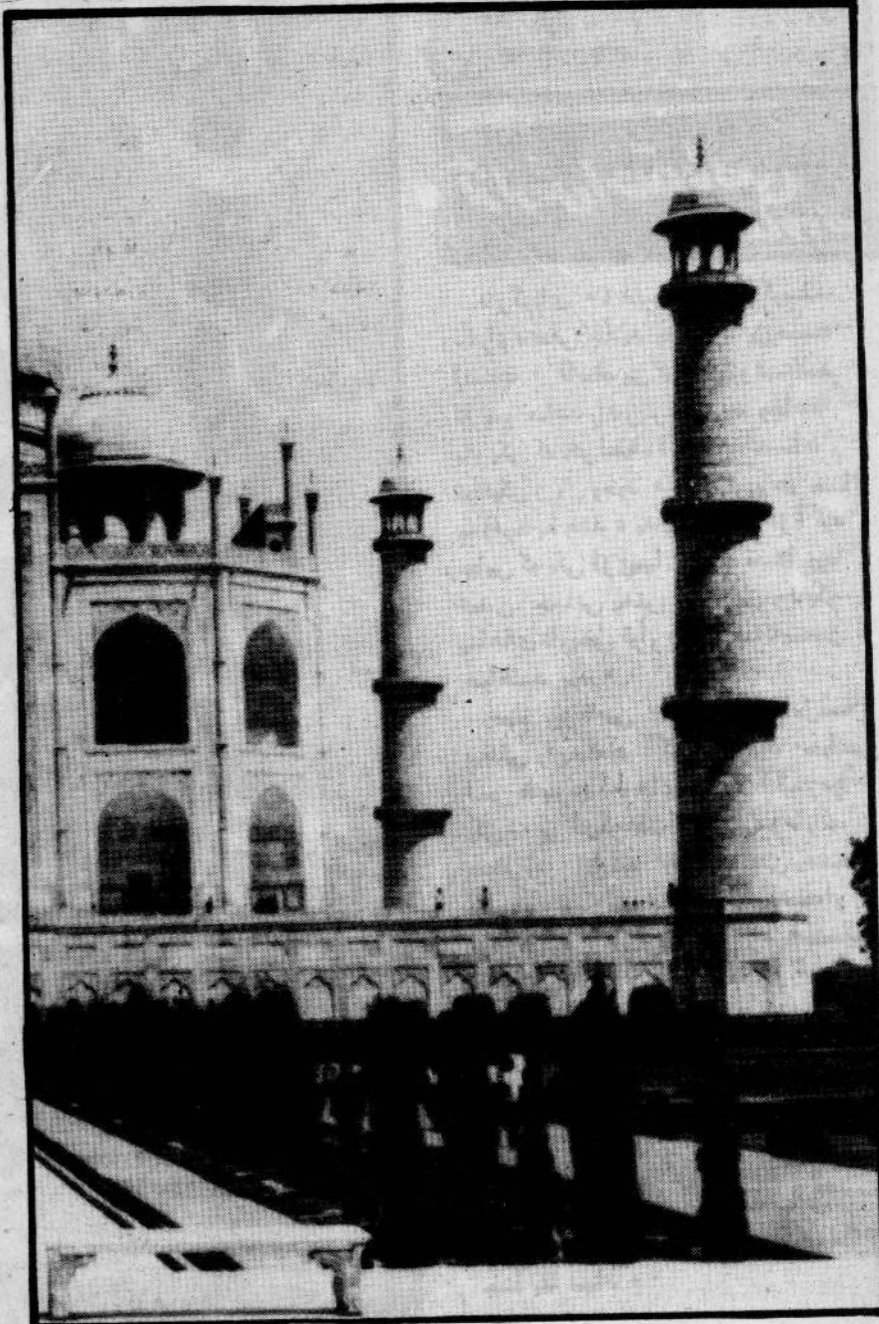
۲۲ هزار کارگر طی ۲۲ سال

دو ماه کار بنا

شاه جهان که به هنر ها علاقه زیاد داشت در بهشت و یکساله کی با آنکه از همسر سابق فرزند ی داشت هبها ممتاز محل دختر ایرانی ازدواج کرد. ممتاز در هجده سال چهارده فرزند به دنیا آورد و درسی و نه ساله کسی هنگامی که آخرین کودکش را به دنیا می آورد در گذشت. شاه جهان به یاد کار همسرش و بیاد باروری ممتاز محل ه تاج محل را احداث نمود. این بنای عالی که از مرمر خاص ساخته شده یکی از کامل ترین شهرکار های معماری جهان است سه هنر مند طرح ساختمان آن را تکمیل نمودند: استاد همی ایرانی ه جبر هندو و بر دنیوا استالوی و او ستین دو سرو از فرانسه. برای احداث این بنا صنعتگرانی چهره دستی را از بخدا د و قسطنطنیه و دیگر مراکز اسلامی به هند دعوت نمودند.

برای ساختن تاج محل بهشت و دو هزار کارگر ه بهشت و دو سال کار اجباری نمودند. سنگ مرمری که در ساختمان تاج محل به کار رفته ه تحفه مهاراجه جهوپور برای شاه جهان بود. کیفیت مرمر به کار برده شده چنان عالیست که نور خفیف چراغ دستی در یک نقطه در حجم وسیعی داخل قلعه مرمر را روشن می کند همانند چراغی که در عقب شیشه می گذاشته شود.

هنگامی که ما از دروازه ورودی قصر که دو طرف با دیوار های بلند کنکره دار امتداد میابد ه گذشتیم بنای تاج محل در برابر ما قرار داشت

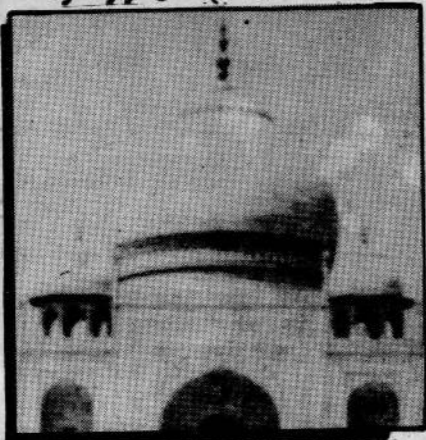


که بر تلواره بی از سنگ مرمر استاده و اجزای آن را دو عمارت زیبا و مناره ها استوار گرفته است. از فاصله دروازه تا عمارت تاج محل باغ وسیعی است که در میان استخری قرار دارد که تصویری تاج محل در آن بازتاب میابد و در فاصله چند متر از میان استخر حالا فواره های آب بلند شده و هوای باغ را طراوت می بخشد. خود بنا از مرمر و لاجورد و سایر سنگ های قیمتی ساخته شده که دروازه پهلوی و چهار مدخل دارد. در هر گوشه مناره باریک قد بلند کرده سقف بنا از گنبدی تشکیل یافته که بر فراز آن میله بی جا دارد. بر دیوار بنا آیاتی از قرآن کریم نقش شده است.

در داخل بنا مقبره ممتاز محل و شاه جهان قرار دارد که در اینجا هنگام ورود دو مقبره به چشم می خورد که اطراف آن با دیواره منبک و هفت ضلعی که از مرمر تقریبا شفاف ساخته شده احاطه نموده است. روی مقبره ها جواهرات و سنگ های قیمتی به صفحه مرمر سفید جا گرفته است. اما مقبره های اصلی در طبقه پایین قرار دارند که بر روی مناشده آن باید پلکانی را به پایین رفت. در این عمارت زیبا جای قوری دزدان محلی وارو پایی که کوشش نمودند جواهرات فراوان را از عمارت بدزدند باقیمت و منجمه دروازه ورودی که روی آن با طلا مزین شده بود و حالا از طلای آن خبری نیست ه زیرا یکی از سلاطین سکه پنجاب آن را ربوده است و همچنان الماس کوه نور که از فراز مقبره شاه جهان بر کسده

شده و حالا به موزیم لندن برده شده. ارتفاع بنا ۸۶ متر است و در دو طرف آن یک مسجد و یک اقامتگاه شاهسی قرار دارد. دو بهج عمده در مدخل بنا به دو طرف دیده می شود.

بعد از دیدار تاج محل همراه با مهندسان راه قلعه آگره را که مرکز سلطنت جهانگیر شاه جهان و اورنگ زیب بود در پیش گرفتیم قلعه آگره در نقطه مقابل تاج محل قرار دارد.



بعد فرود ما قلعه آگره بیشتر از سنگ های سبز رنگ ساخته شده که در اطراف آن حصار های محافظتی و خندق ها جا دارد. در این قلعه میان باغ ها مسجد مروارید ه مسجد گوهر ه تالار های باغی و پارک های و کاخ سرسبز قرار داشته است.

همچنان ساختمان هایی مانند حمام های شاهسی ه تالار آینه ه کاخهای جهانگیر و شاه جهان ه کاخ یاسمن نور جهان و بهج یاسمن جلب توجه می کند.

همانگونه که قلعه آگره از عظمت

یک تاریخ سخن می گوید ه تراشیدنها و مهارت خونین شاهان مخطوبان و صرف تاج و تخت سلطنت بهاد میسی آورد.

با مرگ ظهیرالدین بابر ه فرزندش همایون به قدرت رسید. او از دست شهر شاه سوری شکست خورد ه ولی سر انجام ده سال بعد مجددا وارد هند شد و تخت سلطنت را پس گرفت همایون هفت ماه بعد در گذشت و جایش را پسرش محمد که بعد ها به اکبر شهرت یافت گرفت. اکبر در تاریخ هند بنام اکبر بزرگ شناخته شده ه مردیکه از سلطه بر یک بخش کوچک هند به فرمانروای سرتاسر هند و ستان مهمل شد.

مهرات بزرگ اکبر به جهانگیر رسید که در بهداد نام داشت و در حرمسرای او شش هزار زن وجود داشت که شریک حیات خصوصی او بودند. پسرش شاه جهان باری کوشش نمود تا پدر را از راه بر دارد ه اما موفق نشد و با مرگ جهانگیر از محل اختفای خود در کن برآمد و خود را امیرا طور اعلام کرد و برای آسوده گی خاطر تمام برادران خود را کشت.

همین شاه جهان است که تاج محل را بنهاد گذاشت و حتی ساختمان های جدش را ویران کرد تا بجای آن از خود یاد کار بجای بماند ه اما شاه جهان با قیام پسرش اورنگ زیب مواجه شد اورنگ زیب بر تصور های پدرش پیروز شد و شاه جهان را اسیر کرد و در قلعه آگره وی را اسیر نمود. مدت (۹) -

بقیه در صفحه (۲۳)

دې پوځه له بناره لري کليوالی سيمی ته موږي کله کړي وه . هغه کورته چسپي موز بکي اوسيدو . د يوه گراچ برسبر په دوهم پور کې وه . په لويدي پمې او جنوبي خواوې يې د وې لويې ارسې گانې وې . چې د شاوخوا پراخه اوزنه وې ونکې منظره او نفا توري د هغو له بنگلي لرليد سره د کورني له منځه ليدل کيد . شاوخوا شنسې وړشوگانې ، چسپي بنگلي ، پتيان ، ويالی او دلته هلته پوپل ته نژدې د گاوانديانو کورونه . د کلي له برسره بيا ان دنژدې غره تر لمن پوري کورنې او چمنونه وچسې دې ټولو يوه پوره به زړه پوري منظره جوړوله .

خود گاواندي يوه کورنوخڅه يوازي يوکسو تر نوو زيات زمونږ کورته نژدې و . د ا زمونږ د لويدي پمې خواد گاواندي کورچې زمونږ له کوره پوځونو څخه لري به د وې پوره پوره توگه جوړ شوي واوچې زمونږ د کور له ارسې څخه به دې وړخوا وکلي ، نو په لومړي نظر د گاواندي د کور په دويم پور کې يوازي پوه د روزه تر نظره کيد ، چې د کور کورسې په ختيځ خوا د يوال کې يوي وې بيا مېته خوا خلاصيد .

خود گاواندي د کور د ا دروزه د ورځو ورځو پرله پسې کتلو وروسته داسې پوځه عجيبه راته ښکاره شوه . ځکه تل به تر لې وه . ان د شپې له مخې مې هم نه وليدلې چې د ا دروزه دې چا خلاصه کړي وي . داسې ايسيد ، چې بنايي دلته دې د گاواندي کومه اضافي کورته وي چې د نه استفادې له امله يې د روزه تر لې ده . خو خو ورسې برسې مې کتل چې نه ، هسې هم چې ماگلي وه نده ، بلکه د ا دروزه لږ تر لږه د ورځسې يو وار څه شيبسې له باره خلاصې وې . د لومړي لعل له باره مې يوه ورځ کله چسپي سبا ناري کاوه . په زياتې حيرانتيا سره دې ته پام شوچې د اهرکله تر لې دروزه سره بيرته شوه . د دې دروازي

خلاصيدل خداسته ولی د وې راتمه په زړه پوري ولکه چې ان زړه مې ورسره وفور يده . د دې دروازي د اناخا پسر را خلاصيدل مې ښه فال وگهلو او د ا سسې د ا مې په زړه کې پيدا شوچې لويې خداي مهرباندي ، ختيځه چې د ا تر لاسې دروزه مې برسې له مود و خلاصه وليدله نو داسې به د ژوند د زيات شمير کارونو او جنجالونو د حل لاري هم زما پرمخ پرانستل شې .

د دې دروازي خلاصيدو څخه داسې ژر د اغيزه راباندې وکړه ، چې نه مې شو کولی له هغې څخه بلې خوا سترگې واړم . خو هسې چې سترگې مې د دې خلاصې دروازي په

خوا پرندې ياتي وي ، پوناخا په مې وليدل چې داسې يوه حسينه پيغله بکې رانښکاره شوه چې ان له زياتې ښکلا څخه يې زما په سترگو پريښنده بنگر ، راپورته . د هغې تورو ملالو فتو سترگو ، جگې بزې ، سپين مخ له پرمخ اواننگورامور ند وتورو حلقه خور لسو زلفو سره د يوه تنکې او نوي رافور پد لاسې حسن د پير رنگينه پسرلې سازگري و . په تيره بيا د هغې گلابي رنگه پنجابې جامواو هغه نازکه گلابي تيرکري چې له خپلو خورو وپښتو او صراحي فارې څخه يې راتاوکړې ، هغه يې گرد سره د گلاب د گل په خپسرنښکاروله . د پيغلي دې آسمانې جسن مې داسې په سترگو خوازه و وپول چې اوزدې شيبې مې سترگې د هغې نازنين صورت ته پاته وي ، څه شيبه پس هغې هم زړه وليدم او غو واړه نابره راسره سترگې په سترگې

بياسې د روازي خواته وکتلی . نووې ليده چې پيغلي هم له يوې خونې موسکا سره د روزه پسې پوري کړه . اوزه هم د خپلې نوکري خوا روان شم . هيڅ ونه پوهيدم چې د دې دروازي خلاصيد او له هغې څخه د يوه تنکې اورنگين حسن ليدلو پرما څه وکړل ، پوند او کونې يې کړم ، عقل او هوش يې را څخه واخستل . خو له پوري پوري خيالی او هوسناکې دنياگي سره پسې آشنا کړم . د نجلې جاد وگر حسن مې په زړه کې نوي نوي اندېښنې راونېسې کړې او زه يې په راز راز خيالونو او چرتولو پسې کړم . ان د وېرې چې ورو مې له ده او هغه څخه د گاواندي د کورني د پيغلي په باپ پوځه معلومات پيداکړل او راته خرگنده شوه چې د ا يوه سوداگر کور دې چې پخپله مياشتې مياشتې پخپلو کارونو پسې ورک وې



شوه . بياسې هم په کورته کې دننه په څه کار سرښکته کړ ، خو هر څه شيبه برسې به بيا لکه بريننا رانښکاره شوه . په زړه کې مې د حسيني پيغلي د نازنين حسن ليدلو داسې پوځه خونې ولولې راواړولې او پيل شوي ويد ، عواطف يې بکې راونېسې کړل چې زه يې اړ ووستم که هر څنگه کيزي ، بيا او بيا د هغې خوا وگوم . د دې له باره چې ما شومان او ميرمن يې راته متوجه شوې نه وې ، نو ژر تر ژره مې خپل چاي وڅښه او بيا هم هلته چې ناست يم ، د خپلې دريشې په افوستلو بوخت شم . د پيغلي دې ليدلو کتلو ، داسې يې واړه او تر هوره کړي مې چې ان کله آيښې ته ودرېدم ، وېس ليدل چې حشې د کمپسې تگې مې هم وړاندي او وروسته تر لې دې .

زړه نازنه خولږ څه په پير و تللوته چمتو شوم اوچې خپل لاسې بکس مې واخست او

پخو په دې کور کې يې بويا بلار له دوچينو پيغلو خونېد او د سوداگر له هغې پوري بنسې سره چې يوازي د وې درې مياشتې پخوا يې کړي وه اوسني مادا پورا خو خونې ليدلې و چې لکره يې په لاسې اوبه د پير کړ او او توخېد و ستمېد ورسره به په لاري ته .

ماته داسې ښکاره شوه چې د ا به د يو واره پيغلو لوبو څخه کومه پوه وي ، خو ما په خپل ټول ژوند کې داسې زړه رانښکونکې ، د دنيا له ټولو گلابونو گين اوله ټولو سر لوبونکې او تانده حسن هېچرې هم نه وليدلې .

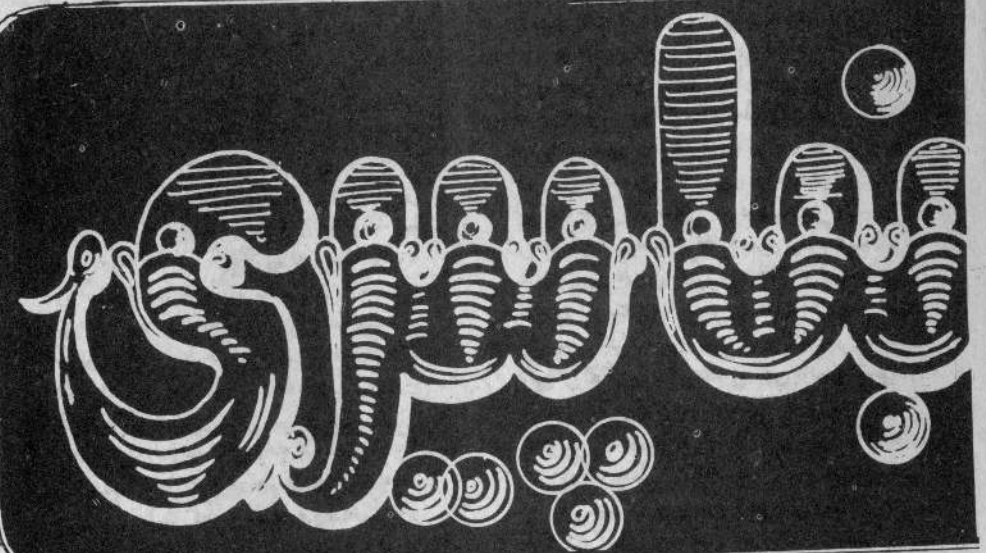
د انسان د گاواندي د کور د ا پوري د روزه زما د پارو د لوبو او سرکښو په پوځه گنا وگنډ و هيلو ، هوسونو او اميد ونودرگا شوه . د دې دروازي خلاصيدل هسې ولکه چې زما پسر مخ د يوه بل نوي ، په زړه پوري اوننگلي ژوند لاره پرانستل شوې وې .

خو که گوم چې سبا بيا هم همداسې د روزه خلاصه شوه اوسم له دې چې زه به نا رې کولوم ، پوهل بيا د حسن ميره به دې د روازي کې رانښکاره شوه او زما سترگې يو لعل بيا د هغې د نازنين صورت د لعلنده سوز مې پلوشو سره وپسرېښولې . خونې مې د پيغلي په کوراوکو کې تر پوره زياتمه تودو څه ليدله .

زمونږ د ا په پته ليدنې کتنې زياتې شوې او دې پوه شم چې نه د ا يوازي زه په حسيني پيغلي نه يم مين شوې بلکه د هغې په زړه کې هم ضرور څه شته . په دې لړ کې د پوري ورسې وروسته کله چې مې يوه ورځ بيا د ريشې افوستله افوستل مې چې نوکري ته ولاړ شم ، په زياتې حيرانتيا سره مې پام شوچې د پوري په خيبر حسينه پيغله راته څه اشارې شاتې کوي ، پوهل بيا مې

ناکو خبروله لنډو لنډو څنډو څنډو سره چې په کنگلونو کې د بيلبو د چغېد و په خيبر راته زړه خونېونکې ښکارېده ، ماته گرد سره د ا خرگنده کړه چې په رښتيا هم حسينو نجونو ياري خومره خوزه او ژوند پخپلوني کې وي . پدې ورځ هغې په خپلو ټولو خبر وکې يوازي خپله مينه ټولې ټولې راته خرگنده کړه ، خونېاتره يې له ما پوښتنې وکړې : کله دې واده کړي ، خو ما شومان دې دې څه کار کوي

اوما د هغې پوښتنو ته له جواب وپلورېد . د ا د ا هېم ورکړ چې د هغې سوزلنده معنی مې د زړه په تل کې محاي نيولې دې ، او د هر څه باوجود يې له ما څخه بېخي بل بنيادم ساز کړي دې . خونېو مود مينې خبرې او انسانې داسې خونې شوې چې ورسې لشکرکې اي له هغې څخه نور څه زيات



لاص له پښور وکړل او هسې چې زړه مې سختې تونکې وهلی ، له کوره ووتم . اوسه هغه لوري روان شم چې هغې په اشارې راته نيولې و . اوچې کله لږ څه وړاندي د پوري ژرې او متروکې کلا ترخوا څه شيبه ودرېدم نو که گوم چې پيغله هم په پوري چناري رنگه چادري کې رانښکاره شوه . د هغې په ليدلو پسې پوهل بيا لکه په دام کې نېشې مرض زړه په ترکوشو پيغلي درانژدې کېد ورسره مې د پوري حياناکې ښې اولسه لنډې موسکا سره سترې مې شې راسره وکړه او ورو ، ورو کلي څخه بريد کورنېد او وروشاگانو په خوا روان شو او هلته د سپرلشيو مسوود کورنېد . و په پولو ورس شو ، چيرته چې کراره کراري وه او تر دې ورو لرو محايونو هم خوځ نه ښکارېدل .

هغه ورځ ان تر نژدې فری پوري سره وگرځيدو . د گلابي پيغلي پستو او وړ وپينه

معلومات تر لاسه کړم د ا شاتې ليدنې کتنې مو ورو ، ورو سره زياتې شوې او د پيغلي مينې د هرې ورسې په تيريد وسره لاذنهات خپلې مشکوې زما پرنيزه او دنهن خپولې . داسې شوې م چې نورې له هغې او د هغې له سوزنده خو خونې مينې پرته د هيڅ شې په باپ فکر نه کاوه . په دې لړ کې هغې خپل نوم هم راوښود او د هغې کورنې په باپ چې هغې بکې ژوند کاوه هم پوځه معلومات را کړل . هغه ښاپېرې نوښيد ، خومره وړ نوم . هغه په رښتيا هم ښاپېرې وه ، دغه راز هغه د بويا ، لور نه بلکه د هغه نوي ناري او گورو ، چې مېرمنې فني څه پته ښکاره سوداگري کوله . داسې ويل کېده چې هغه په همدې تيرولو کورونو کې له هرې لاري چې و ، ښې زياتې پسې پيداکړې وې ، خو پير سخت او په

پسو او شتومين سرې و ، داسې ښکارېده چې پوځه عياش دې هم وي . ځکه هغه مخکې تر دې د وې نورې بنسې هم کسري پوري او ښاپېرې يې د نه په بنسعه وه . هغه په پوهل يو د وې ورسې کورته راتې ، بيا په ولاړ او په مياشتو مياشتو وړک و .

خود ښاپېرې نه يوازي خپل ميره فني هيڅ نه خوښيد ، بلکه هغه يې د پرنسې په پد ايسيد . او د هغه په نسبت يې زياتې کورنې تنکې زړه وړه لکه کړې و . ان د ورسره چې کورته يې د ښاپېرې له راوستلو پسې پوهل هم د هغې خلاصه تله ونه ليدله ، اوان په راز راز بهانو او لومو سره ښاپېرې داسې ترې لمان غورولې و چې فني ان پوه پوهل هم د دې مجال نه وموندلې چې د هغې د حسن اوصال له مسووراغ څخه د مراد گلونه غنچه کړي . خود اچې ښاپېرې ولی خپل ميره د وېر د بگاڼه لاهم مې نه پوهېدم .

پوه ورځ چې له ښاپېرې سره مې له فرسې وروسته بيا هم له کلي څخه د وتلو کورنې د تر خوله ليدلو کتلو هده اېښې وه ، په هوا کې ناخامې ښکلې اوچتک بدلون راتې . خسرو ورسره ، تالندې بريننا ، په هر ک باران او هغولر وچې په شاوخوا فونو رانښکته شوې وې ، خپل محاي زېرې لمر اوشنه پراخه اسمان ته چې ورسې ورو ، ورو بکې لکه واوره په سفدر کې حل کېدې ، پريښود . په کورنې وکې فتمو او په پولو کې وښواو گياو چې باران يې په خنډو کې د مزلو اميلونه جوړ کړي و د لمر په پلوشو کې لکه د شنو ورسره په خيبر محلا کوله او د پسرلنې باران څخه وروسته راولاړې شوې ورسې ته په ناز او مکيز ماتېدل راماتېدل ، اولاه دې ننداره مې سترگې نه وې مړې شوې چې که گوم ښاپېرې هم له خپلې چناري چادري سره را ښکاره شوه او پوله په پوله زما په خسرو رافله .

د انوهغه ورسې وې چې نوروما هم نشو کولی د ښاپېرې د دې سوزنده اوبې پاکه مينې په وړاندې يې شوېر پاته شم . نورې له ټولې دنيا څخه يوازي د هغې په ليدلو سترگې خونې پدې اولکه به مې چې هغه ليدل نه نو بيا به مې پهن شې هم چرته نه واهه او د هغې په خاطر به هره قرانې راته آسانه لاسه چې ضرور پريښيد . د ښاپېرې مې ته وړم او هسې چې هغې په موسيدلې اولکه د نوي فون پدې لېرې خپله چادري له مخې اړوله ، سره سترې مې شې موکره ، خومره ښکلې ورځ اوڅه پختور ساعت و . پوهاي ښاپېرې لږ څه په بولي وښود ، نژدې وه چې ولورې ، خسو

مايي زر لاس ونيوه اورا پورته مي کړه د -
 هغی د مرمرين لاس مطبوعی تود وخی می ان
 زره راتود کړ او هسی چی می لاهم د هغی
 لاس پخپلو لاسونوکی نیولی و ، بیا هم
 په ورو ورو به بولو گرید او د مینی خواله
 مو سره کول . بناپیری پدی ورځ لانوری -
 پوز نونکی او حیوانونکی کیسی راته وکړی -
 هغی راته وویل چی خرنګه د هغوی کلسی
 کوربه جگر وکی وړان او لوته لوته شوا و د
 کورنۍ فری خولا بریز ده چی ان د هغوی
 فوا ، فواګانی او بسونه چرګان هم ژوندی
 یا نه نشول . خو ګوره چی نصیب او قسمت
 خنګه بناپیری له دی ناتاره ژوندی وساتله .
 هغه د بیسی په شپوکی د خپلی ترور کړه
 بنا رته تللی وه . د بناپیری ترور چی کله
 بنا رکی می ژوند کاوه ، سړه او یواختی
 خیالی زلی زوی می به جګړی کی وړل شوی
 و . نو خنګه چی تردی وروسته بناپیری هم
 بل داسی کم دوست او سرپرست له درلوده
 نو هغه چی د خپلی ترور کړه می استوګنه
 غوره کسره . د بناپیری ترور چی لاهم -
 لخوانه وه ، پته به پته به دی بسی گرید و
 چی که وکړای شی لمان ته خوک د ژوند
 شریک پیدا کړی . خود اچی هغی هیڅ
 هم نه درلودل نو د هیچا پاملرنه یسی
 چند ان لمان ته نشورا اړ ولی . هغی که
 خه هم چی ان حیثی کسان می تر نظرسر
 لاندی هم کړی و ، خو پدی هم پوهیده
 چی دی وړلی کوندي کولوته هیڅوک هم
 زره نه به کوي . خوله هغی سره د بنګلسی
 بناپیری پوهای کید و ، هغی ته خه نسوی
 فکرونه اوتازه اند بیسی ورید اکر ی نسو
 هغه چی د خوصا شوله تیرید وروسته یی
 همداشتمن خوصا ش سوداګر پیدا کړ او د
 لسولګو روپوه اخستلوی بناپیری لاند په
 لاند وبری خرڅه کړه او هغه هم د مازي
 نیګاح په تر لولو سره بناپیری خپل کورته
 بوتله . خپلو دوو پخوانیو پنهو ته یی
 چیرته به بنا رکی یو کوره کړا ، و نیوه .
 او بناپیری یی له خپل بلار او دوو پیغلو
 خویندو سره پخپل همدی پلرنی کورکی
 استوګنی ته اړ وپسته . خوفنی هغه
 نوي شتمن شوی سوداګرو چی ان د بنا -
 پیری په خیر د غوریدلی ناوی له مینی یی
 هم زیات شتواو بیسوته نظر درلوده . نسو
 داچی بناپیری له دی ټولو پینو خنګه
 په خبریدو سره د خپل میره په نسبت
 سخته کرکه پیدا کړی وه . دی کرکی د هری
 ورسی په تیرید و لازیات د بنګلی بناپیری
 په هر مکی رینی محفلولی او هغه یی د
 فنی خان په مقابل کی په یوی ټوټی کرکی
 بدلوله . فنی د بیسو مینی او د خپلسی
 سوداګری پتو او بنکاره معاملود اسس

بوخت کړی وچی ژوند کور ، تنعسی او
 ان ناوی بناپیری یی هم تری هیرو لسه
 هغه چی د پیری د نیایه ورکړی سره
 یی کړی وه .
 د بناپیری ترور هم چی د هغی په پلورلو
 سره بوخته بیسی تر لاسه کړی وی ، تردی
 وخته یی د لمان په خیر یو کونډه سړی
 سره ګوتی خوزی کړی او هغه یی پخپل
 دام کی را ایساره کړی و . خو کله به چی
 بناپیری هر دوه دري ورسی سره د هغی
 کړه ورتله او هغی ته به یی د خپل ژوند
 تاو تر خوالی خرګنداره نوتوروه یی هم
 چی لمان د هغی په وړاندی یو ټول -
 ملامت ګانه ، بناپیری ته ډاډ ورکاوه او
 هغه به یی د پتی ته هخوله چی د لمان د
 ژورولو له پاره خه لاره پیدا او خچاره
 وسنجی . تر دسی له هغی سره د اوزه
 هم کړی وه چی پدی برخه کی به ترورسه
 ورسه له هغی سره مرسته کوي ، اوله -
 شان زره به پای کی د بناپیری په ژوند له
 سره تر پیا په پوره خیر شمع له دی -
 ترخو پینو او کسو خنګه په خبریدو سره
 یی په زره او د همن کی مرسامونک -
 اند پینو پلای وپوه او ان د ویری او ګواښ
 احساسه راته پیدا شو خو اوس نا اویا -
 پیری مینه داسی اندازی ته رسیدلی وه
 چی فکر کم نور د وار و شوکولی هغه
 هیرو اولمن یی خوشی کړ و ، خو پدی
 بناپیری بالاخره خپله وروستی غوښتنه او
 خبره هم راته وکړه اوله ما خنګه یی غوښتل
 تردی حتی یی بیای میره راشی .
 د هغی د ژورولو پاره خه لاره چاره
 وسنجم . خوناپیری هم پدی پوهیده
 چی زه یا باید له خپله کوره تنعسی او
 ماشومانو خنګه لاس واخلم او له هغوی
 تیرم اویا هم داچی بناپیری د هغی
 له سوزنده مینی سره هیرو او لمان تری
 په خنګه کړم خونه زما په زره کی د -
 هغی لیونی مینی داسی او لګولی وچی
 هرڅه می کولی شول ، خو بناپیری من
 هیرولی او پریښودلی نشو . تر دمانعه
 بناپیری ، دوه دري محله د خپلی ترور
 کړه هم بوتلم . داسی راته بنکارید ، چی
 زه خپل ژوند د بناپیری له مینی قربانوم
 او داسی خه عجیبی اوترخی بیسی می
 په ژوند را روانی دی چی زه یی مخه
 نشم نیولی اویا هم نه غواړم د هغو
 مخه ونیسم .
 د بناپیری ترور چی زما او د هغی
 ترمنځ له سوزنده او غوریدلی مینی
 پوره پوره خبره وه ، هرکله یی په پیره
 مینه زما تود هیرکی کاوه اوزه یی دی ته
 هخولم چی ژر تر ژره یی د خوزی د -

ژوند د ژورولو له پاره چی سم ورسره
 زما پخوانی عادی ژوند هم بریادید .
 خه فوځ کارو کړم اوله دی نوي غوریدلی
 گل سره نوي او رنگین خوشحاله ژوند له
 سره پیل کړم . پدی توګه د بناپیری
 مینی زه پخپل ټول ژوند کی له پیر -
 پپچلی سوال سره مخامخ کړم . راز راز
 او زره لړ زونکی سوداګانی یی را وا -
 چولی او د لوپواند پینو په سمندرکی یی
 لاهو کړم . د بناپیری او د هغی د ترور
 د افویتنی هغه وخت لازیات بیسی
 شوی چی هغوی ته جا خبر راوړ چی
 فنی خان خو ورسی سره له ملکه بهر له
 خپل اوزده سفر خنګه راستنېږی .
 پدی کی یوه ورځ بیا هم د بناپیری په
 غوښتنه د هغی د ترور کړه ولاړ و خودا
 وار می د هغوی د وار و ترمنځ د خه
 پتی خونۍ ، ترشونه ولاندی خندا او او
 خه پتو خبرو او اشارو کا یوا حساسی وکړ .
 خه شیبه بس هم د بناپیری ترور د خپل
 نوي میره سره د ودی ایښودلو په پلمه
 له کوره ووته اولار ، او بناپیری هم
 د روازه بسی وتر له اویانویس له دی -
 چی یوښه دمزی چای یی رادم کړ او د
 پوخه خوز واو موی سره یی راور ، نسو
 رافله اوبه بیخه زره راسره کیناسته او
 شیبه بس هسی چی می خواته پیره
 پدی ناسته وه د لومړی محل له پاره
 یی په زیاتی مینی لومړی خپل سر په
 ولی راته کینود او هسی چی نابیره یی
 خپلی تنګی کلابی شوندي زما شونډ و
 ته راور اندی کړی . لمان یی یی واکه
 زما په غیزه کی راواچاوه ، اوزه هم لکه
 داچی لومړی شمع نوداسی می په تو -
 شید کی مینی د هغی په وړی خولګه او
 کلابی اشکو خوله و لګوله او داسی می په
 غیزه کی تنګه کړه چی د هغی د تنګی
 زره یی وار و تیریدل می د خپل زره له
 ټوټو سره پوهای احساساوه خو پدی
 اورنډه او سوزنده حالت کی می بناپیری
 ورو پرمخ لاس راتیر کړ او هسی چی خپل
 نازنین سراو صورت یی به زنگانه راته
 تکیه کړه ، له یوی خوزی موسکا سره یی
 راته وویل :
 - سلیمه () ته می پرخوښیږی
 () مینی دی لیونسی کړی م...
 یوه شیبه دی هم نشم هیرولی خوا یا ته
 به دومره وکړی چی موز سره پدیر خچر
 او د مینی ډک ګډ ژوند ته ورسیدو .
 ستادی په خپلی میرانی قسم وی ، چی
 مه می بریزده ، د فنی په خیر د دوه -
 پینو لرونکی لیوه خوراک شم هسو
 سلیمه () که یوه شم چی له هغه سره

ژوند خوځاڅه چې د یوې بلې شپې تیرولو ته اړ کېږم، نو د پاپه اوسه چې سمدستی به یوه کبه زهر خوږم او جان به وژنم... همداسې فیصله ده سلیمه (۰۰۰ نوره) خوښه ستا ۰۰ زه چې شپه مخکې د ښاپېرې د وصل په هوس کې نینې نینې شوې م، د ښاپېرې په دې خبرو یو بل بیالزخه به سر شوم. زه رښتیا هم له ډیر لوی او بېچلې جنم لاسه تر څو مخامخ م، د ښاپېرې هر څه د ویره له منی ډک و چې ما به په دې کولې شوی هغه باندې دخپل کرکټ له اړه ولگوم. آیا د اکوړه او چې د لاس لاس ښاپېرې مې داسې له هغه خپل لور لور مزي سره لکه د گلو دوس به شوی و کړی پرته وه.

نوما هم هسې چې د هغې په خوږو غږونو کې گوټی وهلی او د هغې په لور کله نازک صورت مې لاس را ایست. نومی خپله وروستی فیصله ورته څرگنده کړه چې د فنی تر راتلونکې به هغه یوه لري کلسی ته، چې خوږی هلته اوسېږي، وروست بیا به له هغه ځایه خپله لاره باسو. ان هغې ته مې دا پاپه ورکړه چې د هغې په خاطر کولی شم خپل کور - میرمنې او اولاد ونوته شا کړم او تری تیر شم.

د دې خبروله اوږد ورس لکه دا چې ايله اوس مې زړه لگیدلې وي، لسه غږې مې را پاختیه او هسې چې با دا - مې سترگی مې به څنگه را واړولې اولاس مې زما په لاس کې ونیو، نومی له زړه - څخه د وروستی شک د لري کولو له پاره راته وویل:

- رښتیا وای سلیمه! ۰۰؟ قول دي؟؟
 او ما بیا هم په موسید سره ورته وویل:
 - هو ښاپېرې ۰۰۰ زه به ستا له پاره له هر څه تیر شم ۰۰۰ هر څه به وکړم...
 خو تابه پرې نه زدم چې لیوان دي - وخورې ۰۰۰ خپل گرد ژوند به دي لسه سره نهار کړم او خو چې ژوندې مې لکه د لیمو په څېر به دي ساتم ۰۰۰ پس له دي چې له هغې سره مې د تللو د وړې، نینې او ځای په باب تیکه وعده کېښود، نو د هغې هم پوره زړه ولگیده اوښه پاپه شوه او هغه رخت مې ايله دا راته څرگنده کړه چې تر ویی د دي په غوښتنې نن شپه خپل کور هغوي ته ور برې ایښی او خپله هم خپل میره ته ورغلی ده، او اوس چې داسې ده نوره ستا اوستا په واک کې مې، اوله دي خبرې سره سم مې نري اوله بشپړ وپاکی لیجې او مړ ونه راڅخه راتا وکړل او داسې

مې په غږه کې تیڼه کړم او په خوله یې خوله را ولگوله چې ما وېل له ډیره خونده کېا ب او لوبه شوم.

هغه شپه مې تر ښاپېرې داسې جان د ښاپېرې د وصل په سمد رکی غوږه کسې چې هلو ونورې هېڅ شانی ارمان هم په زړه کې باته نشو او د جنت مزي مې د دنیا پر سر ولیدي. خوله دي سره دا هم راته به پاپه شوه چې هغې به (نیتیا) هم له مې سره د هڅو یې پر وخت لکه څنگه چې لاسه وه، جان د - هغه غوښتو او لاس مې نه وسپارلی بلکه ښاپېرې تر هغه کې شپې هم لا بکسره لکه ښاپېرې سره مې سردې وروسته دریمه وځو او لوبو، بدې وړخ ښاپېرې پورې لامل جاد وگره نکلا موندلی وه. بار خوله چې د تیر وروستی نسبت زیات او پښت او غصې و. سپین مې مې هغه سره مې اوسې او مې تر کولې پخوانې نوحه مې لکه د لوبه داسې راته ښکاره شوې و څه مې لوبه او مې جلدې د هغې سره مې لوبې و چې مې لوبې سیدان هغه به لوبې و چې لکه وکړه چې له هغې سره د تللو لکه مې لوبې و چې خبره او پښت و چې کولې وروسته هغه رخت کړ او خپله هم د خپل دي مې لوبه پاپه د جان - چمتو کولو به څه مې وکړه و لاس خپلې میرمنې څخه مې غوښتل چې اوسه د پاره سفر ته د تللو له پاره جان او نورو شیان به یوه بکس کې راته چمتو کړي. هغې ته مې داسې بهانه کړې وه چې موز د خپلې موسی له خوا کوم بل ولایت ته د څه موزي له پاره شو.

شپه به ډیره نارام را باندې تیرسره شوه، ټکی خوب هم رانغی، تر سبا پورې له یوې خوا د ښاپېرې د سوزنده منی اند پښت اوله بل بلوه له کور، میرمنې او اولاد ونوڅخه د تل له پاره د جلاکید و غمونو پر سر اخیستی م، خو هر څه چې و، شپه تیره شوه.

سبا زړه راپورته شوم او د ناري لسه کولو پس د دریشې اغوستو لگیا شوم. خود وي سترگی مې د گاوندې د کور د روزې ته باته وي چې کله به خلاصیږي او ښاپېرې به ترې له کوره څخه د وتلو له پاره ماته اشاره کوي. موز همداسې سره ویلی و، خو انتظار اوز د شو او - د روزه خلاصه نه شوه. میرمن مې پوځه شکته شوه او مې هر څه تیار دي اوسا وخته کښې مې، نوزه ولی نه شم؟؟

په پای کې هم له یوه اوز ده انتظاره

دروسته د روزه خلاصه شوه او ښاپېرې یکی به ډیرې تر هیدلې ښې را ښکاره شوه. خو سم له دي چې فوښتل مې ماته په اشارې څه روایې چې کتل مې د یوې فتنې، خو تر وښوونې خبرې لرونکې سړې مې خواته راغی، ماشا ورواړه له خود سترگوله او څه مې په کتلوسره ولیدل چې سړې ښاپېرې له نرواوز وروښوله او په داسې زور سره مې د کورنۍ پریښی و ژور غوله چې ان د غوږ صید او آواز مې زما تر غوږه شو، اوله دي سره مې د روزه هم په پېر شدت سره ووهله او پورې مې کسره. په زړه مې سختې غوسې منگول ښځه کړه او بدې مې مې واړیدل چې سړې ښاپېرې وهې، داسې جوړ د جینو ناروا اوږ او آواز مې ښه اوږیده او مې سو پوه شوم چې داسې مې ضرور سړې غږې دي، چې ښایې نن شپه ناڅاپی رافلې وي.

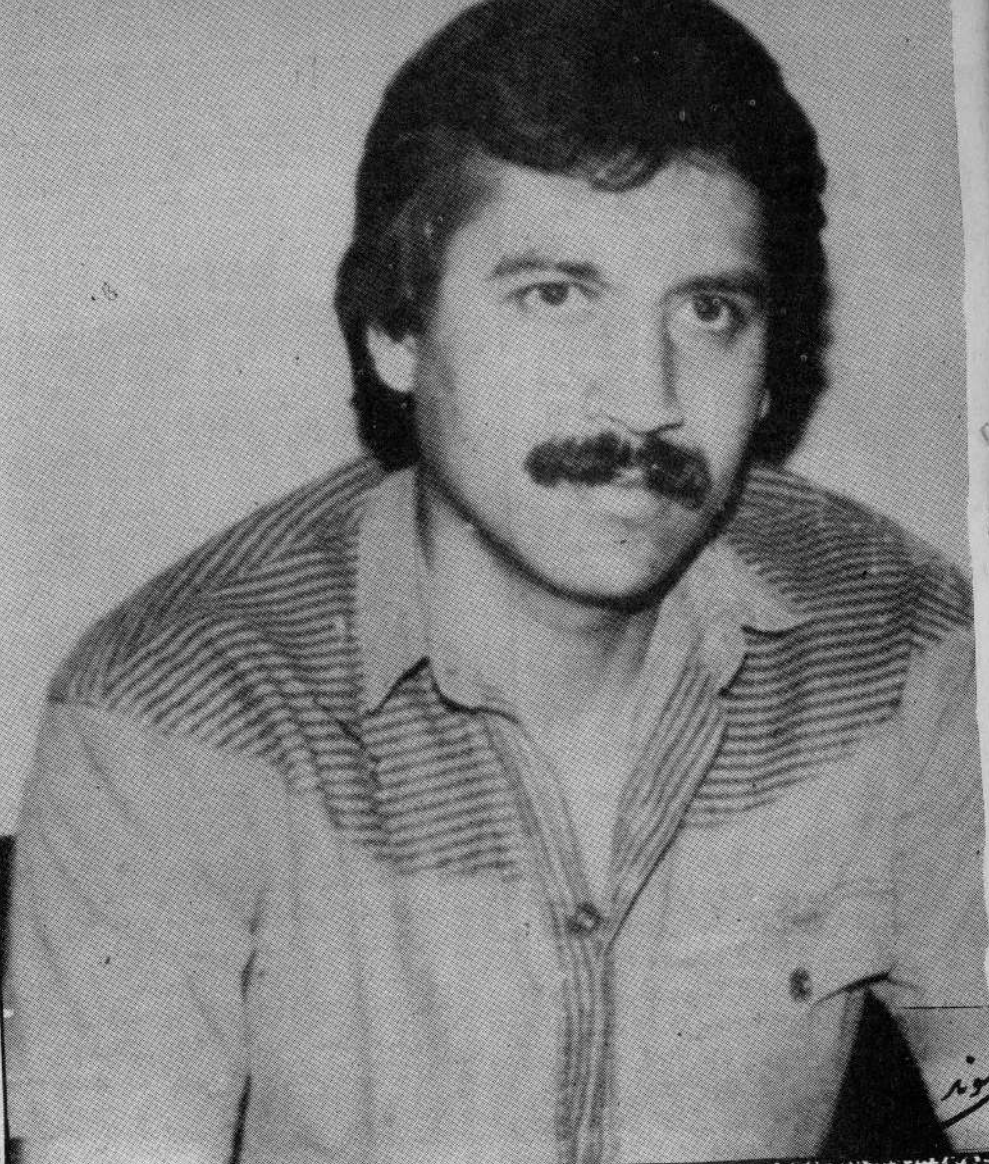
خولکه دا چې د سړې زړه دي د روزه په تر لونه وي پاپه شوې، نوشیبه مې مې مې خټک، میخونه او د لوبو لوبې مې راوړې او د روزه مې داسې کلکه لوبه وکړه چې هلو و بیا هیڅکله هم هغه څوک خلاصه نه کړې، د دي تر څو چې د لوبې په لید لوسره داسې شوم لکه چا چې د لوبې د نیافونه او کړ اوږه زما په لاس کې را اچولې وي، نومی د خپلې میرمنې او اولاد د اشتباه د لري کیدو له پاره جان مې غاړو مې وواهه او داسې مې خپل تکلیف هغوي ته زیات وښود، چې هلو هغوي د اراسره ومنله چې سفر ته نسم تللی، خو په زړه مې یو ځای خبرو هغه وړخ مې تر بیا پورې هر څه چې وکړل هېڅ داسې چاره مې ونه موندله چې زه دي باید څه وکړم او په څه توگه دي ښاپېرې وژغوم، پخپلې دي نا توانی سخت غوسه رافله، خو آیا ماڅه کولای شو؟ آیا جان او خپله مینه مې رسوا کړې وای؟ بله مې هېڅ لاره له صبر او انتظار ایستلو پرته نه تر نظره کیده.

په سبا مې نوکړې ته ولاړم، خوله فرسی سره سم بیرته کور ته رافلم، که کور مې یوه لاري ولاړه ده او دوه تنه سړې او خوما شومان ترې د گاوندې کور ته گالی چلوي، لکه چې د ښاپېرې دوي کور ته نوي کومه کبه رافلې وه او چې کله مې له هغوي څخه د دي کور د بخوانیوا وسېد - ونکو پوښتنه وکړه، نو داسې راته وویل چې هغوي نن لاس بجی له دي معایه کله وکړه او د اکوړې موز ته به غوراکر، خو دا هغوي ته نه وه معلومه چې د کور پاتی په (۹۱) مخ کې

صدای خوشداشتن نیست
 نظریست که همه آسانها صاحب
 آن نیستند. اما شناخت و ادای
 درست و دقیق کلمات و بیان
 خوب صفاتی اند که آسانها بعضا
 تلاش و تجربه آن را کسب می کنند.
 حرف های دایم با نیره راهی گوینده
 خوب را در یوتیوبیون که با هم میخوانیم:

خواستید گوینده باشید و چی کنید؟
 - خواستم گوینده باشم و کلام زیبا را زیبا تر
 برسانم. باشد که به آن معراج برسیم.
 جوینده یا بنده است.
 چه پیش برداخت هایی برای یک
 گوینده لازم میدانید، و خود باچی ها
 وارد عمل شدید؟
 - صدای زیبا، لحن فصیح باطنی-
 دلنشین، آشنایی کامل با واژه ها و
 بهره داشتن کافی از سواد، البته
 نه در سطح خواندن و نوشتن. بل بالاتر
 از آن و... در مورد خودم زیاد
 نمیدانم اصلا تفاوت آن ها در مورد
 خودشان، همیشه صادقانه نیست
 خوشبینانه است. اگر بگویم با همه
 باور میکنید؟
 و اگر بگویند بلی، یک تعداد دلنشین
 برای من.
 به نظر شما دانستن موسیقی کلمات
 برای یک گوینده بالفطره نیاز حتمی
 است؟

اگر بخواهد خوشگو و خوش کلام
 باشد، حتما اما دانستن ریاضت
 واقعا هنر است ارزنده و پس بها.
 سوز، مطالب مورد خوانش، بانویست
 صدای گوینده، بایست آشتی پذیر باشد.
 شما چی گونه می اندیشید؟
 - انگاشد رایج مورد نظر بود پوسر آن
 پذیرا و پیکران را می برسید، زیبا
 آشتی پذیر صدای گوینده با سوز
 مطالب آید رضویست که بگردد
 و موسیقی ویژه و فضا دادن لازم
 برنامه پی.
 برای گوینده شدن در رادیو و تلویزیون
 چه معیارهایی وجود دارد. شما
 با آن جوراستید؟
 - به نظر من معیارهایی که در رادیو
 وجود دارد خیلی دشوارتر است تا
 لطفاً صفحه برگردانید



کفایت سخن را با جاوید نیره و سفر ننگی کریم با هم در یوتیوبیون

خاوند راهی و از غبار خوب برآید بود.
 تلویزیون نخستین کارها پشرا سر-
 ((پاراه)) آغاز کرد. به نظر من
 جاوید راهی تا از زیر باران بدر آمد
 راه خرد راهت است که آشنایان
 ((باز آمد آن روزگاری)) همه ای
 همه می باشد. به آن روزگاری
 راهی درین سفر همه و شنیده می باوی
 داشتیم که میخوانیم:

از کجا آغاز کردید؟
 - سال ۱۳۶۰ آغاز کارهای هنری امیتوان
 باشد. مدتی سال به همکاری فرهاد
 دریا تبعه نظر الجنیر محمد صدیق تمام
 اساس موسیقی را فرا گرفتم. سال ۱۳۶۳
 وقتی ارکستر پاراه کارها پشرا آغاز کرد
 من عضو این ارکستر شدم. فکر میکنم در هر
 گوینده همه حرفها در مورد آغاز کار باشد.
 نخستین آهنگ تا کد ام، و آخرین
 کد ام! چی تفاوت ها میان این دو شمار
 کرده می توانید؟
 - نخستین آهنگ (مع نما) (مع نما)
 از ساخته های فرهاد دریا و آخر
 آهنگ به نام (باز آمد آن روزگاری) ساخته
 (صبر) میباشد. به نظر من کار هر دو
 در آغاز نایخته است. چه از نگاه آواز -
 شعر، کمپوز و غیره جماعا اگر چه تاحدی
 اعضای گروه هنری پاراه در تهیه و
 انتخاب شعر و کمپوز می به خرج میدادند
 اما یک نکته قابل ملاحظه مدتی شد
 وسایل موسیقی و ضبط صحنه می باشد. که
 این خود درجه گوینده می یک آهنگ تا
 به سزا دارد. به نظر من در کار سایر
 معزات یک آوازخوان، آنچه دست او را به
 موسیقی چیره می سازد، همانا تجربه
 اندوختن است که هنرمند همه نظرهای
 فراگرفته اش را در صل پیاده می سازد و -
 طبیعتا که حرکت وصل آواز را به
 منزلت می برد به این رقم تفاوت هایی که
 میان آهنگ نخستین و آخرین من که تا هنوز
 سرود ام، می بینید. یکی از دلایل آن
 در یافتن تجارب بیشتر در موسیقی می باشد.
 چرا صرا (پاراه) کوتاه بود؟
 - این سوالیست که همه جا با آن مواجه
 است. نه تنها من بلکه تمام اعضای
 گروه شاید به این حرف معتقد باشند که
 هر گروه و یا گروه هنری بعد از یک مدتی
 راه بیایی هنری از هم میاشد. چو
 لطفاً صفحه برگردانید

من از آن صدایانم، تو از آن صدایانم

اما جاوید و نیره با هم راه می اند

گروپ های (بونی ام) - بیم فلاپ - -
 دولی دو تن هالندی - چهار برادر - مد رن
 تاکینگ و ۰۰۰ که از هم جدا شده و کارهای
 شان به صورت تک تک و فردی پیش میروند
 درین مورد دلایل گوناگون وجود دارد
 معترازمه دوی کرکرها ، عدم شناخت
 درست از هم دیگر ، وبالاخره بی تفاوتی
 اعضا در مقابل کارگروهی و رقابت های
 ناسالم است . آهسته آهسته گروپ را از هم پاشید
 * آهنگ های زیر (باران) تانراکسی
 می ساخت :



۱ - زاوایل آهنگ های گروه را فرهاد دریا
 تهیه و ترتیب می نمود . مثلا : من تنها
 توتنها - باز دل میتد برای - ای داد و
 بیداد - ره عمر با چشم تر میزند دل - باز
 نگاه می بکن و شمار دیگر از ساخته های
 فرهاد دریا است .

* موسیقی شرق یا موسیقی غرب - که امیک
 جوابگوی احساسات آن است ؟
 - همینکه گفته اند موسیقی فدای روح است
 حرفیست : جا . گاهی یک آهنگ فریب و
 گاهی شرفی جوابگوی احساس بوده و روند
 زنده گی طوریست که نمیشود به صورت
 مشخصی گفت این یا آن . اما بیشتر از همه

موسیقی کلاسیک (شرقی) میهنم وهران
 پارچه فزل - کلاسیک غربی که خوب
 خوانده شود زیباست .

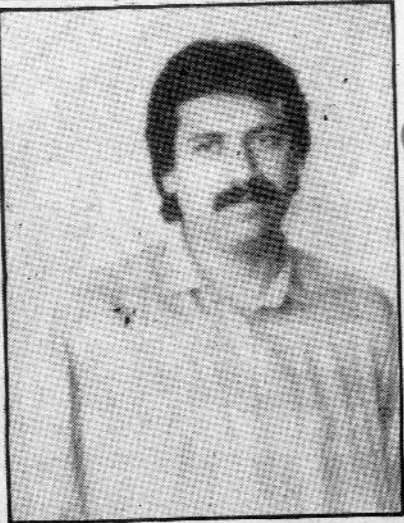
* یکی از شیوه های تدوین منبضان
 روانی معالجه ، بیماریه وسیله موسیقی
 بوده است . اما امروز برای موسیقی بی
 راسی شنوایند که درست برعکس آن تاثیر
 می گذارد ، شماچی نظر دارید ؟

- میخواهد بگوید که شنونده حساس
 شنوایی اثر را از دست میدهد راست
 راست بعضی هنرمندان ما از بی تفاوتی
 کار میگیرند ، که نه تنها مداوای درد بیمار
 نیست بل دردشان را افزونی میبخشد .
 شخصا به این نظر که هنرمند یک نمیتواند
 کم از کم در یکسال چند آهنگ خوب تهیه
 و ترتیب کند راه علاج آنست که در یکسال
 یک آهنگ خوب تهیه کند (از کسبه کم
 کن و کیفیت بیافزا)

* موسیقی جاز و موسیقی شرقی از لحاظ
 ساختمان صوتی و ضرب ها و نیز از لحاظ
 ارتباط و تناسب حروف و حرکات و مخارج
 حروف و تلفظ آن با هم یکی نیستند . بنابر
 آن برای هنرمند افغانی که می خواهد
 ساز فربس بنوازد و یا آهنگ های فریبی
 بخواند و یا چیزی از مجموع این هر دو
 شما چه چیزهایی را لازم میدانید ؟
 - برای آنکه مردم زبان هنرمند را بداند

جاوید راهی : بی تفاوتی اعضای در مقابل کارگروهی و رقابت های ناسالم اعضا گروه باران را از هم پاشید نیرد راهی : ظرافت شعری با حدیث خبر جوهر در نمی آید

در این اواخر با تاسف در کشور عزیزمان
 در عرصه موسیقی کلاسیک توجه
 چندانی صورت نگرفته ، خود میدانید که
 در سایر کشورها زمینه آموزش و فراگیری
 موسیقی وسیع است و همگانی ، سالها قبل
 کورس موسیقی کلاسیک توسط استادان -
 مجرب هندی پیش برد می شد که بعد از ختم
 دوره ماموریت شان در افغانستان دروازه
 کورس هم بسته شد . صرف در این اواخر
 برنامه موسیقی کلاسیک از طریق تلویزیون
 هفته یکبار نشر میگردد که آنهم نظیر
 به خواست و اصرار علاقمندان آن بوده .
 به نظر من همین ها دلایل عمده بود .
 پس باید در این راه کوشید برای حفظ
 موسیقی کلاسیک شرقی تلاش به خرج داد .
 از راه نشر رساله ها ، ایجاد کورسها و غیره
 امکانات همچنان در مساهای رادیویی
 مرحوم استاد سرآهنگ که بهترین رهنمود
 برای راهبان موسیقی است باید به طور
 منظم در برنامه بی گنجانبه شده از طریق
 رادیو به نشر برسد .
 * بیوند شعرو موسیقی راچی گونه یافته اید
 وجهت تداعی و آمیزش بهترین دو با هم
 کدام نکته ها را برای خود قابل درنگ
 می دانید ؟
 - شعرو موسیقی لازم و ملزوم یک پیکرند .
 و انتخاب شعر خوب برای آهنگ آنقدر
 مهم و ضروریست که آپ برای تشنگان
 حال خود بیساند پیش و بداند ضرورت
 شعر خوب را ، در یک آهنگ ، به نظر من
 هنرمند در انتخاب شعر آهنگش آنقدر
 کوشا باشد که با بخش سرودش شنونده
 به تشویق نیفتد . شعری را برگزیند که

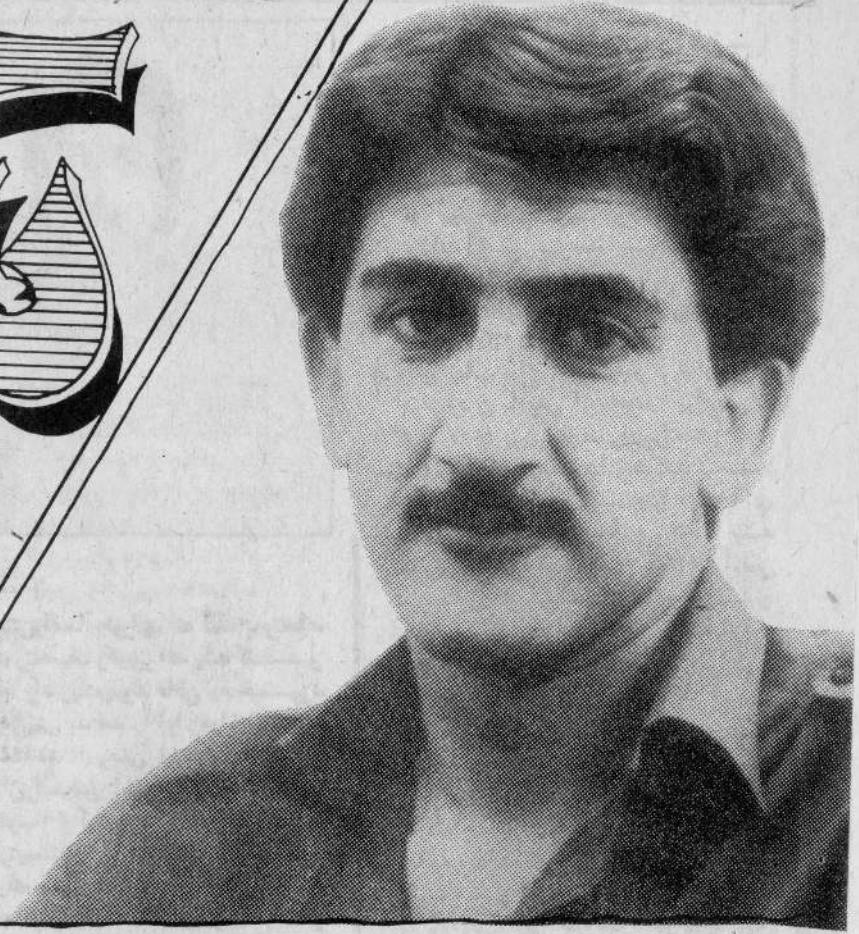


با احساس واقعا جورا بد نه آنکه در تضاد
 باشد . در تصنیف و کمپوز اندیشه کسود
 بعد همه رادریک بیوند عالی به خورد
 شنونده هایش بدهد . آوازخوان باید
 شعر را بشناسد . یعنی موسیقی شعرا
 بداند . زیرا بعضی اشعار با وجود شکل و
 مضمون خوب از کیفیت عالی موسیقی شعری
 برخوردار نیستند . از همین جا است که
 انتخاب یک چنین شعر برای آهنگ نقالت
 های ایجاد می کند ، که طبیعتا بر
 روان کلی آهنگ تاثیر دارد .
 * شما یک پارچه آهنگ خوب را از کدام
 زاویه انتخاب می کنید ؟
 - زمانی میتوان یک آهنگ را عالی و خوب
 بگویم که در آرای شعرو کمپوز خوب و هالی
 بوده در جلوهی این دو شرط اساسی و -
 لازمی رسای آواز هنرمند است از نگاه ضبط
 در دفتر آن شنونده را محتاج خاموشی
 خواهد ساخت .
 * به کدام آوازخوانان ارادت و علاقه
 دارید ؟
 - آوازخوان خوب را همه هنردوستان
 عزیز می دارند . ارادت من به طور
 ویژه به هنر والای مرحوم استاد سرآهنگ ،
 کوه بلند موسیقی و آواز وی میباشد و شنیدن
 آواز احمد ولی لحظات خوشی را برام میسر
 میسازد .
 * گفتنی یا گفتنی های دیگر
 - تا مین صلح و آرامش در کشور بلا کشیده
 ما افغانستان خشک شدن اشک
 در چشم ها و شگفتن گل لبخند بر لبهای
 عزیزان بزرگترین آرزوی من است .

بقیه از صفحه (۲۱) **نیو راهی**
 تلویزیون ، گویند ، راد یو بایست چنا
 صدای دلنشین داشته باشد که توجه
 شنونده را به خود جلب کند و خود را
 بشناساند . اما در تلویزیون تا آنجا که
 می بینم چهره زیبا در قدم اول - بعد
 و تا اندازه بی نیز صد اوسود و مهارت
 کلام که به نظر من تنها روی فوتوژنیک
 (Photogenic) بود . نطای
 نباید اتکا داشته .
 * وقتی زبان برای گفتن وجود دارد ،
 حرف زدن بانی از وجود ، برای یک
 گوینده ، تلویزیون جقدر ضروریست ؟
 - نه آنقدر که با زیست ها و حرکات
 مناسب خود ذهن گوینده را از فضای
 متن و برنامه منحرف ساخته و خود را به
 معروض نمایش قرار دهد . اما تا اندازه بی
 در بعضی از متن ها مثلا موقع خواندن
 یک شعر خوب حالت نگاه ، آهسته در
 صورتیکه مسخره نباشد خیل
 بر بندیش شعری افزایش
 * به نظر شما ، هر گوینده ، یکله تورا ست ؟
 - هرگز ، به هیچوجه ، کاش میشد همه
 ایلا میدانیم که صدای هر گوینده
 صرف توانایی آنرا دارد که بخشی ویژه
 مناسب با صدای خود را اجرا کند هیچ
 گوینده خبر خوان توانایی یکله کردن
 را ندارد ، زیرا ظرافت شعر با جاد به
 خبر جوهر در نمی آید .
 * پگان گوینده راد یو و تلویزیون شعرو سایر
 آنریده های ادبی را آنگونه بی تفاوت
 و بی آهنگ میخوانند که گاهی آنریند
 اثر فکری کتد : کاش این اثر را ایجاد
 نکرد ، بودم ، فکرم کم در اثر کتد
 فکری میان یکله تورا سخن گوئی مادی
 هیچ تفاوتی را نمی شناسد .
 چی گونه می اندیشید ؟
 - چی کنم وقتی شما روزنامه ها همه
 را تشویق میکنید وانی را که بی آهنگ و
 بی تفاوت میخواند بی جهت ستایش
 می کنید گله شما نابجا ست .
 شما در مصاحبه ها پتان هم لعل را به
 دست می آورید و هم دل پاروایی رنجانید
 * آیا میتوان بگوید که کی ؟ اگر
 گفتید آخرین تان .
 - اینکه شما هنوز نشناخته اید ، یکبار
 دیگر از شما من طلب به برنامه های ادبی
 (اگر اشاره نزد یک کرده باشم میگویم :
 به برنامه های ادبی روزهای پنجشنبه
 و جمعه) راد یو گوش دهید .



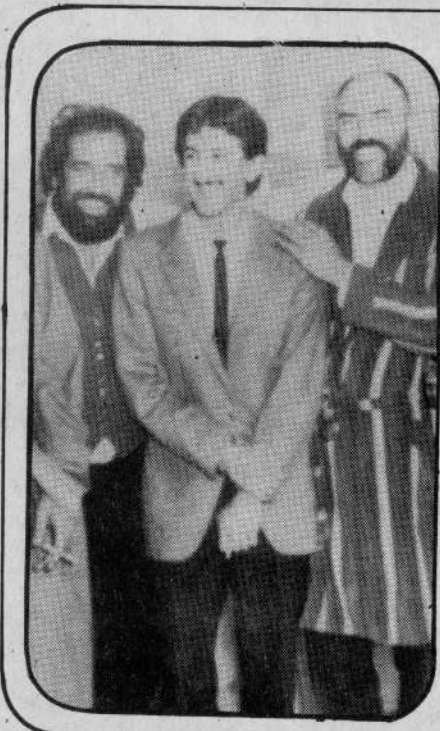
مواجهه از مورچه



در سال ۵۷ خواستم یک گروه ۵۷ نفری را نیز ایجاد نمایم. در پوهنتون، موسسات و کتابخانه‌های راجعاً می‌کردم. سپس فشارهای سیاسی بالای ما زیاد شد خود من نیز زندانی شدم یک‌بار بعد همکاران ما زندانی شدند و یک‌بار بعد دیگر فرار کردند بعد ازها شدن از زندان حق کار از من سلب شد، مدت یک سال نتوانستم کار کنم. در جریان سال ۵۸ با همکاری یک گروه ۱۲ نفری که متشکل از جوانان مثل ر. پ. تلویزیون بود توانستیم نمایش‌های خویش را عرضه کنیم در سال ۵۹ که برای بار اول در پارتنت هنرهای زیبا در پوهنتون کابل ایجاد شد. ما در آنجا جذب شدیم، در مدت کوتاهی نمایش (مقصر اصلی کیست؟) را ادیت و نگارش کردم که به اساس همین نمایش به من بورس تحصیلی داده شد و از طریق اتحادیه هنرمندان عازم چکوسلواکیا گردیدم. در جریان ۶ سال تحصیل تجربه‌های نوبه شناخت تئاتر در یک جامعه

من چند سال پیش به چکوسلواکیا رفتم پس از ۶ سال تحصیل اساسی در بخش کارگردانی، در آماتورگی و سینما-گرافی دوباره به کشور برگشتم. در گذشته‌ها نیز کارهای کوچکی داشتم - از سال ۵۶ زمانیکه شاگرد لیسه استقلال بودم. کار نمایش و نمایش‌بازی را بسیار نخست آغاز کردم. اول تئاتر شروع کردم. از تئاتر کوچک و نفری، سه نفری بعد داخل تروپ خود لیسه شدم. در سال ۵۷ مسولیت همین تروپ به من سپرده شد. تحت نظریه کارگردان - فرانسه بی در لیسه استقلال کار می‌کردم سپس پروتوکول‌ها با فرانسه قطع شد و یک تعداد (معلمین دوباره به کشور خود برگشتند. در همین سال بار اول من پیس‌های خود را به نمایش گذاشتم اولین نمایش من که بیشتر به نام قرضه اربود آنرا به نام پیش (۵ هم) نوشته و کارگردانی کردم. تا سال ۵۹ (۷) پیس کلان را که همه از ساخته‌های خود بود به نمایش گذاشتم.

کار هنرمند ارزنده‌گی اوجد انیست برای اوتیاترنه از جای وزانی آغاز میشود و نه به جای رعایت تمام مسی شود. مهم (اسد زوی) از شمار چنین هنرمندان است. زیرا وقتی او را حد از سن میبینی به خوبی درمیانی که هنر او بازنده‌گی او حرکت او و صحبت او عجبین گردیده است. اما مهم (اسد زوی) کجا بود! از کجا آمدی چی گفته یکی و یک بار به شهرت رسیدی با انبوهی از پرسش‌هایی که پرسیدم اما بااد شواری. چندین روز سرگردان بودم. تا سرانجام او را پایتخت در صحبت کردن خیلی شتاب داشت و من با مشکل از گفته‌های او یاد داشت بر می‌داشتم.



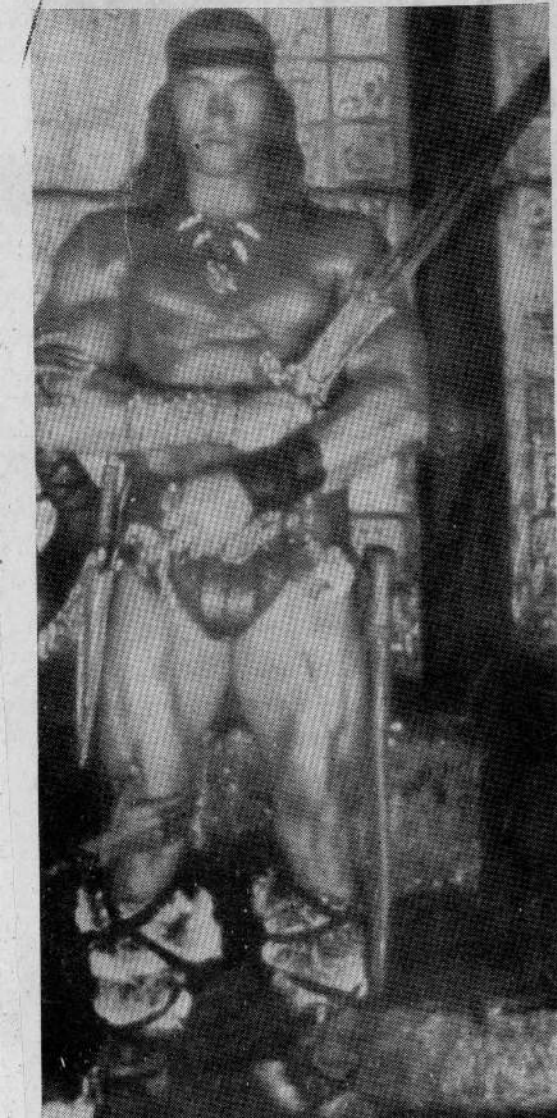
تئاتر و فرهنگ

بیشترفته بی بافرهنگ عالی چشم و گوش
مرا متوجه این ساخت که بتوانم در -
نهایت مشکل محیطی چیزی را درخود
بگجانم تا در وقت برگشتم به شکل متناوب
بسان ...

همینکه برگشتم ، سریاز شدم و درچوکات
محدود نظامی توانستم که تربیه یک
عده جوانان را به دست بگیرم . درسال
۶۷ توانستم بدون هیچگونه پشتیبانی
اقتصادی و تخنیکی سیمینارهای تئاتری
را دربین جوانان برگزار کنم ما
موفق شدیم برای باراول کارتئاتر سازمان
جوانان و تئاتر امنیت دولتی را و همچنان
بعضی ارگان های دیگر تئاتری را به خود
مربوط بسازیم . سیمینار مدت ۶ ماه
دوام کرد دروس اولیه تئاتری را به شکل
عملی و نظری تدریس میکردیم حتی صدیق
برمک و استاد ناهید که خود آموزگار
فن اکویری بود ما راهمکاری کردند .
اما با تا سف باید گفت که نسبت مشکلات
اقتصادی و تخنیکی سیمینارها از بین رفت
ولی کار عملی جریان داشت و نگذاشتیم
که وحدت جوانان از هم بگسلند . بعد
بار اول در سطح کشور تئاتر ایستاد راکشود -
دیم که شامل ۱۲ پارچه نمایش بود -
سپس آن را پارچه کردند به گونه
گشایش یک تئاتر نه بل به گونه شب
طنز تلویزیونی به دست نشر سپرده شد .
جریان کار ما ادامه پیدا کرد مواد درسی
زیاد در دسترس داشتیم و به خاطر این
که هرچه زودتر این پروگرام درسی نتیجه
بدهد و هم شاگردان با شیوه های -
مختلف تئاتری و مکاتب گوناگون بازیگری و
دیگر اعضای تئاتر آشنا بشوند ما توانستیم
در یک وقت کم همه مطالب را به شاگردان
تفهیم نماییم . طور مثال در ماه جوزای ۶۸
یک نمایش حماسی موزیکال را به نام
مرداب ها افتتاح کردیم .

بار اول با مسایل تخنیکی طور مثال
شمشیر بازی - رقص و نوع استفاده از رقص
موسیقی در کلیم ، آشنا شوند .
مرداب ها پنج دوره گوناگون تاریخی
را نشان میدهند . ماسمبول های مختلف
را جدا ساختیم بخش اول فرعون را نشان
میدهد و خود ماهیت زنده گی را ، و از
اینجا حرکتی کردیم این دوران را ما از
نگاه کار تلما توری شکستندیم و آمدیم
به سوی جهان فاشیسم که آهسته آهسته
موضوع نزد یک میشود به واقعیت های -
امروزی . و بخش سوم صحبت میکند از -
قدرت تسلیماتی ملی بیشترفته و تا تهر
شوم آن بالای کشورهای عقب مانده .
قطعه چارم منظومه بیست از تراژدی -
امراض جنگی که در اینجا مساله
اعتماد و معناد بودن نقد و بررسی شده
بود و قسمت بنجم که یک منظومه بود با
استفاده از نوع رقص تابو و امازون که
همین نتیجه جنگ امروزی را بررسی
بقیه در صفحه (۹۶)

✦ بخشید شهادتی از صاحب
های تلویزیونی خود گفتید که اولی -
نمایش حماسی موزیکال - یعنی که قبلا
چنین چیزی نداشتیم . تئاتری بود که
اکتور آشنا میشد با ملودرام بازی آشنا
میشد با شکل کاملا نوسینوگرافی و خط -
اندازی های تازه از نوع سایه .
✦ نوع سایه یعنی چی ؟
- تئاترهای استند که فوق العاده
در اروپا ارزش دارند . دیکور به شکل
برده ها بیست که سایه را بازتاب میدهد
پرسوناژها به شکل سایه ها آشکار میشوند
همچنان اکتور در جریان این نمایش
مجبوراً و تحمیلآ باید به خود همین نروش
فن اکویری را به وجود می آورد تا جوانان



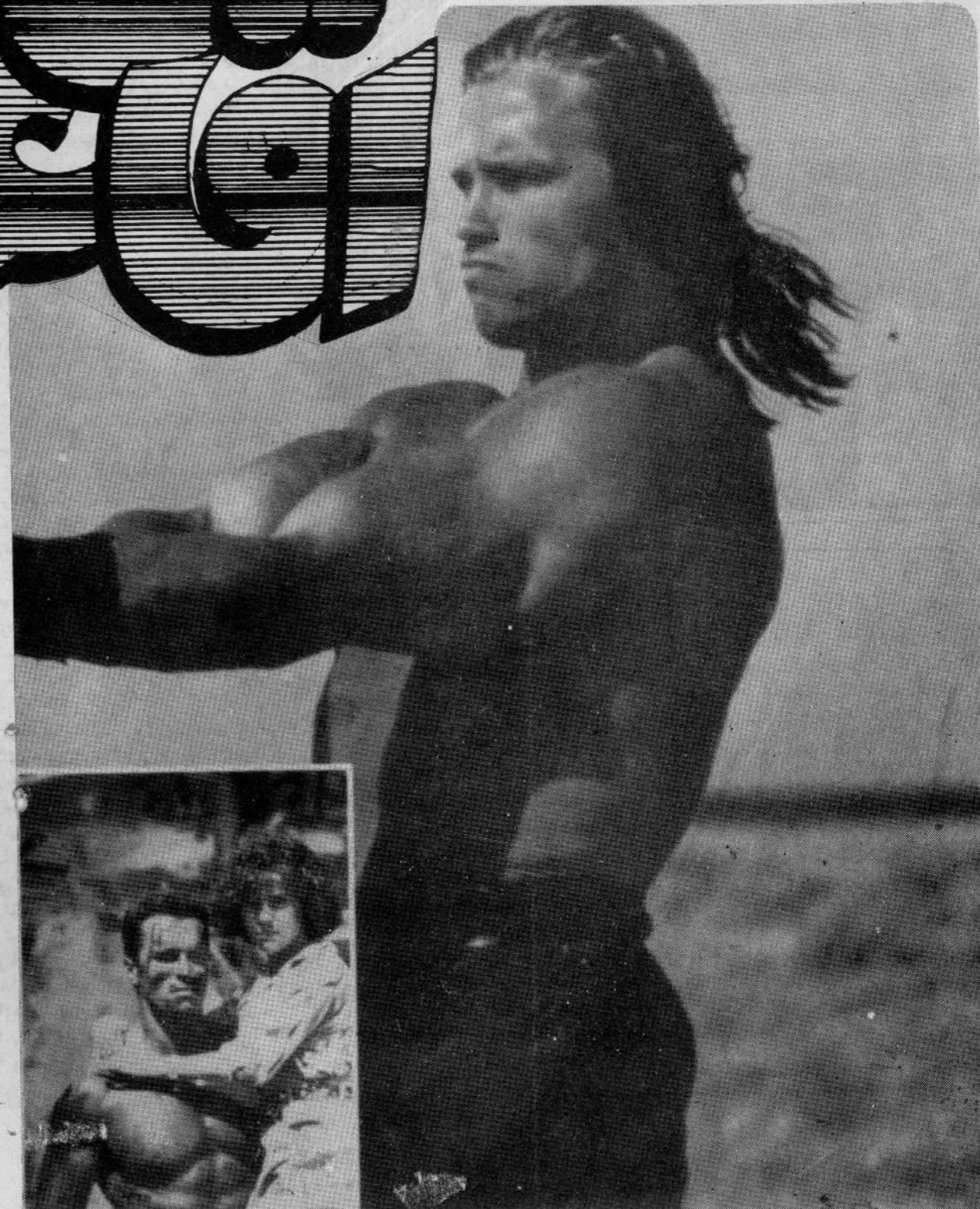
سولو پستار

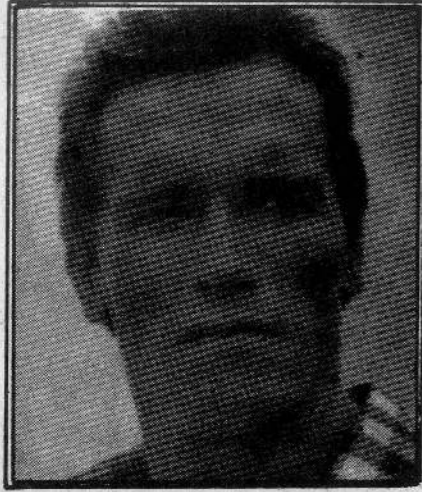
هانس " در سطح گرانترین اکتور را
 است. از تولد بدون شک هانسی از
 بزرگترین و قطورترین بازیگران هالیوود
 و جهان را دارد. چنانچه ۶۰۰ -
 سانتی Biceps بی سس در مقایسه
 ۵۵ سانتی از ستلون و ۱۹۸ پسر
 و ۱۱۵ کیلو گرام در مقابل ۸۲ -
 پسر و ۱۰۰ کیلو گرام ستلون ۱۰۰ -
 در زنده کی تفاوت ۱۰۰ پده ای و
 قول سینمای ما لیوید درین است
 که از تولد به کک اندام زیبا و عضلا -
 تهریه سینما راه یافته است اما ستلون
 بعد از ورود به سینما به صورت مشخص
 به صورت پرورش اندام پرداخته
 است. هانسی در بدین شک نخستین
 هنر پیشه درجه یک جهان است
 که از دنیای سینما به سینما را آورده
 است با وجودیکه تهریه سینما
 کچهر " لیندا لوتنیا " پوگنستر
 ستیان فراده و کلاویه باز معروف
 جنگ نورس قبل از او به سینما آمده
 لطفا ورق برگردانید

در جولای ۱۹۴۲ در سن یک سال
 پس از " سولو پستار ستلون " فارغ
 اتی در یک دهکده کوچک کنتار
 دانا که قرار داشت زاده شده
 است. پدرش افسر پولیس بود. او
 مانند ستلون طفولیت پر از بازی
 را گذراند. است. شهرت و
 نعت او در جهان سینما به
 هیو ویلیامز " پلایس
 اندام " بادی بهله پنگه " کسه
 او را محبوب عام و خاص ساخته است
 میانه که اسرزی یکی از
 و گرانترین هنر پیشه گان
 لیوید است. " پلایس
 مبلغ سه میلیون دالر در
 که طبعاً فاصله زیادی با
 ستلون که صرف از فیلم " بازوهای -
 آهنین " ۱۲ میلیون دلار در
 نموده است دارد اما با سایر
 مندای معروف چون " وینوود -
 " استورید " و " لوتنیا "

سولو پستار

لرنولد





در تمام و به نوبت روی آوردم و در اصل در يك جهان دیگر روی آوردم و همه ویژه علاقتند جمع آوری کلکسیون ها شدم.

کونین : تولد يك اسطوره . کونین در حقیقت يك قهرمان افسانه بی روح نیست که در سالهای ۱۹۳۰ توسط "هاوارد" نویسنده امریکایی آفریده شده است و شوارزنگر هر روزی به الطلی سینما پیش را در دو قسمت فیلم کونین در دهه هفتاد به دست آورد اولی کونین وحشی و دومی "کونین هیرانگر" با تماشای من در فیلم "ارتولد باهکوه" یکی از کارگردانان مهم تهیه فیلم کونین را گرفت که مدت يك سال برای آماده کی به تمرین پرداختم و روزانه تمرینات مشخص پرورش عضلات را دنبال میکردم . همچنان تمرینات با همسر را تحت نظر "کیوش یا ماساکی" که در فیلم فرمانده نظامیان است پیش میبرد . زمانیکه بالای صحنه برای نمایش حاضر شدم خود را از هر جهت آماده مینداختم . هر روزی فیلم اول کونین ضرورت تهیه فیلم دوم را ایجاب کرد که قهرمان اصلی همانا "کونین" قهرمان افسانه بی که دوازده هزار سال پیش از عصر ما زندگی می کرد و با جماعت و دلیری می جنگید و است قهرمانی که در مقابل مار عظیم ۲۲ متری و فسیح عظیم بقیه در صفحه ۸

با ورود در جهان سینما خواسته تا برای همیشه به دور مسابقات قهرمانی پرورش اندام که تا آنوقت در حدود ده بار مقام های جهانی آن را کسب نموده بود خط بکشد و برای بار آخر در يك فلم که از جریمه مسابقات بزرگان "پرورش اندام" امریکا به اسم ارتولد بود اشتراك نمود و با هر روزی بر همه آخرین عنوانهای را نیز کسب کرد . و در عمل با ورزش مورد علاقه اش هرگز وداع ننکست و راه سالو نهایی تمرین را بر خود نیست . ارتولد نه تنها به پرورش اندام علاقه ای اکتفا نکرده و پیل به تاه لوف کسب چوچ : "ارتولد" و پرورش اندام "ارتولد" و پرورش اندام برای مردم و "ارتولد" و تناسیب اندام برای زنان " و . . . دست یازیده است که از پر فروش ترین کتابهای امریکا شمرده میشود و افزون بر دایر نمود

توتونگ " و " هرکول در زومبارک" در ۱۹۲۰ و بعد در فلم " شخصی" از ساخته های "رهبرت الیمان" هنر نمای نمود . مگر حقیقتا آغاز او در ۱۹۲۵ با نقش آفرینی در فلسی از ساخته های (بوب دلسو) کارگردان جوان سینما بود که از جریمه تمرینات و مسابقات پرورش اندام تشبیه میشد و درین فلم ارتولد طبعاً خود را راحت تر احساس میکرد و زهرا خود را در قالب خود می یافت و قهرمان فلم هم او بود زیرا اوسا پر جوانان را که ضمیمه ترازا بودند و از جمله "متلین" "نور" پای جهان پرورش اندام را نیز حذف میکند این فلم "طاقه" و توانایی " نام دارد ارتولد در این فلم لقب بهترین هنر پهنه تازه کار را از جانب مطبوعات کسب میکند :

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

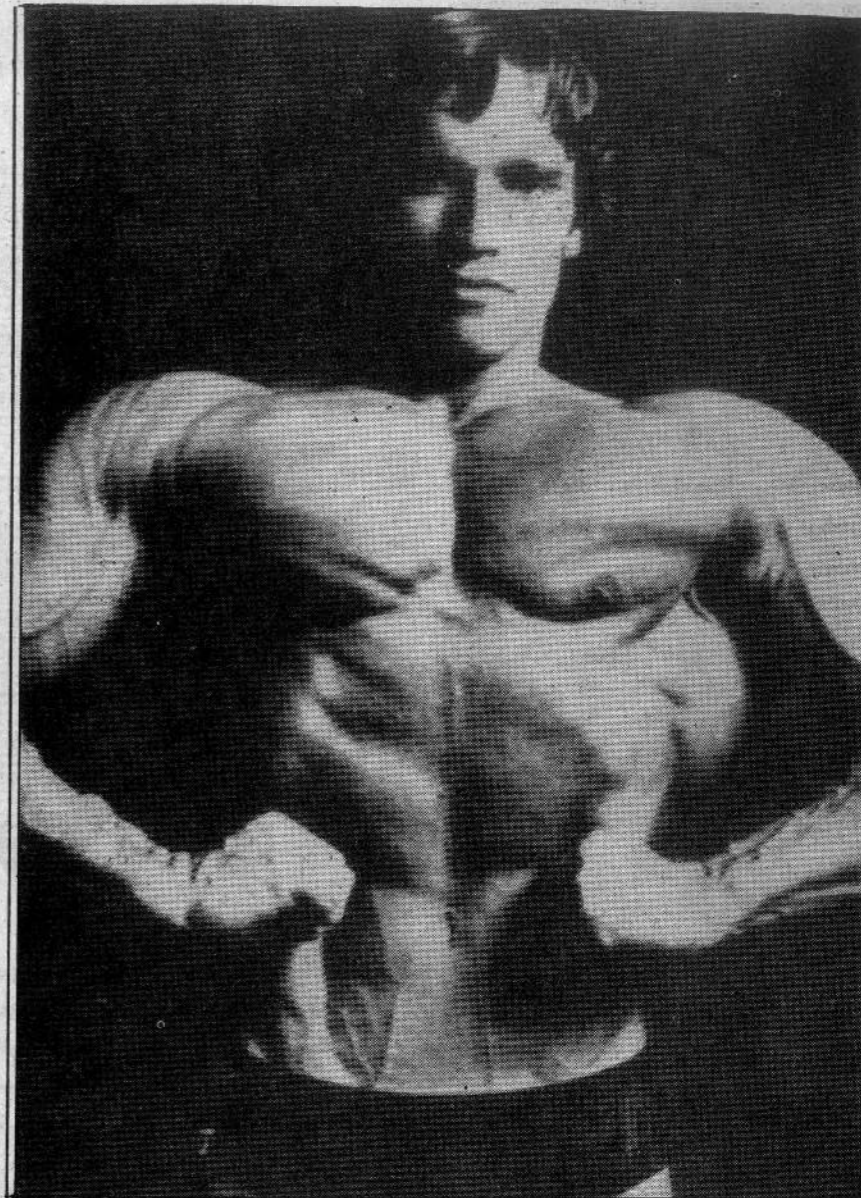
کفرانس ها ، تفسیر مسابقات ورزشی راه اندازی نمایشات و پروگرام های تمریناتی در زندانها و برای اطفال محبوب نیز اقدام نموده است . " وقتی به ورزش روی آوردم هدف رسیدن به قهرمانی مطلق جهان در این رشته بود ، مگر پرورش اندام آخرین امید نبود . پیل وسيله بی بود برای دست یازیدن به آرزو های چوچ : سینما ، پول ، و مسابقات محلی و موفق در اجتماع . و این دقیقاً متناسب بود برای من یادداشت لباس های سفید و زیبا موتور شیک و ابارت مجللو . . . زمانیکه به مسابقات را وداع گفتم من هنر پیشگی را در پیش

" نقش آفرینی در فلم ها برایم دیگر کوش بزرگی را همراه داشتم زیرا در جریمه مسابقات " پرورش اندام" (باید همه احساسات را مخفی داشت و دسلهون خاص را رعایت کرد آنجا صرف باید اندام و عضلات را به نمایش گذاشت و سپس من با چنین محطی خود گرفته ام اما در سینما برعکس باید بر علاوه نمایش اندام احساسات را بر انگیزت و بر خلاف پرورش اندام يك ورزش انفرادی است و در سینما باید به دیگران نیز مرتبط بود . و به آنها نیز اندیشه و در آن جا دسلهون و اندام همه چیز نیست ."

بود . من مجبوراً مدت دو ساعت با پای به خانه بر میگشتم . در ۱۹۰۰ ساله کی زمانیکه عسکر بودم برای مسابقات قهرمانی جوانان آرزو پاروانه "شتوتگارت" شدم . در برگشت مرا زندانی کردند ، اما وقتی دانستند که من عنوان " آقای عضلات اروپا" را در میان جوانان کسب نموده ام مرا رها کردند و از همان روز دانستم که آن طوری که من میخواستم ورزش شکار حرفه ای شدم . بعد از آن برای ارتولد حرف مقام " آقای جهان" قابل دید بود پس و يك سال پس از پرورشی اروپا بعضی کامهای اش را ضمن و استوار جانب عنوان قهرمانی جهان برداشت و نخستین پرورشی اش را به دست آورد . سپس با پشت سر گذاشتن هفت مبارزه دیگر عنوان قهرمان المپیک را کسب و فتح کرد . و آن وقت به خواب -

سه کتاب ارتولد در مورد پرورش اندام از زیر فروش ترین کتابهای امریکا است

دینته اش جامه عمل پوشید و روانه ایالات متحده امریکا شد و در مسابقات حرفه ای قهرمانی زیبایی اندام اشتراك نمود که پول چندانی عاید نداشت ولی با آن هم هدفش رسیدن به خواب دوران طفولیت یعنی سینما بود . " من میدانستم که برای من راه - ستدیو های فصلی برداری اولاً از سالون های پرورش اندام میگذرد و بدون شك اندام عضلاتی خواهند بود که دست اندر کاران سینما را به خود خواهد کشانید . " در آغاز در فلم " ارتولد -



و هرگز از مشقات تمرین نمی تالیدم به خود هراس را راه نمیدادم و برای تحریک هر چه بیشتر خود دیوارهای اتاق خود را با عکس های " بسادی - بلهدینگه" زیبایی اندام ، به ویژه رکلام ها و عکس های چاپ شده - مجلات از ورزشکاران این رشته ورزشی از این بسته بودم و امریکا را در خوا - ب های من پروریدم و سپس نه به صفت يك مهاجر فقیر در کلیفورنیا ، من میخواستم سلطان عضلات همه دوران ها باشم و به این منظور همه روزه پس از پایان یافتن دروس در مکتب برای تمرینات به شهر مرفیس و شب وقت برگشت چون ناوقت می

اند اما او با شکوهتر از آنان است . در دوران نو جهانی زمانیکه چارلز برانسون و کلیس ایستوود دو ستاره خوابهایش بودند طور تصادفی خود را در سالون " پرورش اندام " محله شان یافتند . این محلی بود که افزون بر پرورش اندام و مبارزه با خود چانس تحقق خوابهایش نیز محسر بود : " هنوز ۱۵ سال داشتم که به مبارزه با خود و زنده کی پرداختم . به این سبب به ورزش پرورش اندام روی آوردم و به سکوی افتخار " آقای جهان " می اندیشیدم و این خواب و آرزو به من نیروی پیشروی میداد



ترجمه صفيه رازانه

پوسیدگی دندان

بقایای غذایی موجود است (مثلاً سطوح بین دو دندان، فرورفته‌گی‌های خطی و طبیعی دندان) یک قشر نازک پسوده مانند اندکی بوناک از ترکیب پروتئین‌های کوچک لعاب‌دهن و مواد غذایی به میان می‌آید که بستر نگهداشته و تغذیه میکروب‌ها در وسط قشر به شکل یک بلك مجتمع درآمده و اسیدهای ضعیف لاکتیک و تیزاب سرکه را به وجود می‌آورد که در نتیجه تاثير آن‌ها اول يك تخمیر بسیار جزئی (فرورفته‌گی‌های جال مانند و خلاهای میکروسکوپی که اما پیشرونده) در سطح مینا شروع میشود. افراد بسیار حساس‌تر در رشتی خفیف را توسط زبان خود احساس نموده میتوانند (و این مخاطب‌ترین وقت تماس گرفتن با ستوماتولوگ یادآور دندان است.) به زودی در خلاها و فرورفته‌گی‌ها مواد غذایی جا گرفته رنگ مینا زرد میشود و پس از ۲۸ ساعت به نوارهای مبدل میگردد (اماد رعمتا -

- عدم مراعات حفظ الصحه دندانها
- آماده‌گی و استعداد ساختمان دندان‌ها به معاب شدن : (ضعف مقاومت مینا که این خود ناشی از نقص ساختمان کیمیایی آن است : مثلاً اگر مقدار منرال‌ها به ویژه فلورآن کم باشد)

- نوع غذاهاي مصرفی : افراط در استفاده از مواد غذایی شیرین و چسبنده مانند مربا، چاکلیت‌های نرم، کیک، کله‌ج، اکثریت میوه‌های پخت‌شده و (ساجق) های بدون نمناع مخصوصاً باقی‌ماندن پارچه‌ها یا بقایای این مواد در فاصله بین دو دندان .
- موجودیت میکروب‌های اسید ساز رشته مانند .

تشکل کاری یک پروسه بسیار طولانی و تدریجیست . اگر حداقل تا سه ساعت پس از صرف غذا دندان‌ها شسته و برس نشوند نخست در همان قسمتی از مینا که آن جا لعاب‌دهن و

از مجله «جهان طبابت» چاپ شهری شماره فوق العاده جنوری ۱۹۹۰

آخرین آمار انستیتوت مرکزی طب دندان اتحاد شوروی وانگلستان ثابت ساخت که از لحاظ کثرت وقوع پوسیده‌گی دندان با کاریس با هیچ بیماری قابل مقایسه نیست .
کاریس یا (گرم خورده‌گی دندان) مرض مغرب‌کننده تام و یا قسمتی دندان است که در اثر آن تیلور قسمتهای تکلی و ساختمان‌های مغزوی دندان از بین میرود .
اسباب و تکوین مرض: کاریس در اثر اشتراك شماری از اسباب و فکتورهای مساعد سازنده به وجود می‌آید از آن جمله :

برای جلوگیری از پوسیدن دندان‌هایتان حداقل روزانه دو بار آن‌ها را بررسی نمایید.

- با مرض فک بالایی یا پائینی و اساج مجاور را شامل شده به اوستیومیلیت و فلکتوم منجماد که ایجاب جراحی عاجل را منماید.

- ویا بروسه التهابی ظاهر آرا را شده مرکز مخفی زمین برای منته شده آینه به وجود می آید که ممکن زمانی فعال شده و امراض قلب، دماغ، استخوان و گردن‌ها را به وجود می آورد.

امروز ثابت شده است که تیزبهای رفیق جوف دهن و توکسین‌ها واسیدهای حاصله از میکروب‌های رقتی مانند بامالیکول‌های پروتینی موجود در سینه، پاک مخلق کیمایی چند قیسه دارای قوه بلند تخریب را تشکیل می‌دهد. مخلق یاد شده تپلور نسبی می‌تواند تخریب و منحل نموده و بویختن مواد آهکی آن سبب میشود.

رقاب و پیشگیری:

- در رشتن دندان‌ها کوچک‌ترین غلظه نشود. حد اقل روزانه دو بار (صبح پیش از ناشتا و شب قبل از استراحت) بررسی کردن دندان‌ها احتیاط مدینه بررسی کردن نباید گذشتن از چهار دقیقه باشد.

- کولی کردن دهن بعد از خوردن غذا هرچه زودتر با آب گرم.

- در صورت امکان، جویدن سیب برای حد اقل (۳-۵) دقیقه پس از غذا.

- خوردن دانه‌های سبزها خود به خود باعث پاک شدن دندان میشود.

- در بین دو وقت غذا چاکلیت یا شیرینی (مخصوصاً بدون چای و مایعات) صرف نشود.

- تطبیق تألیف‌های فلور برای اطفال کمتر از سه ساله (زیادتر سه سال اول حیات مقدار فلوراید اطفال بسیار کم میباشد).

- استعمال کرم دندان‌های فلوراید دار برای یک هفته متواتر.

(چهارده بار) پس هر دو ماه برای اطفال بالاتر از سه سال و گاهلان.



دین سگرت و اشخاصی که زیاد چای و قهوه و نوشابه‌های رنگه مینوشند مینا رنگ سیاه را به خود میگرد.

فرورفته‌گی‌ها با هم وصل شده و عمیق‌تر میشوند. با آن که تیزاب‌های سرکه و لاکتیک ضعیفند اما تماس داندان‌شان منزال‌های سطح مینارا از بین برده با تخریب قسمی آن سویی ماده اساسی و عمیق‌ترین دندان راه می‌کشاید. این مرحله دندانه مشخص ووضعی دارد:

اول: دندان در برابر مخرشیاب کیمایی بسیار ضعیف و حساس میگردد. دم: سردی (چه در اثر تنفس هوای سرد، چه نوشیدن مایعات سرد) و شیرینی، شدیداً درد را به وجود می‌آورد.

اگر در این صفحه نزد ستوما تولوگ

مراجعه نشود، مواد زهری واسیدی میکروب‌ها به داخل دندان نفوذ نموده حادثه و خشم (پولپیت حاد) را میسازد که وصف عده آن درد -

نیغانی و موجه موجه دندان است. در اوایل با سردی (تنفسی یا غذایی) زیاد میگردد. مگر پس از (۲۴-۳۶) -

ساعت دیگر دندان در برابر فدا‌های گرم به درد می‌آید (نه سردی) و این نشانه‌ها بپیشرفت حادثه التهاب -

بیست زیرا عصب دندان کاملاً برهنه شده از بین میرود. جوف از چرک ملسو گردیده و در اثر گرمی شریان‌های جوف متوسع میشوند در نتیجه نسج اطراف

دند را تخریب میکند و تخریب سبب درد شدید میگردد. اگر مرز در این حالت توقف داده نشود، التهاب از دندان خارج شده، ساختمان‌های

مجاور را در بر میگیرد و مرض نمیتواند چیزی را بوجود آورد چون درد زجر آوری

تحریر میشود (حتی تماس زبان درد - ناک است) در ظرف کمتر از هشت سا -

عت درد به سمت گوش، چشم و شقیقه همان طرف انتشار نموده و با پیشرفت زیاد

دو خطر احتمالی را باری آورد:

جوایز اسکار ۱۹۸۹



بهترین فیلم سال

اینجاست که راننده ی سها هو سه با نان " هوک کالبرین " با بازی مورگان فرین " وارد ماجرا می شود . او ۶۰ سال سن دارد و شخصیتی محکم خود می جهد وی از همسرش طلاق گرفته و همسر کاری را با همسر و حوصله ای تمام انجام می دهد . مشخص است که در ابتدا دوستی بین راننده و بوه زن شکل نس گیرد و چرا که هر دو شخصیتی بی نیاز دیگری می بینند به بوه خانم " دیزی " معتقد است که " هوک کالبرین " با ورود به زندگی او جنبه ای از جنبه های مختلف زندگی مستقل گشته ای او را نفی کرده است اما به تدریج و با گذشت زمان و در حین اینکه تا شاگر طی ۲۰ سال تشریحاتی را در جامعه ی جنوب امریکا و بروز اتفاقاتی را در روابط سفید پوستان و سها هو ستان این مناطق نام طریقی شود . دوستی نزدیک و بیعی بر احد ترانس بین این دو کاراکتر به وجود می آید و دوستی که می تواند تا پایان عمر آنها به طول انجامد باید گفته که پس از تشاغی این فیلم که دادن نمره بقیه در صفحه (۹۲)

پیشه " ظاهر می شود که از خصوصیات همه اش استقلال طلبی و سرسختی بودن است او زنی مرفه و ساکن ایالات جنوبی امریکا است که اصرار دارد تمام کارهایش را شخصاً انجام دهد، و می گوید که به کمک هیچکس احتیاج ندارد . اما یک روز وقتی موترها کار مدل سال ۱۹۸۸ خود را می راند متوکر حراس خود را از دست می دهد و موتر را - اشتباهی به دیوار باغ همسایه می کوبد و خانم " دیزی " از این سانحه به هر طریق جان سالم بدر می برد اما پسر او که صاحب یک کارخانه است و - " پولی " نامیده می شود " با بازی - لئون ایگرهید که نامزد اسکار نقش دوم مرد شده بود " به شدت نگران سلامتی مادرش در روزهای آینده می شود و میباید آنکه مادرش هنوز ادعای کند که کاملاً قادر است از عهده ی کارهای شخصی خود برآید و او بدون توجه به حرفهای مادر راننده ای شخصیتی برای وی استخدام می کند تا به همین ترتیب خطرات ناشی از رانندگی را از او دور کند .

فلم رانندگی برای خانم دیزی که بهترین فلم امریکایی سال ۱۹۸۹ - شناخته شد با کارگردانی " بروس برن - سفورد " فلماز اسکر الیایی ساکن امریکا و بازی " جسیکا تاندری " - " مورگان فرین " و " دان ایگرهید " در رول های اصلی سه طول یک ساعت و ۳۷ دقیقه ما، جرایمی چنین دارد :

فلمی نیمه دراماتیک و احساسی با طنز بردازی های ظریف و نگاه بنگاه که دوستی طول المدتی را که به کند می اما باثبات بین یک زن مسن سفید پوست و بوه و - یک راننده ی سها هوست طلاق گرفته از همسرش شکل می گیرد . به معنوی تشاغی می گذارد . یک منتقد در اروپا پس این فلم را " فلمی ملایم و گرم در باره ی مردمانی ملایم و خون گرم " توصیف کرده است . شیوه ی ساخت و پرداخت - خت فلم طرق قدیمی ساخت فلمهای - محبوب هالیوود را در از هان زنده می کند اما هر حال محاصل کار زیبا - ست . توجه ی مادی که از سوی مجامع سینمایی خارجی مقیم امریکا نسبت به این فلم شد و در نتیجه ی آن سه جایزه گولدن گلوب و گوی زین به آن تعلق گرفت خبر از اعتباری می داد که گردانندگان جوایز اسکار نیز برای آن قائل می شدند .

خانم " جسیکا تاندری " در این فلم در رول " دیزی ورتان " زن ۲۲ ساله ای " ۹ سال کتر از سن واقعی هنر -

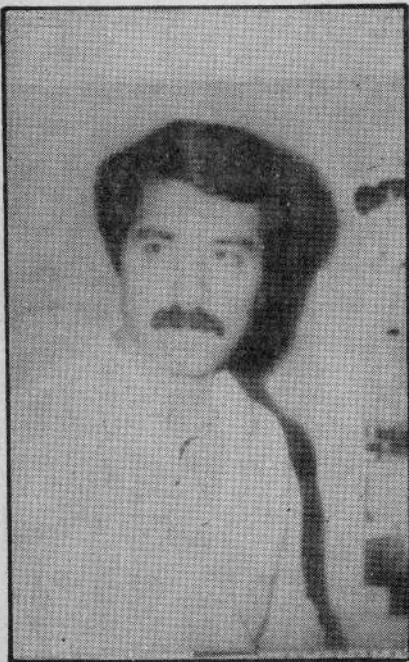
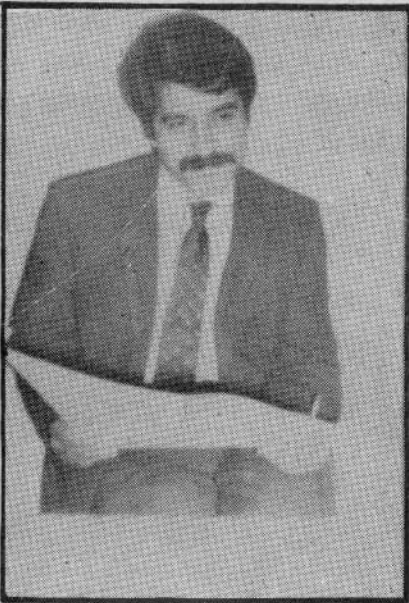
" جمعه موسیقی " ساخته ی " کاستا - کاوراس " به شدت جلب نظر کرد . - صده ای نیز از " پانولین کالینز " که با بازی در فلم " شرلی والین تاینسن " رخسوده بود حمایت می کردند اما آکادمی علوم سینمای امریکا با رجوع به آرای اخذ شده از بیش از ۶۰۰۰ - ن عضو خود ه جا یزه رابه خانم " تاندری " اهدا کرد . اما برای بودن جایزه بهترین فلم سال ه نزدیک ترین رقابت را با فلم " رانندگی برای خانم دیزی " فلم " متولد روز چهارم جنوری " به کارگردانی " اولیور استون " داشت فلم اول نامزد ۹ جایزه اسکار شده بود که در نهایت ۴ عدد آنرا برود و فلم - " متولد روز چهارم جنوری " برای ۸ جایزه کاندیدا شده بود که فقط به یک جا یزه دست یافت . این جایزه ه جایزه اسکار بهترین کارگردانی بود که نصیب " او - لیور استون " ۴۵ ساله شد . ناگفته نماند که جایزه " مز بور دومین جایزه ی اسکار بهترین کارگردانی است که در عرض چهار سال نصیب این فلماز برجسته می شود و از این بابت وی را همردیف با بزرگترین فلمازان تاریخ قرار می دهد " استون " چهار سال پیش به خاطر ساختن فلم عالی " جوخه " نیز اسکار بهترین کارگردانی را از آن خود کرده بود .

هنرپیشه زن سال را از سوی دو مجمع منتقدین نهورک و لس آنجلس نصیب او ساخته بود و دیگری " جسیکا لانگ " که با بازی در نقش یک وکیل زن در فلم " بهترین فلم : رانندگی برای خانم دیزی " بهترین کارگردان : " اولیور - استون " برای فلم " متولد روز چهارم جنوری " بهترین هنرپیشه مرد نقش اول : " دانی یل دی لوکس " برای فلم " پای چپ من " بهترین هنرپیشه زن نقش اول : " جسیکا تاندری " برای فلم " رانندگی - برای خانم دیزی " بهترین هنرپیشه مرد نقش دوم : " دنزل واشینگتن " برای فلم " افتخار " بهترین هنرپیشه زن نقش دوم : " بریندا اتریکر " برای فلم " پای چپ من " بهترین فلنامه ی اوپوزینسال : " تام هولین " برای فلم " جامعه ی شعرا ی مرده " بهترین فلنامه اقتباس شده : " آلفرد اوری " برای فلم " رانندگی برای خانم دیزی " بهترین فلم خارجی " خیر امر - یگانی " : " سینما پارادیزو " از ایتالیا .

دوشنبه شب ۶ حمل جوایز اسکار سال ۱۹۸۹ سنمای امریکا و جهان در - تالار بزرگ هنری شهر لس آنجلس ه به برندگان اهدا کردید . این شخصیت و دومین دوره ی اهدای جوایز اسکار بود که عمدتاً و طبق سنت ه بزرگترین پاداش سینمایی جهان محسوب می - گردد . مراسم ۲۲۰ دقیقه ای منوطه از طریق شبکه های تلویزیونی بطور مستقیم برای ۴۰ کشور دنیا پخش شد . فلم " راننده گی برای خانم دیزی " یا به روایتی : گر داندن خانم دیزی ه اسکار بهترین - این فلم سال رابه خود اختصاص داد . این فلم که ازل بار در ماه دسامبر سال ۱۹۸۹ در سینما های امریکا و کانادا عرضه شد . هنگامی که خانم " تاندری " برای دریافت جایزه اش گام بر روی صحنه گذاشت . خطاب به حضار و تماشاگران تلویزیونی گفت :

" هرگز فکر نمی کردم روزی در چنین مرتبه ای قرار گیرم و برکار من چنین ارج و قرب نهند . از شادی در پوست خود نمی گنجم ."

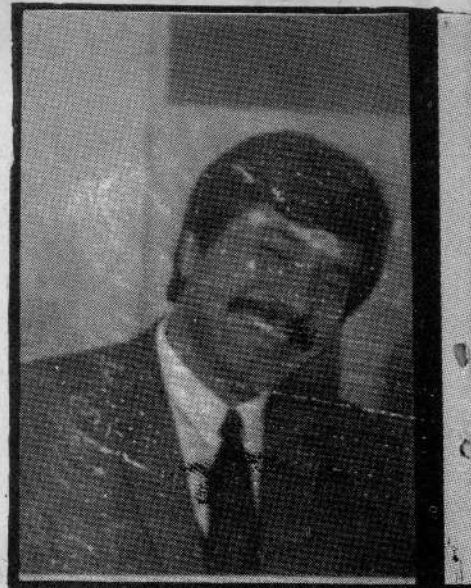
رقبای صده ی خانم " تاندری " - برای دریافت اسکار بهترین بازیگر زن نقش اول ه دو تن بودند : یکسی " میشل فایفر " که بازی درخشانش در فلم " پسران افسانه ای بیگم - در رول یک آواز خوان ه جوایز بهترین



بازی کرده اید ؟
 - بل در فیلم "بهار مهفود" نقش
 داشتم .
 - برای يك سينما گره هنگام فلمبرداری
 چي خاطراتي ميتواند اتفاق بيفتد ؟
 - زنده گي يك سينماگر ه همه اش خا-
 طره است . براي تان قصه كتم كه يك رختي
 به تاخندك دعوت بوديم . اصلا "مسر
 نگر يحي بود و ولي من در آن جا تقاضا
 كردم تا كمري بي در اختيارم بگذارند كه
 از زندگي اطفال افغانی كه در آن جا -
 درس ميخوانند - فلمبرداری كتم . كمري
 رايه اختيارم گذاشتند در آن جا فلمبر-
 داری كردم . سپس به دو هفته آمديم در
 آن جا نيز فلمبرداری كردم و در ضمن
 يك فلمبردار مسجوب نيز در آن جا

با من توظيف شد او هم خواست كه
 فلمبرداری كند . او با مرفرفكي ميگردد
 و تصوير ميگيرد و ما تعجب ميكرديم سر
 انجام موسي را دشمن و حبيب طلوع
 از ميخ خواهش كردند كه من خودم
 فلمبرداری كتم زيرا با شتر كردن زياد -
 وقت ما ضايح شده بود من كمري را گرفتم
 فلمبرداری كردم . فلمبرداری تمام شده
 و فلم به لابراتوار رفت . فرداي آن روز با
 رهنس سينما تو گرافي و دوستان خودم يك
 جا به تالار سينما رفتيم و فلم را تماشا كر-
 ديم متاسفانه يك ساعت هم از آن فلمبردار
 مسجوب درست وليك نيامده بود
 رختي تالار رفتن شد همه با تعجب بيه
 سوي من نگر ميستند و از من ميپرسيدند
 كه در كجا تحصيل كرده ام . هر چند من
 ميگفتم درين رشته تحصيل ندايم . باور
 نميكرند . ميگفتند بايد در ماسكو تحصيل
 كرده باشم و دوستانم "موسي را دشمن
 و حبيب طلوع" با خوشي رهنم را ميپرس-
 يدند .

چي كار تازه بي روي دسته داريد ؟
 - فلم تازه بي به نام "مكوت" را زير كار
 دارم .
 - اگر بر سني آخر يرم را كنجكاري و -
 كستلخي تلقی نميكنيد ه اندكي در مسووف
 زنده گي شخصي تان نيز صحبت كنيد ؟
 - از دواج كرده ام ه سه بچه ه قسه ول
 دارم كه هر سه تن شان در برخي از فلم
 ها نقشهايي را بازی كرده اند .



كه چي يكي دو فلم داستاني و سينمايسي
 ويكي دو فلم تلويزيوني ه ديگر هيچ فلم
 ما دور نمانده است به اين معني كه
 فلم مطابق او ضاع و احوال كشور و مطابق
 به پاليسي روز ساخته شده كه اينكاي فلم
 هاي خوب فلكتوريك و محلي وطن خوبا
 ما ساخته ميهد و نشر ميهد تا چاي فلم
 هاي ميقتل تجارتي . خارجي را ميگردد
 ما تازه تصميم گرفته ايم تا فلم هاي انتها-

هنرمند بايد هدفتان باشد

هي - محيطي كه براي پهننده ما پذيرنده
 باشد .
 - فلم هاي ما چرا نقش نموند "صدا"
 دارند ؟
 - فلم هاي تلويزيوني ظالما طور است
 كه ماه خاطر سهولت كار ه روي سست
 آواز را بگوييم ه لذا از آن جايي كه ما يك
 ها زياد دقيق نيست و از جاني هم
 مشكل ليستگ وجود داره ه لذا آواز
 مغموش ميباشد .
 - آيا گاهي خودتان نيز در فلم نقش



صق و پهن چي نوع بوده اند ؟
 - اگر چه پاسخ اين پرسش بهتر بيه
 مسوولين افغان فلم تعلق ميگردد
 ولي منحيك يك سينما گر ه ميتوانم بگويم
 كه محصولات اين مدت زمان واقعا
 خوب بوده و براي آينده نيز اميد بيش
 ميباشد .
 - به مثابه يك سينما گر ه سينما آن چه
 را كه است بايد تصوير بدهد و يا آن

سينما روي آورده اند ه چهره هاي تازه
 و با استعداد ديگري را نيز جذب كند
 تا سينما انحصاري نباشد . و ما خود -
 ميدانيد اگر در يك هفته سه فلم نشر شود
 و در همه آن همان يك هنر پيشه باشد آيا
 براي تماشاگر ه دليلگر نخواهد بود .
 خوب اگر افزونتر از اين بگوييم ه فكميكم
 درست نخواهد بود . ولي يك چيزي
 را بايد ياد آور شوم كه بياير با فلننامه در

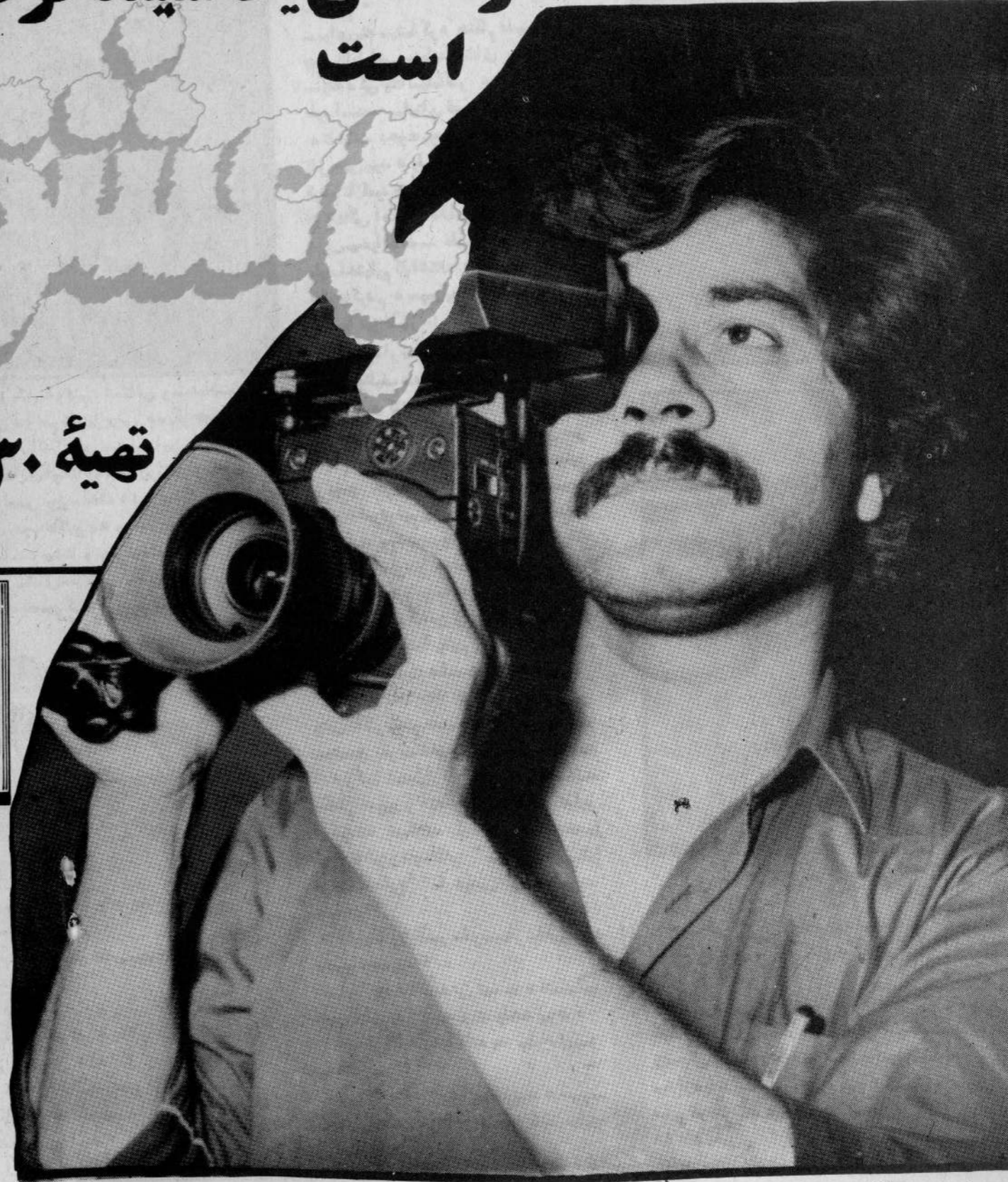
« هراس از چي و از چي كسي ؟
 - هراس از نقد و انتقاد .
 - آيا گاهي فلم هاي شما نقد شده اند ؟
 - براي نخستين مرتبه فلم هنري " به -
 سوي لانه " كه پس از اعلان نشر حاله
 ملي تهيه كرده بودم از طرف برخي از -
 سينما گران و منتقدين مانقد شد ه هر
 چند كه كسي ها واكستي هاي آن را
 به رخم ميگفديدند ه من نهايت خوشي
 و راضي بودم ه زيرا به نظر من نقد در
 سينما و ديگر كارهاي هنري ه يگانه راه
 بهر رين رفتن است و كسي هاست .
 - عبادر آغاز صحبت خوش گفتميد
 كه با داشتن علاقه و اندیشه بي ه بيه
 سينما آيد يد و ميگوشيد كارهاي شريفش
 رايه انجام برسائيد در حاليكه گروهسي
 ميگويند در سينماي ما اصلا " حقيقتي
 وجود ندارد يعني كه كار منم به منظور
 بهبود فلسافي صورت نميگردد ؟
 - اندیشه ه خودشان ايجاد كراست
 من با اطمينان گفته ميتوانم كساني كه
 در سينماي ما وجود دارند با درك رضا-
 لت خوشي در قبال سينماي ما ميدانيدند ه
 اين سينما گران ما بار سالندين كه دار-
 ند ه با آرزو مندي تلاش مينمايند تا يك
 سينماي بهالمتيك و واقعي را در كشور
 ميان آورده و آن را هويت ببخشند .
 - آيا واقعت دارد كه در سينماي ما بهتر
 به واسطه وسيله اعتبار قابل ميگردد ه تا
 به استعداد ؟
 - نه ه به هيچ صورت واقعت ندارد
 شما ميدانيد رختي كه فلننامه نوشته مهفود
 تهيب و كركتر ها در آن بر جسته و نشر بيه
 موشود امكان ندارد . آن تهيب كه در -
 فلننامه تشريح شده ه آن را تفهيم داده
 و به كسي كه عقده دارد و ميگويد :
 فلان كارگردان به من نقش ندهد
 نقش داده شود در عين صورت من فكر ميكنم
 بايد از فلننامه نهيم دوباره خواسته
 شود تا تهيب ه يا كركتر را دوباره تفهيم
 بدهد .
 كارگر دانان ما چون انجنير لطيف
 سعيد اوركزي ه فقير نهيم ه جوانفيسر
 حيدري ه واحد نظري ه شيان ه عميل
 و ديگران همه شان آرزو مند اين استند كه
 در پهلوي ساير هنر پيشه هايي كه بيه
 محصولات سينماي ما از نظر فلسفي

چه را كه بايد باشد ؟
 - چون سينماي ما يك سينماي چي
 و بهالمتيك است نه سينماي -
 تجارتي ه لذا با شناخت از جامعه فلم
 ها تهيه ميگردد .
 - ما فلم هاي بسيار خوب داريم ه ولي
 هر كدام آن ها چرا صرف يك بار نشر
 ميگردد آيا نميگردد كه به چاي فلم هاي
 خارجي ساخته هاي كشور خود را بپهنم ؟
 - به پاسخ اين پرسش تان بايد بگويم
 كشورهاي خارجي حتى از هنر پيشه هاي
 كشور هاي جهت بازی در فلم دعوت
 بعمل مي آيد ه ولي درين جا هيچ كه
 يك هنر پيشه نام كشيده ه بعد موقع
 است كه در هر فلم براي نقش داده -
 شود و اين را نميدانند كه آياتيپ و كركترش
 مطابق به همه فلننامه ها ميباشد يانه
 رختي براي نقش داده نشود ه آن وقت
 خود تان ميدانيد . . .
 - محصولات سينماي ما از نظر فلسفي

عید ورکزی همه زنده گی یک سینما گر خاطره است



تهیه ۳۰ فیلم مستند در مدت کوتاه



فلمسازی در تلویزیون به دست آورده و بر کارترین فلمبر دار در بخش تلویزیون است.
آغاز کار عید اورکزی در رادیو بوده - است و در شعبه درام و د پالوک و تشمل رادیو تا سال ۱۳۵۷ وظیفه اجرا نموده و سپس احساس و علاقه ای که به کوره داشته از یک سو و کک و تھو سق دوستان و همکاران از سوی دیگر وی را جرات بخشید تا رسماً در تقرر خود به کار دلخواهش اقدام نماید. خودش در زمینه میگوید:

روی این منظور و درخواستی به رها - ست تخنیک تلویزیون سپردم و ولسی ریاست تخنیک نمید پرست.

چرا؟ زیرا که من مسلکی نبودم و باید کسره مین تلویزیون یک آدم تخنیک میبود ولی من باز هم اصرار ورزیدم و هرایس - محمد من و آنان را واداشت تا هایتی تمین گردد و از من امتحان بگیرد که سرانجام از من امتحان گرفته شد و - خوشبختانه امتحان موفقانه سپری گردید.

مستام و کسانی که با من همکاری بودند باز من زیاد خوشنود بودند و حتی مکتوب های سپاس آمیزی به اداره ما می رسید.

کار ساختن فلم هنری را چی وقت آغاز کردید؟
- در سال ۱۳۵۸ با برادرم سعید اورکزی ساختن فلم هنری را آغاز کردیم. همچنان تا هشتاد و سه ها پارچه های تھلسی و راپورتاژ ها را فلمبر داری میکردیم.

اولین فلم هنری را که ساختید کدام بود؟
- در سال ۱۳۶۰ فلم هنری " کفر " را در ولایت بلخ فلمبر داری کردیم فلمهای دیگری چون " شکوه پوری ، احساس - راستین و تنکی هشی و سر بند و صبح سپید و آب ، با هم برای آینده ، نوای - فلاق و یولداش همه سوی لانه هفت و اندوه مادر و عاصی و رنگه خون و میرانه و همچنان فلم های راکه خودم کارگردانی کرده ام و عبارتند از یولداش (که هم کارگردان و هم فلمبر دار آن بودم) ، و سوی لانه یگانه فرزند و میرانه و فرجام که امور تهیه آن نیز به دوش من بوده است.



در حدود " ۳۰ " فلم مستند ساخته ام از آغاز برنامه نظامی و سه سال پیاپی را پورتاژها و گزارشهایی از تمام قطعه ها و جزئیاتهای قوای مسلح ثبت و هم از نقاط مختلف کشور فلم های تهیه و به - دست نشر سپرده ام.

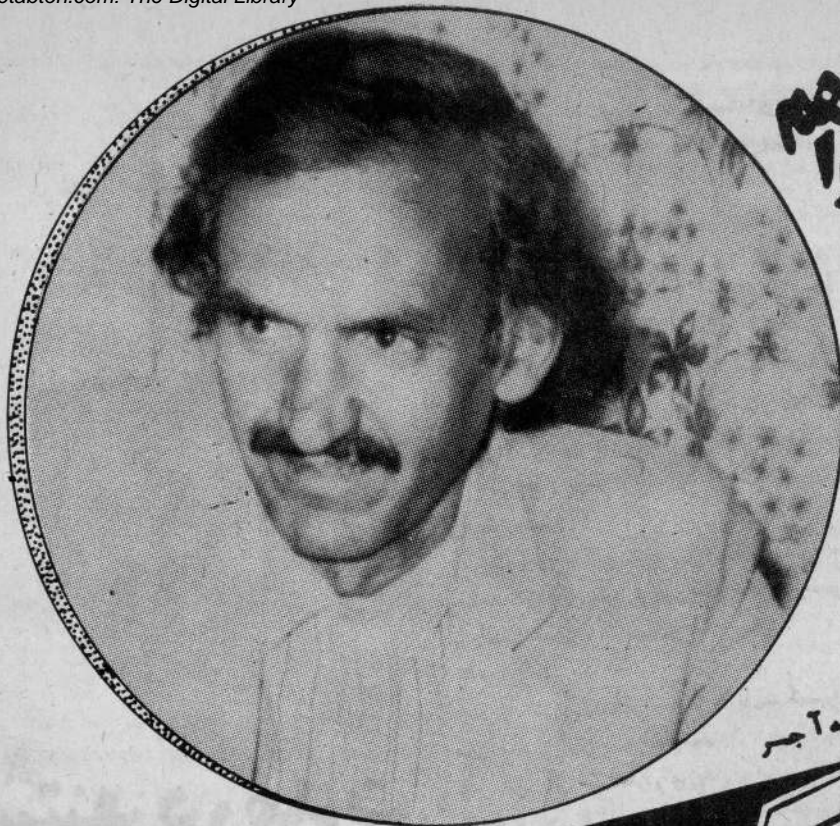
چما واقعا نهاد کار کرده اید و آیا از آن چه انجام داده اید و راضی هستید؟
- میتوانم بگویم که تاکنون موفق نبوده ام همیشه در زنده گی یک آرزو دارم که روزی بتوانم یک فلمبر دار موفق شوم. هنوز در پته اول زنده هم قرار ندایم. میخواهم قدم به قدم پیش بروم.

و همیشه برای همکاران اداره خود نیز گفته ام که در زنده گی هدف مهمی نداشته باشند و شاید کسی بخواهد فلمبر دار باشد و کوره مین باشد و پسا فلنامه نویس باشد ، باید هدفمندانه کار کند و در کار خود دقیق باشد در راهی که انتخاب کرده و بدون هراس باهدف معین کار هنری خود را پیش ببرد.

لطفاً ورق بگردانید

کار هنرمند و از زندگی او جدا نیست شاید آن کسی که خود رسن بود و علا - قه به هنر سینما راد و خودش احساس می کرد و همان گونه که امروز اطفال او - قه مند این هنرند .
فرض صحابه به دفتر کار عید اورکزی که در بخش تهیه فلم های داستانی و - مستند تلویزیون نامش سرز بانهاست میروم و وی او را سخت مصروف میابم . بار اول معتقد به این میبوم که هنر - نندان به ویژه سینما گران واقعا انسا - نهایی مصروفی استند .
عید اورکزی و تجربه هایش راد و زمینه

و فردای همان روز به کار آغاز کردم . قدر آن زمان یک پایه کوره دید عیبی - ها وجود داشت و از سوی دیگر پروگرام ها و برنامه های ریختن تلویزیون هم نهاد بود و وی از آن جایی که من علاقه مند بودم و داشتن یک اندیشه انسانی کام را آغاز کرده بودم و همچنان پسا تشویق دوستان خوبی که در پهلوی من بودند و مانند " حیاتی ، نورالله صدیق فیض الدین فروغ و " و دیگران ، با تلاش کارهایم را پیش میبردیم . در طول روز و برنامه های گوناگونی ثبت میکردم که دو -



مجید سیند : میخوام هم سبک ویژه خود را داشته باشم

مباحثه از زکوه آجر

سیند از «کوه نور»

وباری صحبتی داریم با سه تار نواز ماهرمان مجید سیند که ۳۰، ۳۳ و ۳۵ ساله است. شبانه تک نوازی سه تار را در صفحه تلویزیون به تماشا نشسته ایم. سه تار نوازی های او انزون بر آن چه هر روز بسا هنرمندان در ستدیوهای رادیو تلویزیون مینوازند. درایت، مهارت و هنر آفرینی او را نشان میدهد.

سرافش را در ریاست رادیو تلویزیون میگیریم و با او گفت و شنودی را آغاز میکنم که اینک آن را با شما در میان میگذارم:

چرا از همه آلات موسیقی سه تار را انتخاب کرده اید؟
- وقتی شاگرد مکتب بودم، به موسیقی سخت دل بسته بودم تا آن جا که روی میز درسی رسم طبله را میکشیدم. و در ساعات بیکاری روی میز طبله مینواختم. وقتی کورس سی جهت آموزش موسیقی به ابتکار استاد بزرگ موسیقی ما (استاد سراهنگ) ایجاد شد. شامل آن کورس شدیم و مدت شش ماه در مورد موسیقی آلات موسیقی کم و بیش چیزهایی آموختم و این که چرا اله سه تار را انتخاب کردم، تانهای یک فلم هندی

به نام (کوه نور) بود که اکشن سه تار نواز آن (دلیپ کمار) بود. اما سه تار را - استاد عبدالحلیم جعفر نواخته بود و من چنان تحت تأثیر آن قرار گرفتم که بسا پشتکار و تلاش و آموزش و تمرین به آن چسبیدم. در یک هفته به آن قدم رسیدم.

چگونه آغاز کردید؟
- نزد هنرمند بزرگ (استاد سراهنگ) زانوردم و خواستار آموزش در مورد موسیقی و اله موسیقی سه تار شدم که آن استاد بزرگ نهایت در زمینه آموزش آن کمک و یاری رسانید و همچنان با دستبازی و مطالعات کتاب های که در رابطه فن و طرز آموختن سه تار به چاپ رسیده، خود را انسانا ساختم و استادم بردم.

در مورد بیدایش و قدمت سه تار در داخل و خارج کشور چی حرف های دارید؟
- اصلاً سه تار از اختراعات امیر خسرو بلخی دهلویست که در کشور هند به وجود آمد و تکامل یافت. در افغانستان در زمان سلطنت امان الله رواج یافت و آموزش آن

را به هند وستان در کشور ما استاد هندی به نام معراج الدین خان تدریس کرد و شاگردان بیشماري تربیه کرد.
چند مکتب سه تار وجود دارد و شما خود بهیچ کدام مکتب استید؟
- دو مکتب سه تار وجود دارد. به نام (معیار) و (اوتوا) من هر دو مکتب را آموخته ام و میتوانم به هر دو سبک سه تار بنوازم، اما میخوام سبک مشخص و ویژه خود را داشته باشم.
چرا سه تار نوازی در کشور ما طور شاید نباید رواج ندارد؟
- سه تار، یکی از آلات موسیقی کلاسیک است و موسیقی لایت کمتر نواخته میشود، اما در کشور ما بیشتر از نواختن لایت استفاده میشود. در حالی که یک سه تار نواز زنده بقیه در صفحه (۹۱)

چمن : یوهنرمنده ته دهرخه دمخه دهنري اخلاقو لړل ضروري دي



مرکه کورنکي د لهرم

حاجي چمن د پيروي هنري کورنکي چمن

کله یی چی گوتی طبلی ته ورژدی شی یوه دنیاخوښی اوافسون نضا پکه کړی . د لاسونو د گوتو سحر اوجاد ویی د انسان روح آرامی بنیونکی افیزي لاندي راوولی په رشتیا دده لاسونه خوږمه دا احساساتو پارونکی با ارزسته او با قدرته دي .

د حاجي چمن سره - چی همیشرد بسرلی د چمن په خیر شین او خندان - لیدل کینز . د موسیقی په ریاست کسی مخامخ کینم . د لندن روږبر نه وروسته د مرکي بلنه ورکوم چی په دیر صمیمت سره حاضر سزی . د ناسی په خبرو پیل کوو : - کله چی تاسی د تلویزیون په پرده وینو همیش خوږیز او خندان یاست . آیا د هنر د ساحی څخه . . . د ناسی حال کی چی موسکایی به شونډو بریښی زما خبره بری کوي او ایی :

- په مطلب مو وپوهیدم . یوهنرمنده ته د هرڅه دمخه لارڼم دي چی د هنر ضروری او پوره اخلاق ولری . نوځکه همیش چی زما پښه محفل اولاسمی طبلی ته ور ژدی شی هرڅومره غم چی می په زړه کی وي غټه گټه بری کینم او په خندا اوڅر -

بسی خلکو ته خپل هنر وراندي کیم . - تاسی څه وخت د موسیقی نړی ته گام کینود ، د پوڅه پوڅه نه وروسته وایئ :

- غلویښت کاله دمخه هغه وخت چی لا وړوکی دم .

- داسی بریښی چی تاسی په یو ی هنري کورنی کی زبیدلی یاست .

- هوکی هنرماته په میراث رارسیدلی زما پلا رطبله اوتره می آرمونیه فزولسه .

هغوی نه یواځی زه بلکه د پوزیسات شاگردان روزلی دي . تره می هنري

دله لرله . زه لس کاله دمخه په دله کی م او دمخه په دله کی په اصطلاح

ښه ((پوڅ)) شوم . او وروسته می په نورو د لوکی همکاري لرله په ۱۳۴۳ کال

کی د محمد عمر په مرسته می له راه یسو سره همکاري پیل کړه او چی د د پیری

مجلسی ثبت کول پیل شول هغه وخت یواځی سید علم او طلا محمد دراد پوسره

قرار داد د رلود . نوما به یوشمیر

هنرمندان د جلال آباد نه د بخان سره راوستل ، پروگرام به موثبت کړ او په هماغه ورځ به پرته د کوم حق الزحمی څخه بهر ته تللو .

- تاسی ولی په دومره عجله معان بهر ته جلال آباد ته رسولو ؟

- موز به جلال آباد او خواو شا سیمو کی د پیر محبوبیت د رلود . لهر لهر و سیمو لکه

کمر ، لغمان ، پېښور او پشینو نورو سیمو ته به ود ونوته فونډل کیدلو ، او هر واده کی

دوه شوی ساز فزول کیده . یعنی وخت به یو واده لاختم نه وچی د بیل واده نفر

به منتظر ولاړ و . د برات په میاشت کی خو په اصلا کورته د تنگ او د جامود بدلولو

وخت راته نه پیدا کیده .

- نو ایاستاسی د دې وضعیت په وړاندي ستاسی میروم عکس العمل نه

ښود .

پای په (۱۳) څخ کی

د باقبريال دوه شعرونه



سو درغونه

تاته هوسيزم د زنا هيلی تر سره شنه
 شپه خومره اوزده شوه د سبا سترگی راپره شه
 ستا په ايینه کې زه دخپلی سوزم منځ وینم
 خدايز واسمانی بېغلی زما په حال خبره شه
 زه د زړه له وينو رنگومه د شفق لـ
 ته په ترمو او بنگو لویي . بله تر سحره شه
 زه به دلالة په شان بنگاره سوي د افونه کړم
 ته سهارنی زمی . چلنزه ترد لهره شه
 څه شوه هغه څه شوه دخندا او خوشالو ناوي
 د پروخویدلم يو عمل بیامی تر نظره شه
 مینی دروازي شه له بنگو رنگونه سره
 گل کړه د فزل فونې ژوند ون ته ساه پروره شه

اگست ۱۹۸۹ ۰ برلین
 باقی بریال

گلونه لور زمانونه

خو شیبی د انتظار اوزده کلونه
 د راتلوته د هغی سترگی په لاره
 راسره د نا اشنا هوس خیالونه
 اوزیرگی می به گوگل کی ناکراره

عوانی هیلې فلی فلی تخنیدي
 اند او ژوند می دستپو ترانه وه
 ما لمبه کړه د پویي په سر روینانه
 نژدې شوي د وصال خوزه شیبه وه

سرومنگولو د بیلتون پرده کړه لري
 رابنگاره د هوسونو شاه زادگی شپوه
 او د مینی د تاوده بستر د پاسه
 ساه نیولی . خوا به خواقاره فری شوه

جوړه هسی د گلونوسره فنجه وه
 په سینه جی بی گلپانی رنگینه شی
 ولولیزه بی د هطرو خوشبوی و ی
 هر نظری بی د بنگلا و نذرانه شی

د اوریل بی زانگیدل تاوکړي ولونه
 اوسکایی نخیده په اننگوکی
 تول بی فوز شومه د مینی انکا زو ته
 د وړی نیچکی زسی به نغموکی

د هغی د سپینی خولی له بنگولو
 د سرو شونډو د شرابو څه مستی وه
 د بدن په مرفلنپو اندامو پی
 زیاتید ونکی د پانی هوس گرسی وه

له ورنیمینی دوشالی جی را وتله
 د سپینی تلکی گلان بی په نخاوو
 لکه پینه په خولوکی لورسه پویه
 څه اثری به کتوکی د حیاوو

سپینه وړانگه د سوزم می خوره وړه شوه
 لوبیدي د عوانی مسته جذب ه وه
 اوله گرمو او سیلو پی بنگاریدله
 تلوسه بی بارونکی ولولسه وه

د شیبو هغه بهیر بسللی و و
 جی د مستی فونې وسپړل کلونه
 دلته ستورو ته د وخت له سترگو لري
 څه د ناز په خوب ویده وو ارمانونه

غیرت کيف

ببین این بیدم انسانه میگوید
 فسانه از بلاي گونه دیوانه میگوید
 او میگوید :
 که در تمام و شب تاریک
 سیاه لاش خوار د یو
 جهان را قبضه میدارد
 و هر که شب بدون آید
 برویش حمله می آرد
 اگر شب را گذر خواهی
 دعای بایدت بر لب
 چرائی بایدت بر کف
 سلاخی بایدت در دست
 و راهی بایدت آزاد
 چه گویی تو؟
 چه بند آری؟
 مگر این مؤذنت بپوشد
 پتیا راست میگوید

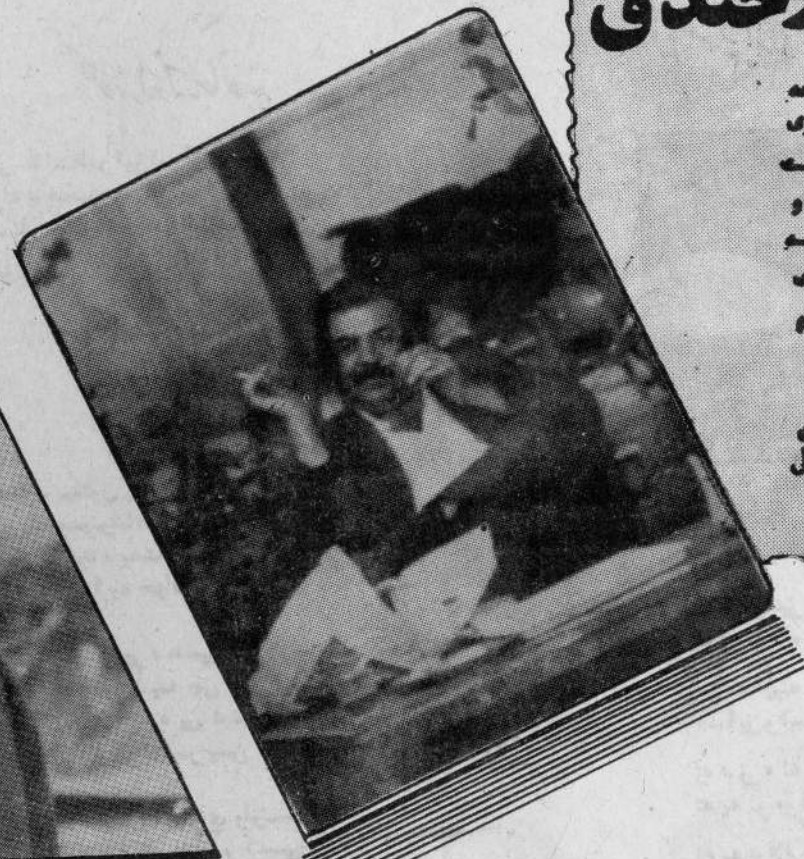
اسد الله ((ولوالجی))

شماره سوم

پرستو آمد و پوی رسیدت آورد کرد
 بهار . رهگذرت را شگفته باران کرد
 بشارت گل سوزی خجسته باد . جوگفت :
 که میبوسد زلف نازنین صحرای کرد
 به راه آمدت . گل نقش پای تو برورد
 که فصل وصل باد همجو کج باد آورد
 تو رساند خدا دگر دست ها . گل زرد
 خوش آمدی بر نشان باد خاطر . بنگر
 به کوهان سید ار خاطرم . وارده درد
 به سینه تاه بود نقش باد بند بر
 هنوز تازه بود آفتاب مهران بند بر
 مرا به غری آفتاب مهران بند بر
 که گشت سینه ام از آه بیوا بی سر
 بیا بیا که تو می شاهنورد د یوانم !
 مودت که تو می در نگاه (حامد) فرد !
 عبدالسیح حامد

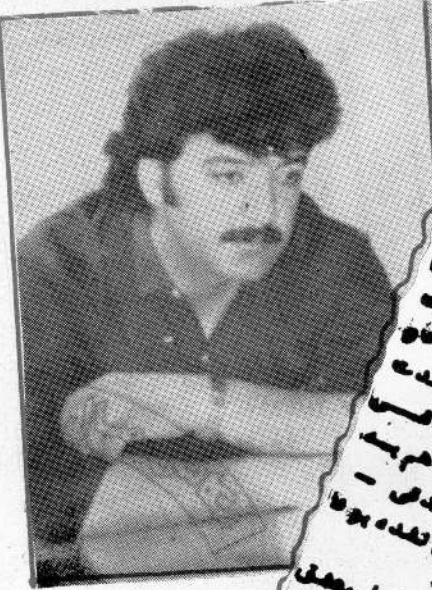
اگرم خرمی در خندق

موتر به سرعت ۱۸۰ متر بر ثانیه در کچه
لجی در حرکت بود دفعتاً با مشکل سواری
در مقابلش ظاهر شد که با سرعت
پس از آمدن در پیوردست و پاچه فسفاو
به به جای برك موتو اکتیو موتر را هر چه
فماطر بهز با دناپسکل زا به فاصله دوری
پرتاب کرد و سواره آنرا زخمی نمود هاکسو
خرمی که شا هد این حادثه وحشته انگیز
بود ناچار به خاطر نجات جان خود خود
را به خندق پرتاب کرد . به سواره چنسا
فسوق خندق شده بود که به مشکل
تا خانه رفت .



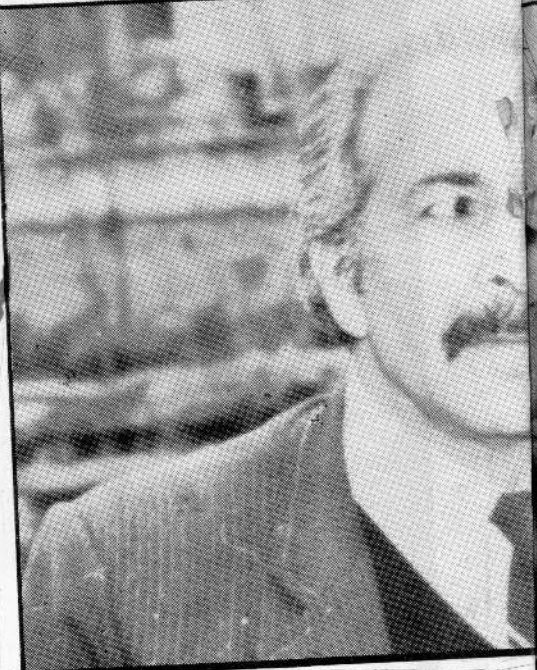
مهمانان روزی که آبر

چهار کتاب چهار خبر



عاقبت در لاله های دو چشمه

نعمت آرش هنر پیشه فلم های انداخته
با همه بهشتان او که در فلم سینمایی
حساسه عشق با ساره نقش بسیار
کوبه آوازه عشق و دلدادگی این دو
هنر پیشه بر سر زبانها افتاد و به حدت
توجه گرفت و طوریکه در اندک مدتی
آگاه شدیم که این دو دلدادگی با هم
بازی مغرب نامزدی شان سوری شده بود
درازی از نامزدی و از نامزدی
که به زودی ازدواج کردند .
واقعاً در زمانی که در فرجام انداخته
فلم سینمایی همه با به سرعت کار فیس
مانعت نظر بازی کردن ساره فار فیس
های بعدی سینمایی از طرف فو هوسو
نعمت آرش بزرگ نماد و بر کار هنر
را به اندوه بزرگ نماد و بر کار هنر
سفر خط بخلا کتانی .



عروس خارجی عظیم خسرو

پشک از نزد ما فرار کرده بود همه
مطلب و کارکنان برنامه کرد اگرکد تمهید
لویز بین را محاصره کرده بودند هر شک
در زمره منی تمهید پنهان شده بود
ظهور دادگاه این سوگامی آن سنو
مد وید تا مگر پشک را کبر نماید . اما
کجا که پشک از آنجا خارج شود متشکل
و هنر نایی همه ما به پشک وابسته بود که
در آن نقش داشت اما مداند که آخر
چی طور کبر آمد با پرتاب کردن تکه های
پسکت و کلچه و با وجود سرا پاکتف و
سماه و چرکین .
حادثه جالبی بود که در حالت شبه نما
پشنامه عروس خارجی رخ داد و همه
را خسته و اندوهگین ساخت . عروس
خارجه می که با زنده گی افغانی میگذشت
بود و پشک همراش زنده گی میکرد

حادثه ازدواج دوم جواد غازی یار



جواد غازی یار د هلیز ایست
را به تلهو بین را به هلیز ایست
زنده گی هنر خود برای خواننده گل
مجله فیه که . تا این که او را فار فیس
منزل اول تعمیر تلو بیون با ترست و حالت
دگرگون در حالی که دوستانش گسرد
تقیه در صفحه ۹۴



شیرین گل برسوز عروس به منزل آورد

سید محمد الله که هنر و ستایش او را بنام
شیرین گل برسوز بهشتانند در
حادثه که در این روزها خساره بسوز که
اقتصادی را به خاطر هوس و آوازه تهور
دادند ، آوردن عروسی به خانه بود
که مبلغ یکساز افغانی از دوستان
توش کرد تا پیش نامیل عروس و سیال و
شبه کم نماید و متقبل شدن این توش دوام
و صرف کلان عروس چندی منماید که
شیرین گل باطنش از آنکه ها با خوشی
و هادی عروس را به خانه می آورد و آنکه
دارد تا عروسی واقعه چون به خسر می
که سال های سال به امید عروسی با او
مجلس سپهریان و سا زنده زنده گی مشترک
باشند .

البوم سباوون

انيل كپور و سونو واليا
دو بهتر مند موفق سينماي هند

ANIL KAPOOR

Outfit Courtesy: Raasolbhai Adasiji

Sonu Wallia
Photograph: Mukesh Panchal

زنگنه و فانی

نسخه چاپی

بی بی متعلق به دایرکتور جوان بنک -
براشتراست. بنک میگوید: من از آن -
دایرکتور هانیسم که هنرمند را آزاد بگذارم
و یگان بارم خودم برایش دبل رول بیا ورم
تا صحنه های حساس را بازی نماید. برای
ریالستیک جلوه دادن زندگی روی پرده
همه کارها را باید خود هنرمند انجام دهد
نه کردیگر و اگر نمیتواند خدا حافظش...
اوبه جواب سوالی گفت:

«درین روزها مصروف ساختن فلمس
استم به نام ((چالیازا)) و قرار است در یکس
از صحنه های این فلم هیروین، از زیننه
ببختد. و اینک سری دیوی که نمیدانم چرا
مراتب آشوک امرت را بخ نکر کرده، بالایی
ناز میفروشد و تصمیم دارد ازین صحنه پسا
صرف نظر شود و یکس دیگری برایش این
شات را انجام دهد و حتی دستور میدهد
که فلمبرداری اگر از دور صورت گیرد، -
تشخیصی اینکه چه کسی از زیننه می افتد،
مشکل است. اما من نمیتوانم فلم خود را به
دستور گرفته هیروین هاتمبیرد هم...
برم بهاری به شکایت هایش از سری -
دیوی ادامه داد. ولی من همینکه نام
آشوک را از زینانه شنیدم، صرف در همین
مورد فکر میکردم و اصلاً یگر نفهمیدم که او
چی میگوید. حرفش را بریده پرسیدم بیسی
گفتید؟ شما آشوک امرت... او کیست؟
برم خنده ای کرد و گفت: کدام راز در
جهان تا اخیر را میماند؟ آنهم اسرار
یک هیروین؟ از مد هیوالا تا نرگس،
از هیامالین تا نیتوسنگه و از رینارای و -
موسس تا سری دیوی.
از سال هابه اینسو سرتاسر هندن ازین آهنگ
فلم منغل اعظم به شور آمده است ((جب
پیار کیتوب رنایا)) وقتی عاشق شدی
دیگر هراس برای چی...
بقیه در صفحه ۹۴



است. برادر آشوک امرت را بخ هنرمند
تازه کار جهان فلم هندی است که تصمیم
دارد با سری دیوی ازدواج نماید و سری نیز
برایش جواب مثبت داده است.
سپس برم بهاری از من دعوت کرد تا به
خانه اشرفته عکسهای یادگاری مشترک -
سری دیوی و آشوک را ببینم. و من بس
چشمان خود دیدم که...
وقتی دوباره به هند برگشتم، خواستم
مستقیماً نزد سری دیوی برم و از او معلومات
دقیق بگم. اما قبل ازینکه من کوچکترین
حرفی بزنم، سری دیوی داد و فریاد به
راه انداخته و در داخل سندی پوی ((بی بی))
محشری را برپا کرده بود. همینکه مراد مید
صدایم کرد: ((امریش) امریش) بس
لحاظ خدا این دایرکتورها را بفهمان
آنها به غیبات ما بازی میکنند)) سندی پوی

سری دیوی هنرشه شناخته شده
هندی که زمانی به نام ((دختر گوش بس
فرمان مادر)) یاد میشد و پیهم سوگند
یاد میکرد که من صرف به خواست ما در
گردن می نهم، این روزها سوگندش را به
باد فراموشی داده است.
من (امریش بهوگیا) چندی قبل جهت
تهیه گزارش مفصلی از سینمای لاس -
انجلس به امریکا رفته بودم. آنجا
مرد هندی الاصلی که خودش را برم -
بهاری معرفی نمود، از من پرسید:
هیروین درجه اول هند چطور است؟
هدف شما؟ در پاسخ گفتم: من دوست
برادرم یعنی سری دیوی را می برم و -
وقتی دوباره برادرم پرسیدم گفت:
راستی؟ آیا این گفته شما حقیقت دارد که
سری دیوی این موضوع را بنهان کرده

نگینا دستار غذای دریایی

ترجمه: کیان



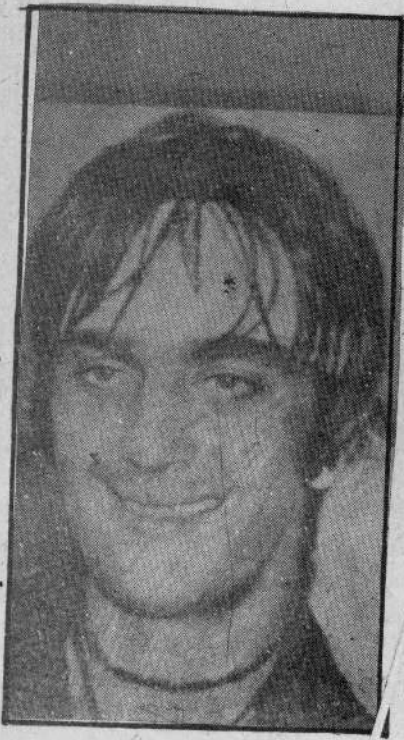
✦ **غذای دلخواه** ،
- محصولات دریایی جنسیت که به آن
دلخواه می زیاد دارم . اما با آن هم
در مورد غذا زیاد سخن نمیگفتم ،
میتوانم غذاهای غیر دلخواه را نیز به
راحتی صرف نمایم .
✦ **عصره دلخواه** :
- به شیرینی خوردن زیاد تقریباً معتاد
استم . اگر کدام روزی شیرینی درد
نباشد ، بوره را دردم میاندانم .
✦ **رستوران دلخواه** :
- رستوران شیتل ، به خاطر که همیشه
غذاهایش از محصولات دریایی تهیه
میشود .
✦ **موتور دلخواه** :
- موتوری که زیاد سرعت گرفته بتواند ،
بقیه در صفحه (۹۴)

رسمی مود روز نیست ، صرفاً اگرگاه -
گاهی ایجاب نماید ، پیراهن چسب
میپوشم . در محافل عروسی ، دوستانم ،
خود را در ساری بیشتر راه به احساس
مینمایم . دیگر در همه حالات ، بادام
دراز ، و پیراهن های جین زنده گ
میکنم

✦ **رنگ های دلخواه** :
- برای من ، دوست داشتنی ترین
رنگها ، سیاه و سفید است . بی از آن
ها رنگ نارنجی را بیشتر میسندم .
✦ **لباس دلخواه** :
- من لباس های نسبتاً آزاد را زیاد خوش
دارم ، علاقه مند به پوشیدن لباس

تصادم با سرنوشت

ترجمه: (سیگما)



پدر و مادر هنرمند به دنیا آمد و زنده گن را با
همیشه و هنر زیاد آغاز کرد . در خستین ضر-
بت بیستم تقدیر مرگ نا به هنگام ما درش
بود که شیرازه خانواده را به فرزند بزرگ
نمود . او برای همیشه از محبت های ادرانه
محرم گشت و به این ترتیب انزوا پسند و
مابوس بار آمد . پدرش سنبل دت ، بر ای
اعاده و جبران حرمان های عاطف و واحد ا-
سی سنجل دت از هیچگونه تلاشی نماند .
تنها مضایقه نکرد بلکه راه افراط را نیز
پیمود . نمره این ازاد گذارهای غیر
مسوولانه ، روی آوردن سنجل به مساو
سخره و دواهای نشه آوراست . او
بسیار ساده گن از سگرت و حشیش آه از کرد
به هیروین و سولیا پیوست . حتی یکی د بار
(Ran-X20) را نیز مورد آزمایش قرار
بقیه در صفحه (۹۴)

آیا این گفته حقیقت دارد که قلب
سنجی دت دافنده ترین قلب در میان
هنرمندان هند است ؟ آیا این اتهام
درست است که سنجی دت مرد بیست
بر عقده و اندک رنج ؟ و بالاخره آیا این گفته
به جاست که او با وجود زخم های فراوان از
دست سرنوشت ، تا کون به زمین نیفتاده
است ؟
درین موارد دکتر سی آر امرکرشن -
داکتر خانواده گن فامیل (دت) پاسخ
میدهند :
تا آنجا که مربوط به شناخت مستقیم من
ازین فامیل میشود ، باید بگویم کتسه
سنجی دت از همان کودکی به نظم یک
موجود پر ابهاماتیک جلوه میکرد . اما چسی
چیزی در تغییرات بعدی شخصیت او نقش
داشت ؟ او در خانواده ، بسیار مرنده از



الیزابت موتر کوچکش را به آهسته گسی و احتیاط در امتداد معبر باریکی رانند ، که به درجه های قشنگه یک کلبه کوچک که تنها کلبه آن منطقه بود ختم میشد .
 او در دم روزانه سفید یی توقف کرد . -
 چراغهای روشن موترش نشان میدادند که بالاخره به منزل بلیندا رسید . بود اگرچه بلیندا برایش آمد رسد قیچی هم داده بود ، با آنهم پیدا کردن کلبه کار آسانی نبود .
 ماه اکتوبروشام سردی بود . الیزابت کرتی سرخ و گوشه را به دورش پیچیده و وسایل عجله در حالیکه بکمش را در دست چپش گرفته بود براه افتاد .

چه جای قشنگی بود ! جقدر آرام بود ! به غیر از نجوای باد و آهنگ یک پرند گسک صدای دیگری شنیده نمی شد .
 به دق الباب اولش جوابی داده نشد .
 وقتی که در باز شد وی تعجب کرد زیرا به عوض دوستش زنی را که لباس عجیبی در سر داشت دید که در درگاه ایستاده ، زن مذکور لباس دراز و سیاهی که تقریباً به روی زمین می رسید پوشیده بود و به روی لباس خود پیشبند سفیدی از کتان بسته بود . در سرش کلاه کوچک سفیدی با مهره های سفید که توسط تار در پشت سرش آویزان بود وجود داشت . او همانقدر از دیدن الیزابت متعجب شده بود که الیزابت از دیدن او .
 الیزابت گفت : سلام ! آیاد و نسیزه هیل همینجا زنده گی میکند .

زن بیشتر متعجب شده ، با صدای - آهسته یی جواب داد :
 - نه خانم ، اینجا منزل آقا و خانم اپتان است .
 الیزابت گفت :

- من مطمئن بودم که آن در رس صحیح است اما حتماً اشتباه کرده ام . آیا اجازه میدید که از اینجا به دوستم تلفون کنم تا آن در رس دقیقش را به من بدهد ؟
 تعجب زن به ترس میدل شده بود و از بالای شانه الیزابت آنطرف رامی نگریست . دهانش باز مانده بود و چشمانش وحشتزد و معلوم میشد . الیزابت به چالاکي به عقب برگشت تا ببیند که علت هراس زن چیست . اما همه چیزی که او دیده می توانست



ترجمه و ف. ف.



چراغهای پیشروی موتور کوچکش بود که در تاریکی میدرخشید و دایره وار قسمتی از اطرافش را روشن میکرد.

ناگهان درد یگری باز شد و مردی که او هم لباس عجیبی پوشیده بود نمایان شد. مرد در حدود چهل ساله داشت. موی شقیقه هایش را پایین صورتش میرسید، اما ریش نداشت. وی کرتی سبز ابرشمن عجیبی پوشیده بود و یک پارچه بد و زرد نشسته بود و هایش را فرمی نمود الیازا بت فکر کرد که شاید به یک معانی لباسهای تفتنی آمده است. معانی ای که مردم در آن لباسهای شوخی آمیزی پوشند.

آقای ایبتان پرسید: لوسی قصبه از چه قرار است؟ اینطور معلوم میشود که مپترسی چرا از خانم خواهش نکردی که ازین باد سرد بد اخلل بپایند.

لوسی جوابی نداد و دیده به یکسو رفت.

آقای ایبتان گفت: خانم، ایادتان میخواهد با خانم آشنا شوید؟

اینرا گفته با تعظیمی الیازبت را به اتا قسی که چند لحظه پیش ترک کرده بود رهنمایی کرد. الیازبت به عقب مرد روان شده و بکسش را در کج اتاق گذاشت ولی احساس میکرد که در عصر وزمانه د یگری قدم گذاشته است. در این اتاق مانند اتاقهای صد سال قبل اثاثیه گذاشته شده بود میز، چوکی ها، برده ها و همه چیز قسم معلوم میشد که از روی تماویر بعضی کتاب های قصه های قدیمی کاپی شده باشد. خانمی بالای یک چوکی کلان نزد یک آتش نشسته بود و قدی ضعیف و مریض معلوم میشد. وقتیکه آنها داخل اتاق شدند زن مذکور با چند کلمه بی با آنها سلام و علیکی کرد. لباس تیره رنگ و درازش هایش را می پوشانید. ولی یک چیز سبک ابرشمن به دور شانه هایش انداخته و کلاه کوچک قشنگی به سر گذاشته بود و می میگرد که روشش را از حرارت آتش دور نگهدارد.

آقای ایبتان چوکی ای به الیازبت تعارف کرد. الیازبت وقتیکه نشست در لباس کوتاهش که عبارت بود از کرتی سرخ روشن و کفش های وزین احساس ناراحتی کرد. وی این لباس را سبب با رخصتی آخر هفته درده پوشیده بود.

این اتاق به عصر ملکه ویکتوریا متعلق بود و وجود الیازبت درین اتاق چیز غیر عینی مس نمود مثل اینکه مسافری از هتال آمده باشد. این مردم عجیبی نی هابودند؟ آیا آنها رام عجیب و غریبی را بازی میکردند؟

یاد یوانه شده بودند؟

خانم ایبتان به الیازبت خیره شده بود. معلوم میشد که از آن چه می بینید خوشش نیامده بود و حقیقتاً تقریباً از او ترسید بود. موهای مسافر کوتاهه تجوی شده بود و به شکل عجیبی آرایش شده بود بسیار با بی احتیاطی آن کرتی سرخ (بعد چشم هایش را بین زانو ها و پا های الیازبت را پائیدند. باها (با هیچ پوششی، هیچ چیز که آنها را پنهان کند ازین با تریاد کوتاهی از چوکی اش افتاد، مثل اینکه ضعف کرده باشد.

شوهرش با عجله به نزدش رفته و گفت: عزیزم (نترس این خانم جوان خانه دوستش را جستجو میکند و به کمک ما ضرورت دارد.

بعداً به طرف الیازبت برگشت:

ماشش سال قبل ازین به خاطر صحت زخم از لندن به اینجا آمدیم و درین مدت ندرتاً معمان داشته ایم اجازه بد هیمد که برایتان یک گیلان مشروب بیابیم. الیازبت از او تشکر کرد و در حالیکه ((به سلامتی شما)) میگفت آرنوشید.

خانم ایبتان چشم هایش را بست و آقای ایبتان سکوت را شکسته گفت:

امید وارم ازینکه از خود تعجب نشان دادیم ما را ببخشید. ورود شما و طرز حرف زدن تان بسیار چیزی که ما امید انیم تفاوت دارد.

این مردم نه تنها ظاهرشان مانند مردم عصر ویکتوریا بود، بلکه رفتارشان نیز به مردم عصر ویکتوریا شباهت داشت. قسمیکه کسی فکر میکرد که واقعاً در عصر ملکه ویکتوریا زنده میگردند.

الیازبت پرسید:

الیازبت پرسید:

آیاد رهمین حوالی کدام کلبه گلابی رنگ دیگر نیز وجود دارد؟ من امروز چاشت از لندن آمده ام چون تا بعد از پنج بجه عصر نمی توانستم حرکت کنم و حالاهشت بجه است من باید به دوستم تلفون کنم و بپرسم که کلبه اش کجاست و برایش بگویم که در راه است.

آقای ایبتان نیز مانند زیش ترسیده بود:

آیا درست شنیده ام شما گفتید که از لندن آمده اید. فاصله زیاد تر از صد میل از پنج بجه عصر، صد میل در کمتر از سه ساعت.

بلی، من تا خیر کرده ام زیرا موتمن به سرعت حرکت کرده نمی تواند. آقای ایبتان با چهره رنگ بریده و دست های لرزان برده های سنگین را پس کرد و به بیرون نگرست. در اطاق سکوت برقرار شده بود.

الیازبت احساسی نا آرامی میکرد. آیا سگرت کشیده میتوانم؟

اینرا گفته سگرتی را از قفسی اش برداشت و بلا یترش آنرا آتش زد. خانم ایبتان از وحشت زیاد شروع کرد به چیخ زدن. آقای ایبتان نیز از منظره وسیک، نقلیه فیر اسپ و عجیب با چراغ های روشن ترسیده بود. چراغهای روشن تر از زهر چیزیکه او در تمام عمرش در روی زمین دیده بود (او حالا آدمی رامیدید که در دود را از یک قطعه چوب سفید کوتاه به حلقه فرو برده و - وایسواز دهن رینی خود خارج میکند این آدم واقعاً از کدام دنیای نا شناخته خارجی آمده بود.)

مرد بازویش را بد و زنش حلقه کرد تا او را از شر مسافری بگانه حفظ کند و فریاد زد:

برو (برو) توجه هستی (از کجا آمده ای) بخاطر خدا، برو (و ما را آرام بگذار.)

ظلمت الیازبت را فرا گرفت و ازین بیشتر چیزی نفهمید.

وقتیکه تاریکی و ظلمت حوشد، الیازبت خود را در خارج در کلبه ایستاده یافت مثل اینکه هیچ چیزی فیر عادی - اتفاق نیافتاده باشد. برنده گنگ هنوز می سرود و باد در فضای آرام مرزها هاجوا میکرد.

دروازه باز شد و او در دستش بلیندا را در حالیکه دستانش را برای در آفوش کشیدن و خوش آمدگویی او باز کرده بود دید. او عزیزم داخل بیا، آیا انتظار کشیده ای؟ من وقتیکه شنیدم تودر - میزنی حمام میگردم و همانقدر زود که میتوانستم خود را به پائین رساندم. بلیندا در حالیکه بصورت الیازبت می نگرست پرسید:

چه گپ است؟ طوری معلوم میشود که روح دیده باشی! اینجا بسیار نزدیک آتش بنشین.

من فکر میکنم که سه روح دیده ام. الیازبت در حالیکه دستهایش را لرزاند یک آتش میگردت گفت:

اوه بلیندا، فکر کرده نمی توانم که بر من چه گذشت. من چند لحظه قبل در همین اطاق بودم. وقتیکه مردم، بقوه در صفحه (۸۷)

واهنل خورلی

او پشته کار فواري . ارابه ماخرو او بنه محیط ته اړه لري . که ماته شرایط مساعد واي او د ناسمدي خپهري مې پر مخ به خوږې مابه لا پوري نې فزلی هیواد والوته وړاندي کړي واي . خوږی د اخی افعال وروسته نوزده مې ماته نسې مثلا د درو وروستو مترمه به نه ویاوهنر به مې هم د هنر په خوږه وي او هېڅ بنیاد به نه لري یواځې د خارج تقلید او کړنچ او کړنچ به وي خوږی کورې د مکرویانو کور ، د خارج تگه او جانی به د هنروي وي . زما د پوښ کاله کښې مې هنرمند مې ولی تراوسه مې گډه په شاده نه د لته اوسپا هله ، همدارو مې د لته کډه وکړه . خدای خبرې مې دې کورکې به تر خوږه وخت پوري د اوسیدو اجازت را کړې . زما دې یوه خپه وي خوږی د اخی وي . زه پکې خوږی مې .

تاسې به خپل ژوند کې څه هیله لري ؟

هغه هیله چې ټول افغانان مې لري . فوارم په هیواد کې سوله او آرامی راشی . چې د سولې ترسپوري لاسدي هر څوک خپل ژوند او روزگار په ښه شا پر مخ بوسی . فوارم اولاد مې نیک او صالح لوي شي اولور تحصیل ولري خوتولنی ته ښه خدمت وکړي . هیله مې م هنراوهنرمند د قدر په سترگه وکتل شي . او همدارنگه امید واره مې کله چې د کال هنرمند ټاکل کښې انتخابه د کابل په سطح نه بلکه نظر فوښته باید عمومی او د هیواد په سطح وي او د موسی استاد اوله خواته باید تایید هم شي . نه دا چې د کابل پلعه ته مې نښلی اوچک چکی ورته وکړي .

د کیم هنرمند سندرې موخوښي دي . د دې پوښتی به اوږد وسره مې سمد بشی په موسکای وویل :

گوره د دې پوښتی په خواب سره کم هنرمند رانه خفه نه شي تاته مې ښه خصوصې ټول وایم چې نوشته مې نه کړې . په هیواد کې مې استاد اولور ایوب او په باند نیوهنرمند انوکې مې د فلام علی سندرې چې د فزلی شاهنشاه دي . پوري خوښي دي .

تاسې خوماشومان لري . ایا کوم اولاد موفواري چې تاسې فوښدي هنرمند شې ؟

زه درې زمان او درې لورگانی لرم . اولاد مې وروکې دې مشر زوي مې د پارلس کلن دي چې د موسی سره زیاته مینه لري ولی هروخت چې د هنر او هنرمند قدره واقعی ټول وشوایا به ورته د هنرمند کید واجازه ورکړم .

ستاسې سندرته د اښکلی بنکلی کمپوزونه څوک جوړ وي .

استاد اول میرچې ژوندې واکتیرا هغه جوړ ول او د هغه تر مړینې وروسته زه خپله خپلو سندرته کمپوز جوړ م .

ستاسې ټولې سندرې لکه لویې ، چاربتی ، بکلی ، سروکی او داستا څخه ورو دي مگر فزلی موبیل خوند او کیف لري او تاسې پکې پوري ترگوتسو کړې . تاسې په دې هکله څه وایاست ؟

که څوک د فزلی په ماهیت وپوهیږي نو واقعا فزلی پورې خوند وړان په پوري ټول دي . او باید زیاته کړم . د ښه فزلی وړاندي کول هماغسې ریاضه

په ویشی

نو استاد به ښه وهل او پبول را کړل . خو چې مې راباندې درسته زده کړل . خو مړه سندرې به راد پواتلونسو . کی لري . د یوڅه سوچ نه وروسته وایم :

تر دې سو پوري به راد پواولسي یا د وولس سندرې به تلویزیون کې لرم .

ستا فلی له سندرې سره گڼ شمیر هیواد وال مینه لري ولی تاسې دومره کمې سندرې به تلویزیون کې لېسنگه کړې دي ؟

زما زړه هم فواري چې زیاتې سندرې ثبت اولېسنگه کړم . ولی موز ته څوک اوږي . او ځنی وخت مې لا سندرته ژارې . په هیواد کې څومره ارزښت ورته قایل شول ؟ کله چې مې شوه قبر بحاي مې نه پیدا کیده ماله خپل جیبه بیسی ورکړې او د قبر بحاي مې ورته را ونیوه . زما او د هغه اړیکې د شاگردې او استادې نه وتلسې وي هغه زموز د کورنۍ د فري حیثیت درلود . د هغه مصرف او خدمت به ما و د خلوتیښته زړه روپو خیرا مې ورسې وکړ ولی راد یو تلویزیون او د هنرمند انواتحاد مې د هغه سره څه وکړل فزله دي چې د ارایسی ورته تر لاسه کړه او ماته مې صرف لاس زړه ورسې د قبر په سر را کړې . استاد د درد اخله دي . میرمن مې چې کله د پوښتو کولونه ستومان مې نوچنگه را سره کوي او وایم ته له چانه کم بیسی برون هنرمند شولې د کور او ژوند خاوند دي . تاته به دومره وخت کې یو کور د رونه رسید پرېزده د اهنر پرېزده .

نعمت الله

ما په لارکی د موسیقی



هنر، هنردی باید قدر

مرکه کوونکی : د لحر م

اقتصادې مرسته راسره وشی اخره لپه بچیان لرم . د بلی خواپوست د اند پواالانو سره مې فلت رو . زه د هنر سره نه شلید ونکی اړیکې لرم . هنر زما د ژوند مقصد دي . د کوچنی توب نه د هنر سره مینه لرم چې تر مرگه به ژوندې وي . اخره فلو خوماشوه د بولی په سر په اسانی نه دي زده کړې چې داسې په اسانه به ورسره خدای پامانی کس مایدي لارکی پوهل خورلی .

خدای دي خپروکې د اللطف مویه حق کې د اوږد ونکوله خواشوي که د کورنۍ له طرفه .

استاد اول میر پوکوښی کاوه چې به صحیح شکل موسیقی زده کړم . تر هغه دمخه هغه رازده کول چې څنگه خپل اواز د (سا . ری . گه . مه . په . ده . نی . سا) یا سرگ سره میلاو کړم . او دا تمرین به ما هره ورځ په ارمونیه کې د څو ساعتو له پاره کاوه او که مې فلت کس د ثبت موقع نه را کوي او که څه هم شی نونه نشريږي . زه دا عادت نه لرم چې زاري او نواتي وکړم چې خپري زما سندرې نشرکړي . هنر هنر د پوښتو قدر مې وشی . که د زاري ښه رامنځ ته شي نو هنر خپل ارزښت له لاسه ورکوي . همدارومې خلور سندرې به راد پوکس ثبت کړې چې شعری استاد حمزه اوښه کمپوز هم لري ولی نه مې نشروي . استاد اول میر چې جهاني شعرت لري . سندرې مې په بهر کې خلک په مینه مینه

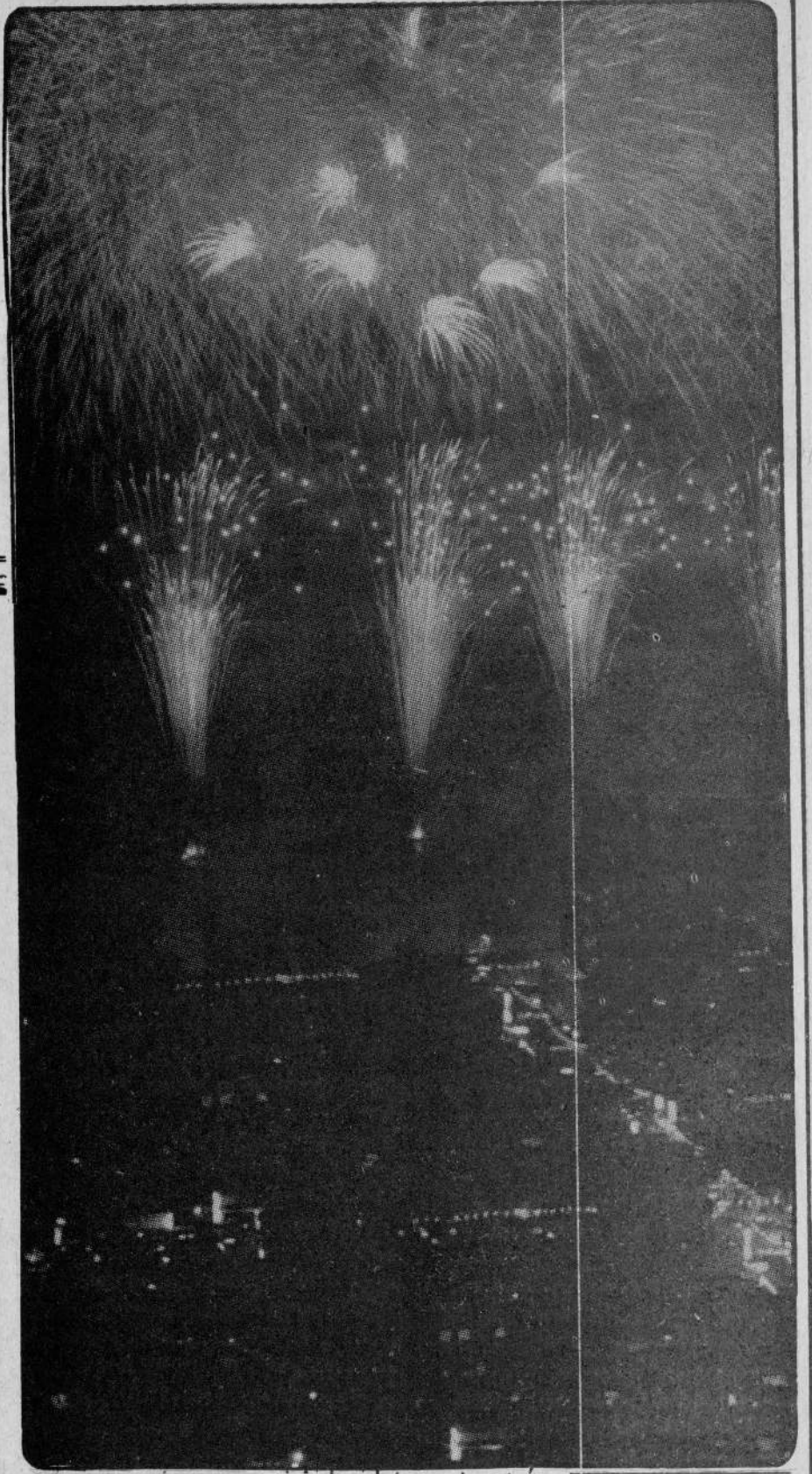
لرونکی سند رفاري نعمت الله دي چې په خپلو خوږ و خوږ و فزلود اوږد ونکسو روح تخلوي او لهعانه مې بیخوده کوي . کله چې له پتی سره سم نوموړي د وگا ته ورسیدم په لومړي سر کې مې فکر وکړ چې گوندې بحاي مې فلت کړم که په کوچه کې گڼونه پراته وروخته پري نا ست اوچاي مې خښ . په لومړي کوچه تر نظره تیره کړه هله به پوي گونې کس پوښتو کالو گڼد لوماشین چې تر څنگ مې نعمت الله ناست و زما پام هغاته وراوه او داسې موه خپرویل وکړ :

ماجیت وهه چې ولی مې ونکړ ای شو تاسې به راد پویاد موسیقی په ریاست کې وروښه خواوس پوه شوم . لکه چې په گڼو لویسی او دا د اند پواالانو مجلسونه او مرکې تاسې بحان ته راپولی او هنر ته مودومره پام نشته .

تاسې بالکل فلت فکر کوي . د ادکان زمانه بلکه زمانه مادي . اوکله کله د بیگاري به وخت کې رامنځ خوله یو پلوه

د پښتی تنگ ټکور خوږ ژمنسی سند رفاري اوښه فزلی بول سند رفاري په لته د موسیقی له ریاست څخه د گڼو لو د ادکان په لور رهې شوم . که څه هم چې د دې سند رفاري سندرې به تلویزیون کې کمی لیدل کښې خوبیا هم له سند روسره مې چې په ښکلی اوموزون فز کی د نازک خیال شعر اوښه کمپوز سره همفاري دي . د پرخلک اشنادي او خوند تري اخلی . د جاخبره موسیسی دده په خټه کې اخل شویده اوله هماغه لومړي وخت نه مې د خپل زړه په تل کې موسیقی ته بحاي ورکړې دي . د پلا د وولس کالو چې له موسیسی سره مینسی دي ته اړ ویت خو یوه ارمونیه واخلی او مرحوم استاد اول میر ته د شاگردې زنگون ولگوي . د یو کال په ترڅ کې استاد دده په استعداد باندي پوره باور ترسره لاسه کړ او دي مې راد پوته وروښاند . هوکی . د پښتو د اکره اوسابقه

شبه ولی توره وی



شبه ولی توره وی . یا شبه ولی تیاره ده . داپیری لومونی بوینتی دی . او داچی عوواب بی شکل برینسی نوله دی امله بی د باراد کس (د تولود عقید وینا - لفه عقیده) نیم بری ایینی دی . اوله دی وروسته کله چی عوواب درتسه و میلندل شی . نوخیل اهمیت بسه ترلاسه کری . دابه په لومنی تحلیل کی د ماشومانو بوینتته وی چی شبه ولی توره او وریخ ولی روینانه ده . ولی له لمر لوید وروسته آسمان تیاره کنیزی . د پیر زیات گومان کنیزی چی دابه پیوه شاعرانه بوینتته وی . بلکه د لومنی محل له پاره شمرورتته عوواب برابر کر . په ۱۸۴۵ کال د (ادگار آلن پو) په نسیم یوه شاعر د موجودیت د نری معما تسه په د فترده عوواب برابر کر او هغه داسی ولیکل : ((شعر او حقیقت یوله بله نه جلا کید ونکی دی)) .

که چیری د میتولوژی (انسانه بیژ - لد نی)) د علم خیر نوت ته کتنه وکسرو . د اداسی یو علم دی چی به د پیوره بینانه به انسانو حاکمیت لری - نویسه دی مقصد به د اپولون (د هنراوینکیلا یونانی خیالی خدای) حکم ته ضرورت نه وی . (د نیش په مهال آسمان تیاره دی : بلکه لمر ویده وی او د فلواوشپی گرمیدوله پاره د ستورو رنایی د پیره لزه وی)) . داسه ده چی بوینتی خبره کوم بکواس (جنتیای) نه دی . خو کومه بنه خرگندونه هم نه ده . تاسی یوینکل به فکر کی وینیس . به دی توگه چی د پیر

د (ساینس ای وی) له مجلی خخه
د محمد ایوب اعظمی یتنوال زیاره

خ او تنگه نه وی . په دغه منگله کسی د گرمیدونکی سری د لیدنی افقد ونو به د وونو (تنو) پوری ارتباط لری . که چیری په آسمان کی د اگن ستوری د یوه منگله سره ورته وگنوجی دسه تمامیدونکی بولی لورته غزیدلی دی . باید ددی آسمانی ونو (ستورو) د بلوش و سره مخامخ شو . د ستورو خخه به کی نه تمامیدونکی نری کی باید د آسمان زموینز د لمر د سطحی د رنایی په اندازه وی .

خوداسی نه ده . ولی . مونی چی آسمان د منگله سره برتله کر خه قلمطی موکری ده . پردی خبری یوه داسی معما را منعته کره چی امکان لری نه یوازی داچی به دی وروستییوختوکی بلکه د کایناتو د علم د قضا یا ووه ریتروسکوسی (بیالید نه) کی به داسی بوینتته رابرسیره کری چی د انری پای لری او یاکه هینخ پای نه لری . کپلر ددی خبری نه اوینتی نه دی او هغی ته پی پام شوی دی . - د دوهم رودلف (په دیارلسمه صدی کی د هنگسوری پاچا) د امپراطوری ریاضی پوه ددی باراد وکسرو لومنی بیونکی و .

هغه د یوه لیک په ترخ کی گالیله تسه داسی ولیکل : ((تاسی په دی اعتراف کری دی چی دلس زوروخخه زیات د لیدلو ورت ستوری شته دی . به دی کی به کوم شک هم ونه لری . به همدی اساس له هغه بحایه چی هغوی د پیری . اومونز نه نری دی . د نه تمامیدونکی جهان

د تهوری پر ضد معما گروهه هواکنسه کنیزی . که چیری جهان تر نه تمامیدونکی ((لایتناهی)) پوری فزول شوی - وای نود لمر سره د برتله کولو به تکلوری کی د ستورو زیاتوالی ددی سبب گرمیدو چی د آسمان د گمیدوی پراختیا یوازی او یوازی د لمر د روینانتیا به اندازه شی)) دی انتخاب خرگنده کره چی به پیوه تمامیدونکی شمسی نظام کی د ستورونه د آسمان چی به نه تمامیدونکی جهان کی د تل یاتی روینتایی خبرونکی دی خومره د تعجب نه که خبره ده .

کپلر فوینتل خود خیلی طرحی مخالفین د هغی قبولولو ته راوبولی خود پیرزده اسحق نیوتن د نه تمامیدونکی شمسی نظام یوانامور د هغه وخت به علمی تولونکی وړ اندی کر . او ددی کار سره سره کله چی د اموض خرگنده شوه د پیرزده هغه باراد کس بیاسر رابورته کر . د هالی به نیم یو پوه چی د هالی د لگور لرونکو ستورو کاشف گیل کنیزی .

د دی ستونزی د حل لپاره رابر اندی شو . دی سری د شاهانه تولنسی (روپال سوسایتی) خخه وړ اندی یا حتی بخیله له نیتن خخه بخواچی د استاد ی به خوکی بی کارکاوه خرگنده کره . چی د لیری واتن د ستورو روینتایی د پیره کمزوری ده او به سترگو د لیدلو ورت نه ده .

نیموین چی به دغه وخت کی بی عمر (۸۰) کاله و - ددی خبری به اوریید و سره غلی شوالیته به دی باب به کوم

م فکر ورته پیدا شوی و . ا به هر صورت شاید به دی باجهد هالی د لایل فسط وی . هغه پوهه چی نن مونی ترلاسه کری داسی رابنسی چی که چیری یوه اتیم به واسطه خبروشوی نور د لیدلو ورت نه وی نومونز به نورو نه وینو . خو که چیری د اتومونو د پوری لوی دلی له خوا د پیره روینتایی (نور) به لاس راشی نو ستوری به هم له دغی تگلاری خخه د باندی نه وی .

له دی پیینی خخه خو کاله وروسته یوه سویسی محوان ستوری بیژند ونکی د (جان فلیپ لومس) به نیم خرگنده کره چی د شی تووالی یا تیاره سوپ به فضا کی د پیری خبری سیالی مادی به واسطه د ستورو د ورت انکوبه کتولو پوری اړه لری . په ۱۸۲۳ کال کی المانی فزیکوه (هنریخ اولبرس) همداسی یو د لیل وړ اندی کر - دده به گروهه د ستورو د تیاره کید و علت هغه لری (تومان) دی . چی مونی نه شو کولای بی له نری دی ستورو خخه نور لیری ستوری ووینو - دغه فزیکوه که خه هم د ورسره فتیگام د معما به حل کی نه دی خستی خوبیا هم د باراد کس مساللی ته پیسی عمومیت ورکری دی .

د پیر وخت و روسته به ۱۸۴۸ کال (هرشل) به خرگند میتود سره خرگنده کره که چیری یوه سیاله ماده د ستورو خخه به لاس رافلی نور جذب کری . یا بیا تودید ورت صورت کی به بیانور تولید پاتی به (۸۶) مخ کسی

معتادین سوئسی

روز نامه به نقل از اداره صحت عامه سوئیس می نویسد ۶ در سال ۱۹۸۹ - در آن کشور به تعداد ۲۴۸ نفر به علت گرفتن مقدار زیاد مواد مخدر و تلف شده اند .

در رابطه به الکل ۶ مطالعات - نشان می دهد شمار اشخاصیکه از اثر مشروبات الکولی بیمار و یادچار اختلال شده اند به ۱۵۰۰۰۰ - میرسد .

تعداد معتادین به سگرت در سوئیس ۲ را میلیون یا ۳۵ درصد نفوس آن کشور را تشکیل می دهند .

به گزارش یک روز نامه چاپ سوئیس در حدود ۲۵۰۰۰ مستهلك ادویه مخدره مانند هینروپین ۶ کوکاین و الکل در سوئیس وجود دارد .

روز نامه واتر بیون داتنوبو می نویسد تقریباً ۶۵۰۰۰ نفر استفاده از ادویه مخدره را تجربه کرده اند و - ۱۵۰۰۰۰ نفر به طور دائمی و یا موقتی از چرس استفاده می نمایند

از اینجا

راه ابریشم را از نومی بمانند

سفر جوانان به سواری موتر سایکل که زیر نظر یونسکو صورت میگیرد و - فاصله بین پاریس - استراخان را خواهد پیوست به تاریخ ۶ جولای از مرکز فرانسه آغاز خواهد یافت .

جوانان درین سفر طولانی راه ابریشم را که برای انتقال ابریشم از آسیا به اروپا مورد استفاده بوده - است خواهند پیوست .

هدف این سفر تفریح و تقویت تماس بین جوانان کشورهای مختلف و ایجاد تفاهم بهتر بین ملت ها - خوانده شده است .

یک شرکت موتر سازی آلمان غربی به آن هد بلور ۶ موترسایکل های مورد نیاز این جوانان و یک تیم تخیلی را فراهم خواهد ساخت .

این سفر جمعا ۶ پوست روز راه روبرو خواهد گرفت .



کیلوگرام صدساله

کمسیون

مبارزه علیه سگرت

- کمسیون مبارزه علیه کشیدن سگرت در کشور ایالات متحده آمریکا به این نتیجه رسیده است که هر قطن سگرت برای دولت ۲٫۱۷ دلار خساره می رساند و آن ها این خسارات را به طور اوسط سالانه ۶۵ میلیارد دلار محاسبه نمودند که درین جا ضایع شدن وقت کار، معارف تداوی و دیگر مصارف شامل می باشد .



- در این اواخر صد ساله کیلوگرام پیوره شد . از سال ۱۸۸۹ به این طرف در مرکز بین المللی وزن و اندازه در - پاریس در عمق ۹ متر تحت زمین معیار کیلوگرام که شکل استوانه ای دارد و از مواد پلاتینی که ارتفاع و قطر آن ۳۹ ملی متر می باشد ، محافظه شده است .

این رقم استوانه ای را اکثر کشورهای جهان دارند و کوشش میکنند تا معیار کیلوگرام آنها مساوی به معیار پاریس شود . وزن های که فعلاً به این معیار استعمال میشود ، امکان دارد که در یک میکروگرام غلط باشد . ولی در تجارت وزن جدید را که ۱۰ برابر دقیق تر از وزن های فعلی باشند ساخته شده است این وزن به اندازه دقیق است که عقربه آن زمانیکه دو ترازو پاریس در اتلان تیک تو فان با شده، شور میخورد .

مارکبوا

— مارکبواي موزمبېقي که در جلوب
افریقا زياد به چشم ميخورد ، از جمله
خطرناکترين مارهاي اين قاره است
اين کبوا بحد ازان که عضلات خود را
خورد کرد از دهاه خود از طرف
سوراخ دندان هاي خوش زهرا را
پاش ميکند . و موما چشم هاي انسان
را مورد هدف قرار مي دهد ، زهر
اين مار تقريباً سه متر دورتر پاش
ميگردد و تصادم زهرمانه چشم سبب
درد شديد حتى کور شدن ، انسان
ميگردد . بايد ياد آوريم که اين
مار ، زهر خود را فقط در وقت دفاع
از خوش پاش ميدهد .



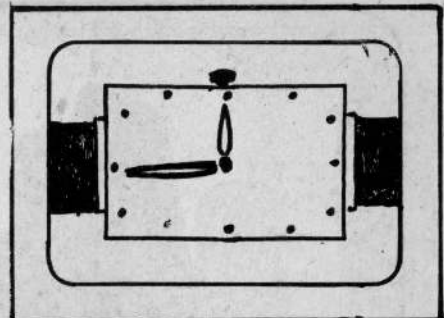
لندن بودند که ميگفتند : لندني ها -
ازين به بعد در گادي هاي سر -
شده ، نه بل در زير چتري خود را
بنهان خواهند کرد .



يك تبعه اوکراين يك انجن برقي
را ساخته که هشتصد م سر يك کوگرد
است . کار منحصر به فرد نيکولا ي
سهاد رستي در نمايشگاه مايکرو مينا -
توري در موزيم پولي تخنيک مسکو به
نمايش گذاشته شده است .

سهاد رستي از وسايل کاملاً مخصوصه
ص مانند سا مان آلات قطع که که
از الماس ساخته شده و موجي به
نازکي يك تار مو استفاده نمود ماسه
او ميگويد دشوار ترين کار تنفس
به شيوه خاص بود زيرا نفس کشيد
در حکم توانايي براي اين اشياي -
نفس و ظريف بود که قطعات خولي
ريز و کوچک رابه هوا بلند ميکرد .
سهاد رستي تمهيدات آب پازي
را پيش برد تا به اصطلاح نفس پخته
کند و حتى فهران آبپازي شوروي هم
شد .

سهاد رستي کوچکترين ساعت جهان
را ساخته است که در رأس يك پروانه
مطلا با نازکترين بال هاي شيشه يي
جا به جا کرده است . ده سال
تمام در کار بود تا سهاد رستي بتواند
قطعات داخل ساعت را از ۰٫۰۰۰ تا ۰٫۰۰۰
مليتر با هم وصل نمايد ، قطعاتي که
از فولاد ساخته شده و به عقده -
مخترع آن ميتواند براي پنجاه سال
بدون درنگ کار کند .



کوچکترین ساعت

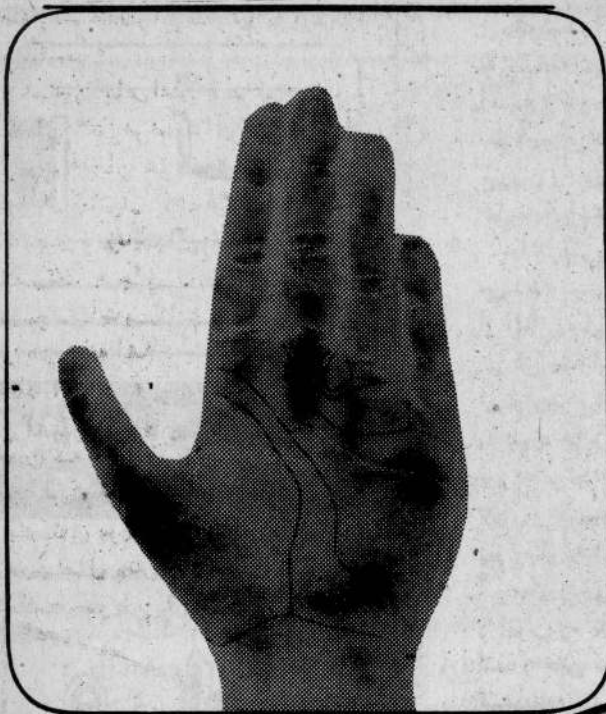
و از آنجا

پيدايش چتري

— قرار معلوم چتري اولين بار در
چين اختراع شد . البته براي جلوگيري
از برف و آفتاب ، نه براي رفع ريشش
باران . براي اولين بار چتري پيد
انگلستان در سال ۱۷۵۰ رواج پيدا
کرد . يعنی در زمانیکه (جوناس) در
هوای بارانی در لندن با چتري به
کوچه برآمد و مردم را متوجه خود
ساخت . اين عمل وي از خود ،
طرفداران و دشمنان داشت ، و از جمله
دشمنان اين کاروي گادي رانهاي

خوابهای کوتاه و خوابهای دراز

— تحقيقات چندين ساله روان -
شناسان سويسي نشان داده است
که خواب شبانه هاي مي و چون کوتاهتر
است و انسان در ماه هاي سپتامبر و
اکتوبر خواب هاي طولاني ميپند .
زن ها نسبت به مرد هايک ساعت
افزونتر استراحت مينمايند .



در زمانه های قدیم انسان به آموزش خطوط کف دست خود افساز نمود تا سر نوشت خود را در آن بخواند به این ترتیب کف بینی و کف شناسی به شکل رسمی او - افساز شد .

مگر امروز کسانی هستند که کوشش میکنند معنی نمونه های مکتب خطوط کف دست انسان را به یک اساس علمی وواقعی در یابند . علم نمونه های خطوط کف دست که به نام *Dermatoglyphics* کف شناسی معاصر یاد میشود متواتر است از روی یک تمداد افساز

نقش پسر دارد .

کف شناسی معاصر

اگر به کف دست تان بپوشید خطوط تاب خورده عمیق و مجزا از هم را که بپوشیدگی های آن به جهت مختلف و متعدد شکل گرفته است، خواهید دید . بر سر انگشتان و پسا کف دست تان خطوط زیبایی را که به نام خطوط برجسته یاد میشود دیده میتوانید .

چرا طبیعت جلد انسان را - چنین خلق نموده است ؟ یکی ازها - هم این خطوط عبارت از قدرت چنگ زدن و چسبیدن دست است در بدن واقعت است که انسان در گرفتار اشیا مشکلاتی ندارد . پوست سر انگشتان و کف دست با نهامات پسا انجام های عصبی حساس پوشیده شده است .

این نهامات ملو از خطوط پر - جسته و ظریف همان را مبنی بر تشخیص حس لامسه دقیق بازگو میکنند . این

خطوط بروی جلد چنین کهنه ۸، هفته عمر داشته باشد و ظاهر و در طول حیات بعدی وی غیر قابل تغییر باقی میماند .

کار شناسان نمونه های خطوط برجسته را به چهار شکل اساسی تقسیم کرده اند که این اشکال عبارتند از : کمان ، حلقه ، پیمان و مکمل . البته تمام انواع پس الیبتی نیز ممکن است که وجود داشته باشد . تقریباً صد سال پیش تحقیقات وسیع کف شناسی در بین مردمان مختلف افساز شد . پرسشی به وجود می آید که چس طور اتفاق افتاده که شخصی و انتشار همین نمونه های مشخص کف دست ، یا انگشت ، در بین

مردمان جهان در مطابقت با قوانین مهمن جغرافیایی و نژادی تبار نموده است . طور مثال در زمین اروپای منگولهای که مورد پژوهش قرار گرفته است شکل پیمان بیشتر نسبت به اروپا - بیان اتفاق میافتد و در حالیکه در بین مردمان اروپای اشکال کمان و حلقه بیشتر دیده میشود . مگر از شمال به جنوب اروپا تناسب مقدار - شکل کمان به طور قابل ملاحظه ای - افزایش مییابد و همچنان از غرب به سوی شرق و این تناسب افزایشی

یافته و سر انجام در متکولیا به اوج خود
 میرسد .
 دستاوردهای اندوخته شده پسر
 شناسان را در مرصه های آموزش آنها
 در مورد انسان ها محلالت نموده
 شان ، گسترش نژادها و در مرصه
 همانندی و نزدیکیهای قریب بین آنها
 کمک میکند . جای تمجیب نیست که
 این موضوعات بسیار مورد میند است .
 روی هم رفته اشکال یاد شده از دوران
 ایجاد انسان و وجود داشته است
 این اشکال از روی چین های انسانی
 تعیین شده ، ثابت بوده و بارفته
 طبق دیگر کوبن نمیشود .
 يك مثال مربوط به این مسأله :
 چندین سال پیش اشکال کف دست
 وانگفت بر میان را مطالعه کردم .

کک کد و به این دلیل نژاد شناسان
 و طبیبان به کف شناسی علاقه مند
 شده اند .
 دانستن انسان همچنان ابراز نظر
 منصفانه بی هم در مورد خطوط کف
 دست نموده اند که بنا به گفته کف شنا-
 سان حرفه بی این خطوط تعیین
 کننده استعداد ها و بیماریها
 سر نوشت و غیره است - نتایج خوب
 بوده اند . ملاحظه شده است که
 تقاطع خطوط چار انگشت کف دست
 خیلی به ندرت اتفاق می افتد . يك
 تعداد مردم معنی جا دوی را به
 وقوع چنین حادثه نسبت میدهند
 طور مثال تا امروز مردمان غرب چسوا
 موجودیت چنین خط را در دست چپ
 لیل قوای مخصوص میدانند ، انسان

باشند رقم نشانه های قیاس دیکتری
 نیز وجود میدادند با عدد و طویتنال
 در انگشت کوچک به جای دو خط یک
 خط مو رپ وجود میدادند با عدد
 حالا دانستنشان به اشکال کف
 دست بهساران دا رای امرای رفته
 کم عقلی و صرع " مورکی " ده یا سه
 شکری " Psoriatrics " و بیماریها
 کلاریکوبای ولادی علاقه مند و پیوسته
 کرده اند " glaucoma " " لوط
 فشار کوه صبح چشم ")
 خیلی بیشتر از به وجود آمدن کف
 شناسی معاصر و انسان از اشکال
 انگشتان خود استفاده میکرد . در یکی
 از موزیم های ایالات متحده ، کوزه
 گلی چینیایی موجود است که مربوط به
 قرن سوم پیش از میلاد میباشد . در
 این کوزه آثار گشت دست انسان -
 طویته است که حقیقتاً با " راکو
 رقت دا عتکه که این شکل اغیاره ها
 در مصر قدیم و بابل - هنرا
 قدیم مریخ شد . حتی در آن زمان

نویسنده مقاله : تاشانا کلا دکیوا

ترجمه از مجله " سپهر تنگ " ترجمه : محمدالمعظم

از نگاه آنتروپولوژی (پسر شناسی)
 چهره ظاهری این مردم آفریقایی
 حاکی از مخلوط بودن نژاد شناس
 یعنی نژاد سیاه و سفید است .
 وجود این حدیثه در مورد مصریان
 بیشتر نظر به مردم حبشه صحته دارد .
 در همین حال دست آورد های کفنا-
 سی معاصر این مسأله را تأیید کرده
 است که مردم مصر يك حالت بین الهمی
 بین دو نژاد را دارند . اشکال -
 انگشتان آنها را با اروپاییان جنوبی
 وصلت میدهد ، در حالیکه اشکال کف
 دست شان ، صفات بر خور افریقیایی
 شان میدهد .
 روشن است که اشکال کف دست
 انسان فقط يك تلویح غیر کوبیایی
 طبیعت نیست و دانستنشان به این
 نتیجه رسیده اند که این اشکال -
 سگال های آبیته مانند چین های
 انسانیست . ممکن است این علاقه
 برای کشیدن اسرار بیماریهای ارضی

همه وقت اطفال علاقه را با این دست
 سلی نی زنده به این باور که سلیسی
 زنده با " همچنان بدی " روپه
 خواهد شد ، مردمان شرق این
 خط را در کف دست به نشانه
 خوشبختی شناخته و موجودیت
 آن را در هر دو کف دست به منزله
 دامتق قدرت و انرژی و پسر رفته
 در آینده میدانند .
 همچکس نمیداند چرا چنین يك
 خطی شکل میگیرد . مگر ملاحظه
 شده است که این خط هم زمان با
 موجودیت یکی از انواع " Syndromes
 يك مرض ارثیست یعنی " Mongolism
 وجود میداشته باشد " بیماریها
 لطم را اطفال نوتولدی تشکیل مید-
 هند که چهره متکولیا این داغته
 دارای چهره بین چشم های تار
 پشانی بلند و رهد کم عقلی است

انسان متوجه بوده که اشکال انگشت
 میتواند نمونه های مختلفی داشته
 باشد .
 حالا کف دست شده است که آثار
 انگشت حتی دو گانه گهگاهی مشابه
 از هم تفاوت است . مطابق بسه
 محاسباتی که در سده ۱۹۱۰ توسط
 فرانتس گالتر " یکی از مؤسسون
 کفشناسی معاصر " صورت گرفته و
 روشن شد که این اشکال میتواند بیشتر
 از يك ملهارد گونه مختلف باشد
 هرچه باشد این اختلال آثار انگشت
 است که معمولاً پولیس را قادر نمیا-
 زد تا محرم را بباید . در حال های
 اخیر و تشخیص صحت يك فرد از روی
 بقیه در صفحه (۹۱)



پیروزیات بگ گذشتند

جگو یز برخاست بروی میز مشروب را جستجو کرد . جگو یز
و باره نزدیک او آمد . چنان نزدیک که کلیمتین صدای
تنفسش را میشنید .

کلیمتین با تضرع گفت :

پشنو ه هرگاه ازین اتاق بهرون بروی ه من برایت وایم
را می آورم .

جگو یز مسخره کی کنان گفت :

— چس گونه درین تاریکی راه اتاقم را بهمیم .

— به گونه می که بستر مرا پیدا کردی .

— خوبست هر دم از این که اذیت کردم ه بار دیگر بسوزش
میخواهم . من جگو یز نام دایم

جگو یز دیل دو پار کوبت . اسم را فراموش نکن .

وقتی جگو یز به اتاقش میرفت ه با خود خندید . جگو یز —

هنگام ورود به اتاقش با شتاب چراغ روشن را زیر بستنیها

کرد و با حوصله منتظر کلیمتین نشست تا با بوتل وایم بیاید —

پسند متوجه شد که آهسته از زینه پایین رفت . از بسرو

صدای باران به گوشش آمد . توفان به شدت غوغا داد —

غست . یونارد چنان به خواب عمیق فرو رفته بود که نا به

سامانی هوا در وی تا شهری نشنید . سرانجام کلیمتین

پله ها را پیموده ه دروازه را باز کرد . وقتی دروازه را از

عقبش بست ه جگو یز از جگ دست او گرفت و به لرزشی کبده

آن خوب رو را در بر کشیده بود . مطلقاً گفت .

کلیمتین در حالیکه برای نجات خود تلاش میکرد گفت :

دستها رها کن اینک برایت وایم آوردم بگذار بروم .

اما جگو یز او را همچنان به سوی خود میکشید و میفشرد .

— تو اینک درد ستان شهر قرار داری ه زینا روی من !

هرگاه پدرت بیدار شود و تیرا را اتاقم بباید ه در مورد

چس فکر میکنه ؟

کلیمتین گردنکش و نافریان ساکت ایستاد . ضهان قلبش را

دسار کرده بی اختیار قاتش را با قامت جگو یز چسباند ولبا —

لبش را

— رها کن !

نوشته از: صورت کا یلارد
ترجمه میرحسین الدین پروین

کلیمتین و جگو یز

کلیبتنیق آهسته سخن میگفت . و بسیار ضعیف ه وی را به دور شدن و امید داشت . همینکه دید نور کم رنگ از عقب پشور به مشاهده میرسد ه گفت : شما دروغ گفتید . و خواستید به بهانه بی مرا به اتاق خود بخوانید ه چرا مرا خواستید ؟
 - جذبه زیبات مرا بخوبه ساخته است !
 - کلیبتنیق با تلخی گفت :
 شما را مرد پرنجابتی تصور میکردم .

یک ساعت پیش چنان خوب به نظرم می آمدید که صور پسر تا نرا در روز پاهایم میدیدم . اکنون یک خواهش دارم که دور شوید چگو یز کوشش داشت کلیبتنیق را به سکوت و اداره بدوی درنگ وی را سخت در آغوشش فشرد ه و لبانش را سکیه برای یک ثانیه کلیبتنیق با سرعت و با همه قوت چگو یز را آن سو پرتاب کرد . مجادله شان به حدی دوام آورد که یکی از چوکی ها شکست چگو یز با شتاب و اضطراب ه کلیبتنیق را رها کرد . پنجه هایش به سان تکه یخ منجمد شده بود تمام بدنش صلیزید . پدرش هیچ باور نمیکرد که او برای - بمکانه در اتاق خوابش مشروب بخورد درین اثنا صدای - یونارد که دخترش کلیبتنیق را صدا میزد ه بلند شد .
 چگو یز جواب داد :

من میدارم کم . خواب نمیره ...
 برایتان لا صبرم بخاورم .

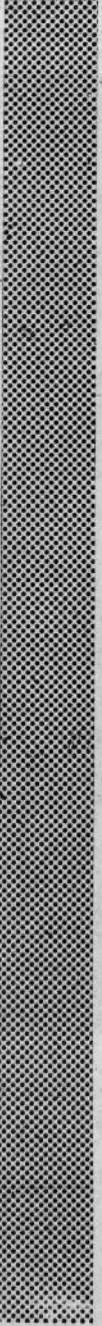
- خبر لازم نیست . من دوباره خواب میکنم . شب خوش یونارد .
 - شب خوش .

آن دو وقت کردند که یونارد دوباره به اتاقش رفت . به سهولت و نفسی به راحتی کشیده ه کلیبتنیق به روی یک حرف ه اتاق را ترک گفت . و چگو یز گفت :
 - لطفاً یک لحظه همان تا مطمئن شوم که دیگر آزاده و نا- راحت نیستی . پدرت کاملاً آرام خوابیده است .
 کلیبتنیق گفت :

- من احمق نیستم . این شماستند که برای من دره - قولید نموده ه روز پاهای خوشم را اخلال کرده ه شما به نظرم چنان قشنگ و پر درخشش جلوه کردید ...
 - در مهمانخانه ساحلی شما مردمان زیادی را رفت و آمده دارند ه به ویژه افراد درمایی که مدتی زیادی را در - سفر بوده و هیچ زن را ندیده اند .
 راستی اذهب دروازه تان باز بود ؟

- فراموش کرده بودم که آنرا ببندم . با اطمینان برایشان میگویم که هیچکس به قبول شما به من دست نیس یا به .
 - هیچوقت ... آخرش میخواهم با شما ازدواج کنم !
 - چرا میخواهید با من ازدواج کنید ؟

- بخاطر قشنگی خیره کننده تان کلیبتنیق . رنگ چشمان تان دوست دارم ه شگفتی تن و بویها تانرا ...
 - متأسفانه نمیتوانم با تو ازدواج کنم چون سرتی از سرتی و پارکویت با دختر یک میزبان من فروش ابداء اجازت - ازدواج ندارد .
 - اکنون من مصمم امیدوارم به زودی راه سفر تان را ه



پیشگامید و دیگر ابداء در مورد چندی تصور نکنید .
 چگو یز تصور کرد او را زخم زبان زده و در دلتش درنگها کرده است . اکنون برایش ثابت شده بود که از اشتیاق کودکانه او ه یک تصویر طلا بی ساخته است .
 - خوش بخواهید کلیبتنیق .
 - آره ه اکنون من نمیخواهم ...
 اینرا گفته و روان شد .

- یک بار دیگر معذرت میخواهم و اگر بگویم که میتوانم هموا-
 يتان ازدواج کم حرف دل و روانم را گفته ام . سوگند
 مخورم که این عشق را فراموش نکنم . قشنگی تان چاد و پشم
 کرده است .

چگو یز که در یافت وضع محبتش منقلب گردید و باره او را -
 بسوی خود کشید . لب روی لبانش گذاشت . کلیبتنیق
 صامت نکرد . چگو یز بی برد که دیگر مخالفت ندارد .
 چگو یز به حرف آمد :

شب خوش کلیبتنیق . سلامت باמיד .

عشق هنگام ه لحظه پس که کلیبتنیق و پدرش هنوز به -
 خواب بودند چگو یز اسبش را زین کرد و از مهمانخانه -
 حلس حرکت کرد . با آن که سوار کم خوابیده بود ه غیبه
 را سر حال و آرام احساس کرد .
 باران نمیباید . اما آسان خاکی رنگ بود .

چگو یز در عشق صبحگاهی ه اسبش را به جلو رانده و به -
 یاد ما چرای شب گذشته افتاده او میدانست که یک -
 خاطره قشنگ و ماندگار و یک محبت سرشار همیشه با
 اوست و ابداء رهایش نمیکند .

پنابه هدایت فرماندار پولیس ه در یکی از گوشه های یک
 کوچه دواز در پاریس ه یک لاتیرو روشن بود هنگامیکه
 چگو یز دو پارکویت به همراهی برادرش پیری دی فاورونوز
 از کوچه تار یک عبور میکرد با خود اندیشید که چس قه
 در شده که از آن جا گذر نکرده است . او یک نوع محبت
 پدران نسبت به (پیری جوان) داشت . پیری از مهمانان
 بر یکوت مالک یک قمارخانه بزرگ محله بود .

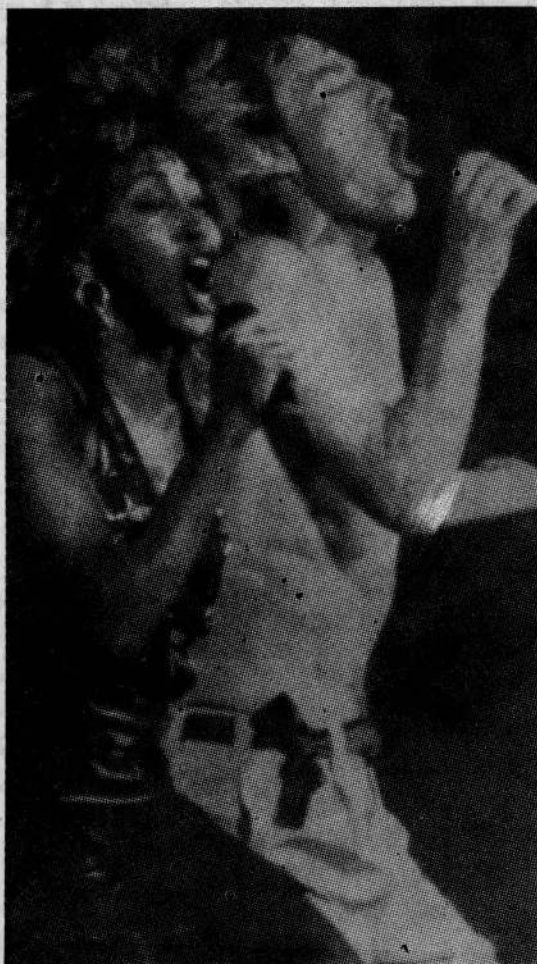
چگو یز در برابر این قمارخانه به خشم آمده وگفت :
 - پیری در چنین یک شام زیبا اشتیاق زیاد به هواخوری
 رفتن دارد .
 برادرش گفت :

- پریز بدنته فوگوه ه ناپنده فرانسه ه وقت فری و روی
 جاست . تو میدانی که من چس قدر میل دارم پشم یا ه و
 هند فرس به دست بخاورم . کاکای ما همیشه میگفت که یک
 انسان جوان با شجاعت و مصمم خوشبختی را در دستمیرا-
 ه به خوش میتواند باز یابد .

- چگو یز به شانه اش زد وگفت :
 - فراموش نکن هرگاه در سانت کبشتوف ویا در جزیره
 ماردیننا ه در قمارخانه بی مثل این جا مصروف مشغول
 شد جانس را از دست میدهی .

از اصالت تا تقلید

نوشته هومن



مدتهاست مسأله بی، ذهنم را به خود مشغول ساخته و مرا به اندیشیدن واداشته است. رویداد از آن جا آغاز میشود که در چند محفل و نشست خوشی دوستان و آشنایان، عده بی انگشت شمار از جوانان رادیده ام که به مجرد بلند شدن آواز موسیقی، آن چنان با اشتیاق در میدان پیدا میشوند و سه رقصیدن آغاز میکنند که اگر قاصه بی رابا پول گراف استخدام کنید، همان طور باشوق و از ته دل نمرقصند... منتها این نوع رقصها با رقص های رقاصان متفاوت هایی دارد. یکی در کیفیت شان و دیگری آن که رقاصان ما، حرکات موزون و نامفهوم را آن چنان با دست چشم و ابرو با نمرش اندام اجرا میکنند که بیننده در ویرای آن چیزی میباید و احساس میکند که هنرمند به زبان حرکات و اداها چیزی میگوید و بیامی دارد. ولی در این نوع رقصها که (دیسکووی یا برک دانس) خوانندش حرکات خیلی ثقیل و برای کسانی چون من نامفهوم است. مثلاً: لگدی با شدت به طرف بالا حواله میشود و یا مشتت با همه قدرت به طرف راست و یا چپ زده میشود و یاری رقص خود را به روی سینه به زمین برتاب میکند.

در محفلی سه تن نوجوان همینطور میرقصیدند و گویا دین خود را در مقابل عروس و داماد ادا میکردند و حتی سبب دلنگی آواز خوان شده بودند و او را به آواز خوانی نمی گذاشتند. چون بیهم میرقصیدند. من از دوستی که کسام نشسته بود، پرسیدم که: آن جوان که بیهم لگد به هر طرف حواله میکند، کیست؟

گفت: از دوستان داماد است.
گفتم: آن جوان دیگری بیشتر میچرخد؟

نخست به جانب پسرش که موهاش با تاج خروشن تقریباً از عرق تر شده بود نگاهی کرد و سپس به طرف من دید و گفت:

نسل جوان است...!
آن پسر کارمن نشست، در سینه اش تصویر مدور رنگه بی دیدم، بسه تصویر دقیق شدم، خودش گفت:
مایکل جکمن است، خواننده معروف نسل جوان.

گفتم:
شما به او علاقه دارید؟
گفت:
بلی من به او و آهنگهایش فوق العاده علاقه دارم.

گفتم:
کدام آهنگش را بیشتر دوست داری؟
گفت:
همه آهنگهایش را.

گفتم:
یکی از آهنگهایش را نام بگیر.
گفت:
همه آهنگهایش را دوست دارم، ولی من معنای آهنگهایش را نمیدانم، اما آواز و حرکاتش خوشم می آید. گفتم مفهوم حرکات او را نمیدانم، حین آواز خوانی یک بار خود را روی زمین به پشت قرار میدهد، چون چرخک میچرخد، معنای این حرکت چیست؟

گفت:
نمیدانم اما خوب میرقصد...
شماراچی درد سرید هم آن جوان طرز لباس پوشیدن به مود، رقصی دوست داشتن و آشنایی با خواننده های خارجی را نمونه بی از فرهنگ و نمودی از نسل نود دانست و همه این بدیده ها راجز فرهنگ نخواند و افزود:

اگر ما خود را با این فرهنگ میار...

گفت:
به او (دیسکو) میگویند، در هر جا محفلی باشد، او می آید و رایگان میرقصد...
گفتم:
آن جوان دیگری که بتلون کلابی باجه تنگ دارد؟
گفت:

او برادر عروس است.
پس از رقص طولانی آن جوانیکه بیشتر لگد و آمیکرد و سرودش عرق ریزان بود جمپر و بتلون سیا، چرمی بزرگتر از جانش پیراهن و جوراب نارنجی - داشت، نزد یک میز آمد و آشکار گردید که بدرومادر همین پسر در مقابل مقرر گرفته اند. پدر باخنده رضایت آمیزی

فوت زلمی پامخ مدهند



حالا که پرسیدید پس بخوانید

کریمه اسودي از خوشحال مینه و مهستی سروش محصل طب کابل :

س : چرا بعضی هنرمندان در مورد یک هنرمند دیگر ابراز نظر خصمانه میکند ؟

ج : اینکه چرا خصمانه ، عقل منجم قد ندان زیرا این عمل ناجوانی است ، اما اگر ابراز نظر مسولانه و آگاهانه و وارد باشد ، نهی سعادت انتقاد شونده ؛ سلما نزار و فریبا نزار محصلان طب کابل :

س : چرا دختر فلم فرار د یگر د فلم ها کار نمیکنند ؟

ج : بیچاره از فلم ها خود را فراری ساخت و قرار د رمنز ل مصرف کار های یک که بانواست .

حبیب الله سر برسد ۰۸ ویرایسی ولایت سنگان :

س : خبر شدیم که احمد ولی و هنگامه عروسی کردند ، بعد آجد اشندند فعله کجایند همی دارند ؟

ج : عروسی کردند ، توبه نمودند . از هم جدا شدند ، و فعلا یکی در شرق د یگری در غرب (هند - المان فدرال) به زنده همی هنری شان ادامه میدهند . کسی هم نبود تا بین شان اصلاح کند چه مردمان بی انصافی !

نجلاسروش از شهر مزار شریف :

س : چرا بعضی از هنرمندان در تلویزیون یک آهنگ را د بار لبسنگ مینمایند .

ج : به خاطریکه برای بار سوم کاملاً آماده همی داشته باشند !

عبد البصیر مایین و ولید میرزاده از شهر مولاعلی :

س : خبر شدیم دست دخترک حاجی کامران شکسته و بلسترمی باشد چرا ؟

ج : زیرا از پدر مهربان دارد .

برای بیگانه نمیخواند و نیازی به بیگانه ندارد ، هنرمند مابه مردم خود ، هنر نمایی میکند و هنر خود را در خدمت مردمش قرار میدهد ، هنرمند مافاتحانه در عرصه هنر جهانی میتازد و با هویت میخواند نه بی هویت و بی فرهنگ ، هنرمند ما و جوانان ما با شکل و شمایل افغانی به استواری به پیش میروند و هرگز به فرهنگ تحمیلی و بیگانه نمیچسبند ، هنرمندان ما ، آواز خوانان ما در سطح جهانی تبارز کرده اند ، اما با هنر اصیل ، نه چون آن جوان که هنر را به عاریت گرفته و به بیگانه میخواند . نباید اجازه داد که عده بی انگشت شمار ، محیط دانشگاه و مکتب را تبدیل به محل نمایش مود لباس مسخ شده ، تری نمایند ، نیشود جوانان ما خود بیتکر و سازنده لباس موزون به خود باشند و لباس هایی را که اصالت دارد و ز خود شان است به نمایش بگذارند ؟ نباید تلویزیون همچنان مسایل فرهنگی را در حاشیه بگذارد و با زهم نمایش فلم های مبتذل را ادامه بدهد .

سازمان های اجتماعی میتواند در زمینه نقش سازنده تری ایفا کند و از بی تفاوتی د ر این زمینه فارغ گردند . اگر این بی تفاوتی ها و اتحادی هم در سطح مقامات مسوول از بین نرود این مشکل همچنان باقی خواهد ماند و لازم است تدابیری در سطح عالی اتخاذ گردد .

این بدان مفهوم نیست که دروازه های کشور به روی خارج بسته شود و هر بدیده را منحیت عامل بیگانه رد کنیم

نفر ۰۰۰ بتلون های غشاد ، کرتی های کوچک ، نکاتی به شکل شوالیه ها ، بوت ها همچو جموس ، موها تاج خروسی و ...

د ر این بدیده ها جی دستاوردی - نهفته است که فرهنگش بنامیم . یک نکته آشکار است که فرهنگ بیگانه ، با همه ترند ها و لطفن باز های عاملانش ، نمیتواند در جامعه ما پایه و اساسی داشته باشد ، فرهنگ بدون زیر بنا ، چیز بیست یاد رهوا ، فرهنگ فیبر و وارداتی خسروی آب است ، بون است وزن ندارد و هرگز جامعه ، آن را جذب نمیکند ، ولی هرچ و مچ فرهنگی قا در خواهد بود زبان های جدی را به فرهنگ ما وارد کند ، نباید اجازه داد که تن نیمه عریان و برهنه تن فروشان را به عنوان فرهنگ جازد ، نباید حرکات ناشیانه را هنر گفت ، نباید بی قید و بندی را آزادی گفت ، نباید وابسته گی را زیر پوشش فرهنگ و دموکراسی جازد ، ذهن جوانان را مغشوش ساخت و به آنان بی تفاوتی را تزریق کرد .

فرهنگ هویت ملی و بزرگترین حافظ ملت ها د برابر هجوم عوامل بیگانه است . هویت هنرمند د فرهنگش متجلی میگردد ، شخصیت هنرمند نمیتواند از شخصیت مردمش جدا باشد ، هنر ، هنرمندان مانمیتوانند در قالب فرهنگ و یا تمدن فرس برروز کند ، هنرمند ما در قالب و هیئت افغانی تظاهر میکند . هرگز هنرمند

سازیم ، از جهان متحدن عقب افتاده ایم و فاقد (فرهنگ امروزی) خواهیم بود - اضافه کرد :

د ر ملک ما کسی قدر خواننده و ورقا د پیکورا نمیداند و برای شان موقع نمید - هند اما همین هنرمندان وقتی به خارج میروند و آهنگ های خود را اجرا میکنند ، اصلاحی فکر نمیکند که افغان استند ، همه فکر میکنند که خارجی استند .

از تعریف فرهنگ و تمدن میگدریم ، معناییست مکرر ، آغاز سخن ما این است که آیا فرهنگ امروزی به مفهوم تمدن جهانی میتواند وجود داشته باشد ؟ هر فرهنگی باید داری - پایه های اجتماعی باشد .

بررسی پیش می آید که این فرهنگ - فرهنگ کشورهای استیلا گر - چی طور میتواند در جامعه و کشوری که پایگله نداشته باشد ، نفوذ کند ؟ به باور من بایست قشری وجود داشته باشد که حامی این فرهنگ بیگانه بوده و کاریکاتور فرهنگ د یگران میتواند د وجود آن ها تجسم یابد . همین قشر نتوانند است که به کمک عوامل دیگر ، میتواند بر افراد به ویژه جوانان نا آگاه و بی خبر اثر - هنگ مارا چیزی به عنوان ((فرهنگ نو)) بدهد . آن ها را خالی و میان تهس بسازد . دوستدار مایکل جکسن ها ، بیگانه از خود همی خبر از پیشینه و فرهنگ خویش ، انسان های سطحی ، انسان های فرهنگ ستیز ، مزدور صفت و مطیع امیر

کلیسای سحر

سحر و جادو

سحر که شست و قمر
از ع بس
تنظیم کننده نوریه صبا

احساس کردم که ترکس حالا متعلق به من است . شب شد . وقتی میخواستم بخوابم به اتاقم آمدم ، آن جا خاموشی بود . يك خاموشی مطلق و من از این سکوت لذت میبردم زیرا میخواستم تنها در خیال ترکس باشم . در بستر افتادم ، بستم آرامش هر شب را نداشتم . از این پهلو به آن پهلو افتادم . هر بار که نگاهم به نقطه یی دوخته میشد آرام آرام تارهای خیال مرا چهره گندمی و جذاب ترکس نوازش میداد . در فرجام خوابم بود . چنان خواب خوشی که ندانستم چس گونه صبح شد و صبح نیز خیلی سرحال و عادی راهی دفتر شدم . و اما شب ها . . . برای خیال دیدار ترکس بی تاب میبودم لیب

رسیدم و داخل حویلی شدم . خواب هریم با لبخندی گفتم : مبارک باشد ، سرانجام ه خانوا . ده ترکس راضی شد و لفظ دادند . . . لبخندی زدم و به اتاقم رفتم . هنوز لباس را عوض نکرده بودم ، یک همسه اعضای خانوادۀ مان به اتاقم ریختند و تیریکی دادند و یک ه یک قصه خواستگاری را آغاز کردند . من خوب شحال بودم ه زیرا ترکس را دوست داشتم او دختر جذاب و مقبول بود . موهای سیاه و درشتی داشت . چندین بار که او را دیده بودم ه سرش را به زیر افکنده بود او مرا مشتاقست و از اقوام ما بود ه گاهی همدیگر را در بعضی محافل دیده بودیم ، ولی با من هیچگاهی حرف نزده بود ، اما با آن هم دوستش داشتم . یک باره

او آرام و سر به زیر بود ه اهسته آهسته حرف میزد . نگاه های خسته اش به گوشه و کنار اتاق میغلطید و در آنجا لحظاتی لحظه هایی آرامش پیدا میکرد باز آهی میکشید و حر فهایش را میگفت حرفها بیکیه هیچ با هم ربطی نداشتند . ولی هرچه بود من کوشش کردم که بدانم چسی میگوید يك روز کوتاه زمستانی بود آن روز این قصه آغاز شد ه قصه یی که گفتنش در دست و ناگفتنش رنجسی ، آن روزیکه آسمان خاکستری ابرهای سیاه و بزرگی را در برداشت باد سردی میوزید و سرما ، تنم را می آزر د شتاب داشتم و میخواستم از سردی هرچه زود تر بگریزم و به خانه پناه ببرم ه همینکه نزدیک دروازه خانه

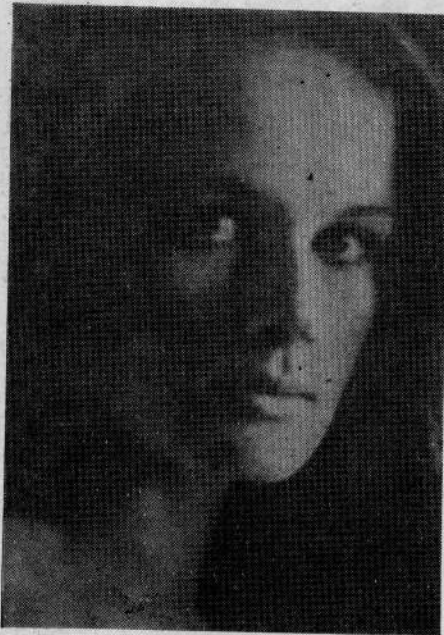
پنجره مایستادم و به آسان تهره و قار
 میدیدم و میدانستم در پس پرده ستاره
 کان شیخ و شا دپنهان بودند . هلا
 نگونه که نرگس جذاب من برای من
 پنهان بود . و من حق دیدارش را
 نداشتم ، دردی در دلم چنگه زد و -
 آهسته روی بستم نشستم و صدای
 نرگس را میشنیدم ، صدای او را که
 برای دیدارش ناقرار بودم . اما حق
 دیدارش را نداشتم .

سر انجام محفل شیرینی خوری ما
 را به راه انداختند و من و نرگس هر دو
 مانند چله های آزاد در بهار
 عشقان پروبال میگذردیم و به آیند
 خوشتریم چی تصور سبز و تازه پس
 داشتیم . آیند ، مادر خیال ما سراسر بهار
 بود . ما هر دو شادمانه گام برمیدادیم
 شتم و آرزو میکردیم که همه ما را ببینند
 و از خوشبختی خود لذت ببریم .
 هر روز که میگذشت و نرگس را -
 بیشتر از پیش دوست میداشتم و بارها
 برایش میگفتم که دوست دارم ()
 و او میخندید و میگفت : یعنی بیشتر
 از دیروز و کمتر از فردا .

نرگس طبع شاعرانه داشت و شعر
 میگفت و از زنده گی نامه شاعران و -
 قهرمانان برایم قصه ها میکرد . از شهر
 های باستانی و از قصه هایی که در آن
 جا گذشته یکایک برایم میگفت و شعر
 های مولانا و حافظ و سعدی را -
 میخواند و همیشه میگفت طبیعت را
 دوست دارم .

هنوز به یادم است آن شامی که
 بارانی تند میبارید و ما به سوی خانه
 شان میرفتیم و باران آن چنان تند
 بود که سر و صورت ما را میبست . من
 از سردی میلرزیدم و خیلی هوا
 سرد بود و دستش را به دستم گرفتم
 دستانش گرم بود و با تعجب پرسیدم
 نرگس درین هوای سرد تو خنک
 نخورده ای ؟ باله خندی گفت :
 وقتی هر گرمی و سردی طبیعت را
 با چشم و خیال عشق به طبیعت ببینی
 هیچگاهی سرد نخواهی شد .
 او شعر میگفت و قصه ها مینوشت
 من شعرهای او را به یاد دارم .
 شعرهای درد آلود او را و وحشی

مهر سیدم چرا همیشه درد و غم
 در ذهن توست ؟
 هیچ نمیگفت و شاید او درد را
 دوست داشت . و من هیچگاهی از
 یاد او دور نمیشتم .
 خیالهایی که او داشت محالاً یکایک
 در ذهن من جان میگرفتند و صدای
 او در گوشم زمزمه دارند و هر شام را
 به شب و شب را به صبح مهربانم .
 آری ! نامزدی مامدتی ز مادی -
 طول نکشید و ما بایک نکاح ساده هر -
 وسی کردیم و به زنده گی تازه پس
 پا گذاشتیم . من و نرگس با پدر و -



مادرم یکجا زنده گی میکردیم . خیلی
 دیگرگونی در هانواده ما آمده بود .
 نرگس غذاهای لذیذی میپخت و خانه
 ها را با مناظر مقبول به شکل دیگری
 در آورده بود و من احساس میکردم -
 خوشبختم و خوشبخت ترین مرد ...
 همه او را دوست میداشتم و ماها
 گذشت و ما صاحب پسری به زبانی
 گل نرگس شدیم .
 نرگس من زینت محیط و فامیل ما
 بود . من با قدم نیک او صاحب همه
 چیز شدم و در محیط کارم آسود میبود
 دم معافم کافی بود و هر چه سزی
 میل داشتم میخریدم . و حتی تعداد

دوستانم زیاد میشدند . دیگر خودم
 را میان دوستانی که بهر بگویم
 دشمنانم بودند نمی دیدم و همیشه
 شان در روزهای رخصتی به خانه ما
 می آمدند . محل تفریح آنها خانه
 ما بود و شامها یکی پس از دیگری
 مهر میدادند و شبها با موتری که
 داشتیم همه آن ها را به خانه های
 شان میبردیم یک شب باز هم -
 دشمنان دوست تمام راه خانه ها -
 یشان رسانیدیم و خودم دوباره به
 خانه آمدم . دیدم نرگس بیمار است ،
 وای چشم عواطف و انسانی مرا غم
 بولداری بسته بود . بی آن که توجه
 کنم به روی بستم انهدم و به خواب
 خوش فرو رفتم و آنشب خیلی خواب
 نوشیده بودم ولی گناه شراب نبود .
 گناه پول های حرام من بود ، که مانع
 نوازش من به نرگس شد . روز هاش
 آمدند و رنگ نرگس را زرد میکردند و
 میفرستند هر روز که میگفت من نرگس
 لاف تر میشد .

نیدانستم که این آغاز به بخشی
 من است و به بخشی بزرگی که
 بر سر راهم پهن شده ، دیگر کویلهایی
 در نرگس پدید آمده ، او کم حوصله شده
 بود از آمدن مهمانان زیاد و غم
 میشد ، اما منک همه چیز را میباید -
 نسیم بارها بهانه میکردم و او را زسر
 پشت و لگه میانداختم و روی صورتش
 آثار ضرب های من به رنگهای اسی
 و باسنی نقش میبسته و گل نرگس
 هر روز پژمرده تر میشد و آهی بر لب
 نس آورد .

به مصلحهای دوستانم میرفتم و گاهی
 نیمه شب ها به خانه میرسیدم و وحشی
 میدیدم ، بهدار میبوید و هیچ نظیر
 سید ، کجا بودم فقط سلام میداد
 و در بسترش میخوابید و من زوجه
 خواب میرفتم و نیدانستم تاچی وقت
 شب بهدار میماند و آیا خواب
 داشت یا نه ...
 در آن روزها با دختری به نام
 " سیم " آشنا شدم که بهر ارقام
 را با او میگذرانیدم و وقتی با او
 لطفاً ورق بگردانید

خدا حافظی میکردم همیشه بلفش
 پول به وی میدادم و او را نزدیک -
 خانه شان پیاده میکردم و خود
 به خانه برمیکشتم این تفریبا -
 عادت شده بود که با سیم روزها را
 بگذرانم و شبها با دوستان
 شراب بنوشم و ناوقت شب به خانه
 بیایم و پولهایم را که از راه غیر مشروع
 پیدا میکردم نمیدانستم چی گوئیم
 مصرف میشوند .
 مدتی دیگر گذشت و نرگس زاهد
 تر ضعیف و زرد شده بود . وقتی
 نزد داکتر معرفت هیچ چیزی نس -
 گت از درد هایش با من حرف نزن
 روزی از او پرسیدم :
 بیماریت را تشخیص نکرده اند ؟
 خندید و گفت :
 میگویند بیماری جز بیست و قابل
 تشویش نیست .
 باز هم با دوستانم به عیش و نوش
 پرداختم وقتی صبح به خانه آمدم
 نرگس قهرا لود در یک گوشه اتاق -
 نشسته بود و سلام هم نداد پرسیدم :
 حالت چی طور است ؟
 از جایش برخاست و گفت :
 کاش این بیماری در مان ناپذیر
 باشد تا بمیرم !
 مگر از زنده گی سیر شده ای ؟
 آهی کشید و گفت :
 زنده گی ... اگر با این همه درد
 و رنج باشد تو بگو مگر مرگ بهتر
 نیست ؟
 با آن که میدانستم مقصدش از -
 درد و رنج چیست و ولی با بسی
 تفاوتی گفتم :
 چی کنم که رنج و دردت نباشد
 پیش داکتر میرمت و دروا میخرم
 دیگر چی کنم ؟
 با آهستگی گفت :
 دیگر دروا نمیخورم ... سپس خا -
 موش شد و چشمش را به گوشه پیس
 دوخت بعد شمرده و شمرده گفت :
 جسم بی روح برده است و منتها
 من مرده متحرک هستم ...
 با صدای بلند گفتم :
 پس است و گهپای فلس خوشم

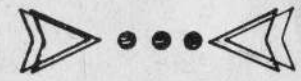
نمی آید .
 او به چشمانم خیره شد . دور چشما -
 نش سیاهی درشتی حلقه زده بود .
 لرزید و چنان لرزید که حتی لب
 هایش را باز کرد میخواست چیزی بگوید
 ولی نگفت اشک دور چشمش حلقه ز دو
 رو برگشتاند از پس شیشه به کوچه
 نگاه کرد . دستانش با لرزشی دستگیره
 را چرخاند . دستانش را به گوشه
 از پنجره تکیه داد . دیدم دست
 او زرد بود و خشک و گویی روی -
 استخوان های دستش پوست بود
 و پس .
 مدتی گذشت و سرانجام او به
 شفاخانه بستر شد .
 نستم روز و شب هر کجا که دلم میخواست
 ست برنج و گوجه نرگس هیچگاهی
 مسامع آزادی من نگذاشت ولی حالا
 با خاطر آرام به مبل دلم رفتم و میکردم
 یک روز سیمایم گفتم :
 مادرم میخواهد ترابینند ... قرار
 گذاشتم کیسه فردا با او به خانه
 شان بروم با او به خانه شان رفتم .
 مادرش زن جوانی بود که پنجابی
 زرد رنگی بر تن داشت در نخستین
 دیدار و مادر نرگس پیش چشمم
 شد . مادر او یک فرشته بود که از
 صورتش نور میبارید و همیشه عبادت
 و طاعت خدا را میکرد .
 مادر سیمایم در آن در میگذشت
 و در پایان هر صحبتش قهقهه
 میخندید منم با او یکجا میخندیدم
 تا شام آن جا بودم و شامگاه تاریک
 آن جا را ترک گفتم . همینگونه به
 خانه آنها میرفتم و شبها را در آن
 جا به صبح میسرانیدم و به نرگس میگفتم
 مصروفتم زیاد است نمی توانم هر
 عصر به دیدارت بیایم .
 و یک روز من و سیمایم گردش رفتیم
 بودیم و برادر نرگس سر راه ما سبزه
 شد نمیدانستم چی بگویم فقط همینقدر
 به سیمایم گفتم که :
 برادر خانم نرگس است . برادر
 نرگس با من جنگ کرد و هرچه دشنام
 داد چیزی نگفتم هر چند مشت و لگد
 به صورتم کوفت دستم را بلند کرده
 نتوانستم دور ما را مردم احاطه کردند
 و مرا از جنگا لش رها کردند و خودم را

با شتاب به اتاق نرگس رسانیدم او روی
 بسترش افتیده بود . صدا کردم نرگس
 او خواب بود دوباره صدا زدم نرگس
 جان چشم کشود دستم را روی پیشانی
 نهش گذاشتم تب داشت دستش
 را روی دستم گذاشت و آهسته دستم
 را به کنار کشید و گفت :
 یک چیزی را میخواهم بهرسم اجازه
 مینوی ؟
 گفتم :
 هان بهوس ...
 میخواهم بفهمم چرا از ما دل سرد
 شدی من چی گناهی را مرتکب شده ام
 برایم بگو ... به خاطر طفلت به سر
 طفلت سوگند میدهم بگو فقط -
 میخواهم راست بگویم ... تا بفهمم که
 من چی بد کردم .
 بیخی گوش را گرفت و هایل های
 گریه .
 فقط گفتم :
 نرگس گریه نکن .
 ولی نرگس بیمار گریه میکرد تا وقتی
 که نزدش بودم گریه میکردم . هنگامی که از
 شفاخانه برآمدم مراسم خودم را به
 خانه سیمایم رسانیدم سیمایم
 در آن وقت با نگرانی از او -
 پرسیدم :
 ای سیمایم اخبار داد که یا با
 من عروسی کن و یا به مقامات مشغول
 از تو شکایت میکنم ...
 افزود : هر دو راه را برای
 روشن کردم تا فردا صبح باید
 من اطلاع بدهی .
 خسته تر از هر وقت دیگر از خانه
 شدم و شب بود همه جا تاریک بود
 صدای سکهای و لگد بگوشم میرسید
 و از اطرافم میترسیدم . کوچه بسوی
 بدی میداد و ولی ستاره گان همه
 روشن بودند و در آسمان صاف شادی
 میکردند با شتاب کلید را به دروازه
 چرخانیدم و وارد دهلز شدم . مادر
 و پسر در خواب بودند روی پسر را
 بوسیدم و صورتش را در آینه دیدم و
 پریشان و خاکزده بودم تصویر من
 و نرگس که به دستان خودش رسامی
 شده بود و رویه رویم قرار داشت
 من و نرگس لبخندی روی لب داشتیم
 لبخندی که حالا باید به جایش تخم

گریه میکاشتم .
 آن شب هم صبح شد و صبح نرگس
 از همه اعمالم آگاه شد . من در برابر
 پرسشهای او خاموش بودم و اما ...
 در برابر پرسشهای سیمایم
 گفتم توانستم که بعد از این از -
 نرگس جدا شده ام .
 نرگس بیمار بود و در بسترش می
 سوخت من در آنشب با لباس سیاه
 دامادی با سیمایم عروسی کردم و در
 خانه مادرش مسکن گزین شدم .
 خاموشانه پای عقد هم نشستم و شب
 عروسی ما گذشت یک ماه گذشت و
 سیمایم فهمید که من و نرگس از هم جدا
 شده ام آن روز سیمایم و مادرش با
 من سرد عوا را گرفتند و من به حرفهای
 آن دو گوش میدادم .
 مدت یک هفته گذشت و من از نرگس
 اطلاعی نداشتم . دلم میخواست او
 را ببینم ...
 از خانه برآمدم ابتدا به خانه
 پدرم رفتم . پدرم نسبت به من
 نداد و دلم درد داشت در آشنا
 می که به دستان خودم به شاکشتم
 و به طرف شفاخانه رفتم .
 در آنجا شتابان پرسیدم :
 ای سیمایم نرگس چه خبر است ؟
 پام ای سیمایم سوخت . سرو صورتش
 در بیان از زمین پاشیده پاشیده شده بود
 و از هر چیزی فهمیدم که یک چشم
 را از دست داده ام و صورتش کمره
 و زشت شده است . سیمایم مادرش
 و همه اعضای فامیلم به دیدن من آمدند -
 ند ولی جرات نداشتم از کسی بپر -
 سم .
 نرگس چی حال دارد ؟
 وقتی حالم بهتر شد از شفاخانه
 رخصت شدم . به خانه سیمایم رفتم
 و مادرم به خانه خودش بود میخوا -
 ستم مادرم با من بروده ولی او نرفت
 و حتی بدون خدا حافظی به سوی
 خانه اش رفت .
 هنوز حال خوب نبود و در خانه
 روی بسترم درد میکشیدم و رنج میکردم
 و هر روز به یاد نرگس بودم . هوای -
 دیدار نرگس مرا سوی شفاخانه کشانید
 میخواستم با او حرفهای دلم را بگویم

به او بگویم که :
 نرگس حالا سوگندم مده من بدون
 سوگند به تو همه واقعتاها را میگویم
 دلم لرزید آیا جزایات این را داشتم
 که به آن فرشته بزرگ این همه بی
 بند و یاری هاپرا بگویم ؟ آیا میتوا -
 نستم به او بگویم که او را فراموش کرده
 با یک زن بدنام و هرزه عروسی کرده ام ؟
 دلم از آن مزه و آیا با چی چشم
 به نرگس نگاه کنم ؟ این که یک چشم را
 از دست داده بودم و از صورت زلفم
 مشرعبدم ولی هرچه بود و دیدار
 و عیادت نرگس را میخواستم وقتی به
 دهلز شفاخانه رسیدم و پاهایم
 منگنیدم . حالا مترجم نبود که مرا آسوده
 به جایم برساند و غی در دلم
 چنگ زد . دلم میشد بگریم و خودم
 را به پاهای نرگس ببندم آن ربه او بگویم
 نرگس خوب من ! حالا همه چیزم
 را از دست داده ام سیمایم دیگر -
 گون شده او فقط پول مرا میخواست
 دیگر حزن و ناله بهانه میکرد و پر -
 خاش میزدند او حتی دیگر به صورتش
 نمیبیند . و از من میگریه و به خانه
 نمی آید .
 نرگس ترین زن جهان بودی و -
 به دامان یک شیطان پناه
 گرفتی من مومنین بگذار پیش پای
 تو بمیرم .
 داخل اتاق نرگس شدم یک باره -
 چشم به بستر او افتادم دیدم که
 زن دیگری مانند او زرد و لاغر به
 خواب رفته است . لرزیدم و دلم را -
 تسکین دادم و در دل گفتم شاید حال
 نرگس بهتر بوده و از شفاخانه مرخص
 شده باشد .
 ولی فکری در مغزم خطور کرد
 نزد داکتر معالجش رفتم ...
 وقتی داکتر به صورتش خیره شد
 مرا نشناخت و خودم را معرفی کردم
 با تعجب به من نگرست و از وضع -
 چشم پرسید و حادثه آن روز را
 تشریح کرد .
 با صدای غم آلودی گفتم :
 چی بدبختی بزرگی من هر بار
 که بستر نرگس را میبینم حرفهای او
 به یادم می آید و واقعا زن فهمیده -
 بی بود و خوب زنده گی سرتان باشد

مانتوانستم نرگس را نجات دهم -
 بیماری او خیلی خطرناک و پیشرفته
 بود . او سرطان بود و تداوی او
 در هیچ جایی نمیشد . به من چی
 امری داغید ؟
 احساس کردم ریخته و پاشیده
 شدم و در تمام وجودم درد بزرگی
 راه گشود . سرم چرخید . تلخی
 در گلویم پیدا شد و به دیوار تکیه
 زدم و دست دیوارها را میخواست
 ولی دیوارهای آن محل از من میگریه
 بختند . و دستم به چیزی نرسید
 تا به آن تکیه کنم و روی دهلز افتادم
 وقتی به هوش آمدم و باز هم هر
 گوشه و کنار نرگس بیمار را می دیدم
 از آن جا که گل نرگس من پیر شده
 و زنده گی را پذیرفته بود و دور
 شدم .
 راهروهای جاده پر از ازده حمام
 بود و کسی نمیدانست که من چی
 غص را میکشم به خانه مادرم رفتم ...
 روی بستر نرگس خالی بود ههای -
 های گریستم و مادرم به صورتم نگاه
 نکرد . وقتی پرسیدم :
 مادر واقعتا دارد که نرگس مرده
 است ؟
 اشک دور چشم مادرم حلقه زده
 با گوشه چادرش اشکهایش را پاک
 کرد و آهی کشید ...
 خواهرم و پسر را آورد او را از -
 بغلش گرفتم او نیز تب داشت .
 احساس کردم و پسر نیز مومنین با
 شتاب سرو صورتش را بوسیدم و پاهایم
 پیش را بوسیدم و به مادرم گفتم او را
 به داکتر ببر و هرچه زود تر او را به
 داکتر ببر .
 خانه خالی بود شام میشد هر
 لحظه دلم میخواست تا بر مزار -
 نرگس بروم و ولی میترسیدم که چی
 طور به خاک او نگاه کنم ...
 به چهره شاد او که روی دیوار -
 نصب شده بود دیدم هر دو لب
 خندی بر لب داشتم و یک لبخند
 کوتاه بغضی در گلویم بود و
 دلم هوای گریه داشتم



لومړی فصل

د پال وینسون اثر
د ستاک نار

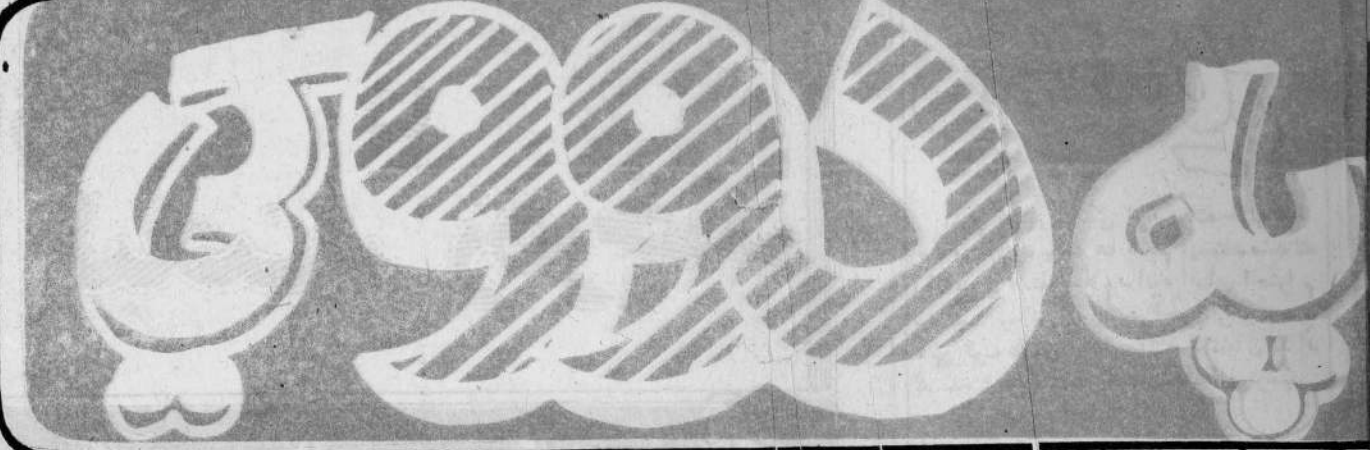


واقعیت کې . هغه سره مخ کوس احساس موجود و . دې مین و او دقې مینې ده ته د اجراء ورکړي وه .
د الان په پای کې د نیکه د وخت د ساعت د عقربو وینکی اواز هغه یواځې اواز و چې جوړه مینتیا یې له مینعه پر له . د جیفرې د پاره د اکا د سرنوشت د مارش په شان وه چې دې یې د یوه حتمی کېد وینکی کار خواته بیوو .
هغه خپل وروړي کړ او په د الان کې یې یو گام واخیست . په د الان کې پرته قالی بند و وه خود فریاد تختو د فز فز اواز پورته شو . جیفرې ودرید ه د پیر زیات په فضا شو او یو وخت شتاکه فضا ورسره پیدا شو . دې په قهر وه . د دې د پاره چې دې پایا د مور له خوښی نه تیر شوي ویاوله همدې کېسه یې د پیر احتیاط کاوه چې د خه ش اواز پورته نه شی .
د ه همد اکا روکړ او هغه بل وړه ته یې بحان ورساوه خو خولې یې پر وچولې وو او را کوزیدې .
دا د ایلزي د خوښی ورو او قفل شوي هم نه و . دې هېجانی شو . په ده کې یې شعوانی احساسات را وپاریدل او د فضا او عصیانیت معای یې و نیسو . لاس یې دوره په قفل کې بند . بیا یې فز و نیو خود اعمل دوره تر شا د ښکلی نجلې دارامه سا اېستلو دا وید وید .
هیچ ش یې وانه ویدل . ایا ده له هغې نه دا انتظار لرود چې ده دوره تر شا یې بحان دوه قات نیولوي او کله چې ده ور خلاص کړي وي د ده په غېږ کې یې بحان وروښو نیولوي وي . دې چې له هر کورچس اواز نه هم پارید ه خپله سایې وید پوله او د قفل

د سنگری وړخ راوه او وړی د ورسره ټپل واهه چې امله یو یاد وه انچه خلاص شو . یې سببه او انې پار ورتنه پیدا شو . خو د پیر ودریدنه پار بر یالی شو او کله یې چه د ایلزي ارامه سا اېستل چه د ورته فز نیولې وه واورید ه . ده سره د احساس را پید ا شو چه اوس نو زنگه او اسمان هم نه شی کولای چه دې بېرته شاتگه ته مجبور کړي او خپلی کوزی ته یې بوزي . کله چه د ه دې تیاره کوته کېس گام اخیست . لر زده . هغه وخت یې چه ورو بېرته پورې کړ او د هغه بستر خواته چه په تیاره کېس یې لیدي هم نه شو او هغه ښکلی موجود چه دې نه شه د هغې سره د یو معای کېد ولیونس وه پکېس پرته وه . بحیر شو . خو خپل جرات ته حیران او هک پک پاتی شو . هغه نجلې چه د ده وه . هغه نجلې چه پې پري گران وه او د ده لیدي جرات نه هم باید د پاره شو وي .
کوم احساس چې د ه ته په دغه شیبه کې د پیر حیاتی کار د اجراء کولو په درشل کې پیدا شو . ده ته بیخي نوي او د ده د پیر الیتوب خرگند وي . د ده په رگونو کسې د سوزید و احساس را پید ا شو . داسې احساس چې پخوا یې هېڅکله له ایلزي سره د یو ایتوب په حال کې نه وه لیدلې . دا ټول د پیر عجیبه فوندي ښکاریدل . دلته ایلزه په درانده خوب وید ه . د ده په خیالونو کې لاهووه . دې لاتراوسه پورې هم له خپل عمل نه بېنیهانه نه و . کله به یې بدن تود او کله به سرد شو . ایلزه د ده د اجاب بیوال هم د ده و .
خو بیا هم د خوشیو له پاره د ه ونه شوي کولای چې وړاندې لار ش . په اند امونو

لر زه را گڼه شوه . د هغې د سا اېستلو اواز لکه شراب د ده په رگونو کې ټپید ه . لاس یې وراوړ د کړ او د پیر پوست او لاس شیان یې تر لاسه شوه چې پر خوکې باندي پراته وو . دا د ایلزي کالی وو .
د جیفرې موه به کوزې پوه شو باندي ولگیدي او د پیر ترې را پورته شوي تا به وېلی چې په یو د پیر مقدس معای باندي لگیدلې وي .
د پاره لاسونه یې یو له بل سره کلک نیولې وه او هغه شوندي یې جو د ایلزي د شونو د پاره ترې وي یو بریل باندي اېښی وي . وو ورو د بسترې خواته وروښو دې شو . دا عمل ترخو چې د هغې خنک ته ونه رسېد . ونه درید ه . ښکته . په بستر یې سترگې خښ کړې . اوس یې چې سترگې له تیاري سره آشنا شوي وې . هغه یې ولیدله .
ایلزه له موضوع هېڅ خبره نه وه او دې دلته درانگه له امله سخت لر زده . ایلزي پر شا پرته وه . د خوب نازک کمپس یې له لوڅو او کمرنگه اوز ونه لیدلې و . د بحوانی له خوند نه د کور لککو تپو باندي یې تک سپین سپینه بند چه سپیدلې و . سر یې لکه موج داره طلا یې تاج په واورین البت اېښودل شوي وه چه د پیر وینا ښوونډی ونه یې کېاېسول .
د هغې نصابې او ننوتې سترگې خوب پتی کړې وي . دموم په شان پانه یې د وړښمین جمال په شان برې را خواره وه . نوس اوسري شوندي یې لر فوندي سره بېرته وي . د مخ پوست یې کمرنگی فوندي ښکارید ه .
یو کورچس اواز لکه لاس یې برسپینه باندي پروت و او جیفرې د هغه له لید ورسره د پیر زیات په لر زه شو . وروسته یې بیا خپل سرد هغې د سپین خواته ښکته کړ او د هغې د لاس سپینوالی یې پر خپلو شونو و ښکل کړ .

د هغې زړه وړ وینکی بوي د هغه ماقزوت لکه د همدید وینکی اور لیس ورننوتی . ایلزي دغه ښکلول سره له دې چې د پیر ورو احساس کړ ه . په اند امونو یې وو ورو ایلزه رافله . و خوشیده او سترگې یې رالوتی کړې .
د پیر را وپښه شوله . دا په درانده خوب وید ه وه . کله یې چې خپل مین ولید چې په تیاره کې ولاړ دي شوندي یې لیدل شوي .
د پیر شیبې له پاره یې سببه او انې پار نجلې ته وړید ا شو . لاس یې له خپلې سپینې ته لیرې او د هغه خواته یې ورو اړ و کړ .
هغې په کراره وویل : ((جیفرې زما گرانه جیفرې ولی ؟))
د موضوع په غطن پوهیدلې وه خولاندر اوسه پورې هم د پاره شوي نه وه . جیفرې چې د احوال ولید ه . نو د پیر محرک کوي تر شا ښوولاندي په بستر باندي د هغې تر شنگ کېښاست او د هغې لاس یې خپلو ته یو شونو ته ورو پورته کړ .
په فز ناستی اوازی ورته وویل : ((زه ناچارم چې راشم . زما گرانې نه یې شوي کولای چې پاته شم . زما گرانې زما په کور کې ستا لوبږ نی شه د ه اوما — ما د دې د پاره چې له تاسره واوسم ونه شوي کولای چې وید ه شم . زه))
هغې کوم عکس العمل ورو نه ښوده او نه یې بحان ترینه فوندي کړ . دا د پیر شیبې د پاره د مینې او تندي په دریا پ کېښی لاهو شوه او خواب یې وروته شوي کړې . خوبه د پیر شحات سره پر دغه حالت بریالی شوه .
د هغې شوندي له موسکا پکې شوي . هغه خپه نه وه . ښم کله چې داسې ا عتراف له خپل مین نه واورې هغه کولای شوی ؟



هغې وویل : ((جیفرې . خوته با پید نه وي رافلی . ستامور . . .)) د هغه په سترگو کې یې اعتدالی او جسطبه له وراپه علید ه .
ایلزي د هغې له دې موضوع سره خه کار . ته پرما گرانه یې . مونږ کوز ده . کړې او واده به هم وکړ و . ته په ما پورې اړه لري . اوزه
د جیفرې اواز بیا بند فوندي شو او . نوری زغم ونه شو کله چې جیفرې هغه په وحشتناکه توگه په خپله فز کې و نیوله سایې بنده بنده کیند له اورد جیفرې لوبی او ترې شوندي د هغې پر خوله باندي کېښیول شوي . وروسته بیا جیفرې د هغې پر لوڅو اوز و باندي د ښکلولو طوفان جوړ کړ .
جیفرې چې نه پوهید ه خه کوي بحان یې د هغې تر خنک غوږ بحار کړ او بیا یې دا په خپله فز کې په د پیر جرئت سره ښکته و نیوله او تر هغې پورې یې دا ښنگه نیولې وه چې دې هم د هغې دنیم اواز لکه بدن د ریز وید و په مقابل کې د نیما یې کوزو تر شا حالت ته ورسید .
هغه په د پیر ښخز سره وویل :
((ایلزي — زما گرانې (اوه . زما گرانې — زما گرانې))
د جیفرې د لوبی مینې د تندي ما هولو د پاره کلمې یواځې یې نه وي . هغې د جیفرې له منلونه انکارونکې او تر خنک یې کرار و پرتله . اخرد اد جیفرې وه . کله چې جیفرې خپل لاس د هغې تترت وراوړ د کړ هغې هغه ونه ویل او د هغه د فزې تنده یې مات کړ ه . جیفرې د دې تر خنک پروت و او دای ښکلوه .
هغه وویل : ((ایلزي . ته خبه نه یې))
هغې لر د اعتراض په توگه ا ه وایسته ا د ا ه لوبه

هتلر

روزي هتلر به يكي از ديوانه خانه ها رفت . تمام ديوانه ها منظم ايستاده شدند و ياد دادن هتلر سلام داده اداي احترام كردند . زماني كه به نفر آخري رسيد همچ گونه عكس العملی از خود نشان داد كه سخت باهت قهر هتلر شده از او پرسيد :
 چرا اداي احترام نكردي ؟
 نفرمذكور يا خونسرد ي گفت :
 ببخشيد ، من ديوانه نيستم ، نرس استم
 ارسالى : عابده رابع بكاش

تحليلی

ازيك حقوقدان ان ايرلند پرسيدند :
 بزرگترين خرابي در دنيا داشتن
 چيست ؟ او جواب داد :
 داشتن دو خنجر .

درد ماه

مرد مستي نيمه شب از ميخانه بيرون آمد . اتفاقاً باران شد يدي باريد . و آب بسياري در سطح جاده جمع شده بود و بعد از باران هوا صاف شده و مگر ماه در آب افتاده بود .
 مست ، همينكه چشمش به عكس ماه افتاد ، همانجا نشست و شروع كرد به گريه كردن . رهگذري بالاي سرش آمد و پرسيد :
 - آقا چرا گريه ميكنيد ؟
 مست ، عكس ماه را نشان داد و پرسيد :
 - اين چيست ؟
 رهگذر گفت :
 - معلوم است ، اين ماه است .
 گريه مست شد يد تر شد و گفت :
 - من ميدانم كه ماه است ، اما شما به من بگوييد كه در اين وقت شب من در آسمان چه ميكنم ؟
 ارسالى : زوليانا نصيري

ببخند زبختند

با عيبات مامور

مامور و كرتي و كلاهم نبود
 اي امر اگر نخوردي نان و نمك
 مگر شام بود خرج پناهام نبود
 والله زرفسي است نگاهام نبود
 باوصف همه بختگي ام خام شدم
 هر چند شريك رشوت بود رئيس
 اي كرتي كهنه ام فداي تو شوم
 تا سال دگر اگر بمانسي به برم
 در مسلك مكر و خدغه ناكام شدم
 او صادق و من بندي و بدنام شدم
 تريان رفاقت و وفاي تو شوم
 والله ره قسم كه خاك باي تو شوم
 فاروق از خيرخانه



تخرق نظر، محظا سرالو،



طرح ادبی

عزیزم، به یاد تو اشک از چشمانم
سرازیر میشود زیرا درد دوری تو که
دوای تمام درد های من و مرهم همه
زخم های من بودی آرام میدهد.
باشنیدن نام تو وجودم به لرزه درمیاید
زیرا به یاد آن روزها میانتم که من و تو از هم
جدایی نداشتیم. اگر یک روز ترا نمی
دیدم چند سال بی تو می شدم. اما انسوس
و صد انسوس که تقدیر، ترا از من جدا کرده
است و تا بد جدا کرده است.
آه، عزیز من
ای گوشه.

نوشت: نیلاب حکیم

علت آن که ما هیها عاشق نمیشوند
این است که پسران شکست، وسیله بی
برای خود کشی ندارند.
نمیدانم آدم های دور وقتی در آینه
ننگه میکند، کدام روی خود را میبینند
ارسالی: بلقیس آزاده

طالع بد

چند جهانگرد ماجراجوی امریکایی با
هسران خود به اکتشافات جنگل های
افریقا رفته بودند. شب هنگام گوریسل
بزرگی آمد و خانم یکی از آن ها را زد و دید
و برد. بقیه آمدند به جادو و شروع
کردند به دل داری و تسلائی اولی
جهانگرد بی زن تیره کان با خود زنزه
میکرد.
ای سستی جانم - ای سستی جانم
تا حایی که پادم می آید و مطالعه کرده ام
این نژاد مخصوص گوریل، زن های راکه
میدزدند فردا صبح زنده و سلامت
پس می آورند.

به عزیزش بلقیس هوتکی

ترکیب هلری رئی:
به نظریک متخصص، رقصهای مدرن
ترکیبست از رقصهای سنتی افریقا و
حرکات یک خانم سائیز ۴۶ که میخواهد
بیوهن سائیز ۴۰ را برتن کند.

درساعت دری

بنافلی جنت گل خان که مضمون در ی
را درس می داد برای شاگردانش وظیفه
داد که برای فردا هر کس چند جمله
یاد بگیرد و در صنف برای دیگران بگوید.
در این میان کریم الله که خود را لایق
لایق می تراشید تصمیم گرفت که کلمه های
زیاد یاد بگیرد.

به همین تصمیم از مکتب بیرون شد و
در راه پشت کلمه ها سرگردان بود. د و
بچه را دید که با هم جنگ می کردند. یکی
برای دیگری می گفت برو که می زنت.
کریم الله یاد گرفت که: برو که می زنت.
پیشتر رفت دید که دو بچه قصه فلم را می
کنند یکی می گفت:

این را از د رمند ریاد گرفته ام.
کریم الله این جمله را هم بخاطر سپرد.
کسی دیگری پیشرفت یک زن و شوهر
به موتر بالامی شدند مرد برای زینش گفت:
بفرمایید حق اولیت از خانم هاست.
کریم الله این جمله را یاد گرفته فردا به
صنف حاضر شد.
معلم بعد از آن که جمله های شاگردان
د دیگر را پرسید نزد کریم الله آمد و گفت:
بگو کریم توجه یاد گرفتی؟
کریم الله گفت:
برو که می زنت.
معلم خشمگین شده گفت:
احق، این همه ها را از کجا یاد گرفتی؟
کریم الله جواب داد:
از د رمند ریاد گرفته ام.
معلم که اعصابش خیلی خراب شده بود،
گفت:

پیش شو گوشه که برم اداره.
کریم الله گفت:
بفرمایید، حق اولیت از خانم
هاست.





برده باری ما

فهرست قبرگردان سروس شعری ما
 اموات زنده درگوردرآن سواری ما
 با آن سفر جو جبراست همچون عذاب
 قبراست
 ماند به جان سوردن زآن تاقراری ما
 گویند به زنیسپاه سرآن ناپب کلنسر
 راکت عقب فتاده بنگر زلاری ما
 ازسیستم پسندیدم درسی جوگوسفند هم
 باری بیما به موتر بین برده باری ما
 مانشین پس کجاوه درنیمه ره شود گل
 صداندلش نساژد اگه ززاری ما
 ای دامی تمدن وحشت بیما و بنگر
 درحمله بردرسی اختیاری ما

دوست دارم

بهار را دوست دارم بخاطر شگونی
 های رنگین و پروانه های سبکبالش
 شب را دوست دارم بخاطر سکوت
 بی پایانش
 ماه را دوست دارم بخاطر زیبایی
 بیکرانش
 و بالاخره ت را دوست دارم
 بدون اینکه بدانم چرا؟



دهقان و کبک

ست کرد : آقا لطفاً مرا آزاد کنید . به
 پای شکسته من رحم کنید . بر علاوه من
 مرفایی نیستم بلکه یک برنده . بی آزار استم
 که همیشه به او امر بد رو یاد رخود گوش
 داده ام . بهین حتی بال های من هم از
 بال های مرفایی فرقی دارد . بر من رحم
 کنید و این بار مرا ببخشید . دهقان خنده
 بلندی کرد و گفت : شاید تمام چیزهایی که
 می گویی درست باشد اما من ترا همسرا
 همین دست . دزدان یعنی مرفایی ها
 اسیر کرده ام .

ارسانی حفظ الله سحر

دهقانی از دست مرفایی ها به تنگ
 آمده بود . پنجاره چند بار به زمین خود
 تخم باشید ولی مرفایی ها تخم ها را سی
 خوردند . دهقان مجبور شد باز تخم
 بپاشد ولی این بار برای گرفتاری
 مرفایی های دزد ، دامی نهاد و به این
 ترتیب یک عده زیادی از مرفایی ها را اسیر
 کرد .
 در بین این مرفایی ها یکی نیز اسیر
 شده بود . کبک که برای رهایی خود بسیار
 دست و پا زد و پایش نیز شکسته بود . وقتی
 دهقان مرفایی ها را می گرفت و نوبت به
 کبک رسید ، کبک با میجز و بالاحاج در خوا-



ترجمه : حمید خراسانی
مخاطب و هشتم از بلغاریا

کتاب بیرون رفتن از ایران

آلته گنیه های بیچاره هنوز هپانام های جدید خود طاعت نکرده اند .
 از همین جهت مجبورم تا سفان را با تکواری و با صدای بلند تر بر زبان بیاورم تا آن ها را متوجه سازم .
 همسایه هایم حالا فکر میکنند که بسه دنیا ی هنر پا گذاشته ام و تجارت با این مرصه را آغاز کرده ام .
 با چنین تصور آنها همه روزه از من در مورد هپانامی که در مورد این یا آن هپانام هستند پرسش های مافوقیه می کنند .
 در این مورد روزی با یکی از دوستانم در یک قهوه خانه دزد دل کردم . او هم دل پری داشت هنوز حرف من تمام نشده بود که او هم عقده دل خود را کشف کرد .
 بقیه در صفحه (۱۷)

دارند ؟ آیا مالیات بر عایدات پرداخته اند ؟
 او را فهماندم که نه بهر مغرورم و نه کتاب و نه هم چپس و اصلا رستوران چی که حتی دکان یا غرفه هم ندارم . دهلیز هاشیز خانه هسا لوی و اتانق خواب را هم برایش نشان دادم . تا متعقن شود ه که از رستوران مغرور شریهر ه کتاب و چپس چی که حتی از وسایل و موبیل رستوران هم حرفی در میان نمیباشد .
 مامور مالیات رفت ه اما یک هفته بعد انخضار نامه های برای تصفیه مالیات پرداخت نشده در یافت داشتم .
 باید مبلغ هنگفتی را به خاطر مالیات رستورانتی که اصلا نداشتم میپرداختم یک ماه در شورای ناحیه بی سرگروه بودم تا تا به بسازم که یک کارمند علمی عادی هستم ه که هیچگونه رستوران یا دکانی ندارم . اصلا مقصبت نمیباشد سرانجام مامورین را قانع ساختم . اما نشانه بی های بلاک را نمیتوانستم قناعت بدهم . وقتی رستوران محله بسته میشد رنگ دروازه آپارتمان مرا میفروشد .
 به خاطر یک بوتل بهر و یک سیخ کباب با چشم گریبان هذ روز زاری میکردند . مدتی با ففردن دندان روی دندان خشم خود را فرو میخوردم ه اما سرانجام حوصله ام سر رفت . مجبور شدم نام گریه هایم را عوض کنم . خوب این کار اصلا مشکل نبود . حالا قصه نام در کشور ما موهوم است . نام شهر ها جاده ها بناها همه سات و هرا آن چه را که فکر کرده میتوانید ه همسر میدهند .
 من هم نام گریه هایم را براد وان ارگوری لاد براد رکه هرد و از غوغای محروم بلغاریا اند . " مترجم " ه گذاشتم .

وقتی اندام درست و پست شکل مسرا بنمید ه اصلا . خیال هم کرده نخواهد بود توانست ه که چی قدر آدم خوب شقلب ه خمر خواه و دل سوز هستم . همین غصلت بود که مرا واداشت تا دو گریه را به فرزند ی بپذیرم . وقتی آن ها را در کنار بلاک یافتیم هپچاره های صاحب گرسنه و سرگردان بودند . وقتی گریه ها راه خانه آوردیم ه اولاه شکم شان را سهر ساختم و سپس سراهای شان را غستم و خوب پاک کردم .
 یکی را " بهر و دیگرش را " کباب " نامیدم " بهر " و " کباب " بسیار شوخ و باز بگوش بودند . گاه پرده ها را میدیدند ه زمانی کاغذ دیواری را میخراشیدند و یا هم پرنده کی پنجه های خود را روی چرم کوچ از مایش میکردند .
 ظالها ضرورت میافتاد تا بلند صدا بزنم :
 بهر (. . .) کباب (. . .)

میدا بود که دیوارهای آپارتمان های مگروین چی قدر ناز کند و از روی این دیوارها هم میتوان همه چیز را شنید و از احوال خانه همسایه آگاه بود
 یک روز همسایه چپ بانگاه حمله گرانسه و صدای توطئه گرانه ربه من کرده گفتم :
 - تصمیم بسیار هافلانه گرفته ای (. . .)
 در غیر آن کی از معاش دولت به نان و لوب و به مال و ملک رسیده میتوانی ؟
 با تعجب به سوش نگرستم ه اما او چشمکی زد داخل آپارتمان خود شد و در ب را بست .
 چند روز بعد ه رنگ دروازه بلند شد مامور اداره مالیات بود .
 - خبر داده اند که رستوران بهر ه کباب و چپس باز کرده اند . آیا جواز نامه



نکاح خط، که د معافیت کارت

ته پورته کړي چې په دې وخت کې
نوموړي ته له بوجي څخه د خپل پلار
او مور د واده نکاح خط ورته راوويست
د نکاح خط په ليدلو سره د جلب او
گروپ څخه پرته خو تللو
وځنډل خون يروز د گروپ
او اخستلو نيتي ته متوجه
شو. که گوزي چې په رښتيا هم
نکاح خط پنهلسي کاله پخوا د نوموړي
هنگ د مور او پلار د واده په وخت کې
توتيب شوي دي. د دغه معتبر سند
په ښکاره کولو سره همون خپله خوارلي
کلتی ثابت کړه او بيرته يې اسناد به
بوجي کې بڼاي پر بڼاي کړل. کله يې
چې د اسناد و بوجي اڼي ته پورته
کوله. نوزما به زړه کې راتير شول: -
هسي نه چې دغه نکاح خط د نورو تقلي
کارتونو په څير تقلي او ساخته گي وي.
هنگه چې تقلي نن سبا د ژوند د ټولو
چارو واگي په لاس کې لري.

- * د پلوی په لاره کې يې د ديوال خوا ته
- * له ولي څخه بوجي را کښته کړه او بڼاي يې
- * د بڼي لاسونه وزيړه گوته د تلدي خولسي
- * پاکي کړي او پرڅه پرڅه يې په همکډه
- * وڅخولي. کله يې چې د بوجي
- * خلاصه کړه. نو لومړي يې ورته
- * راښکاره کړه. خو چا ورسره نه
- * دغه دنگ همون دي
- * بڼاي يې له بوجي
- * هغه کارت راوويست چې په اترو ټولگي کې
- * يې دده د برحالي شاهدي ورکوله.
- * خود ا هم ورسره ونه منل شو. روسي يې
- * خواستعلامونه او نورو ډول ډول کارتونه
- * هم له بوجي راوويستل خو چاته د منلو
- * وړ نه وو. هنگه چې دده قد او قواره يو
- * خوارلي کښه هلك ته نه بلکې يو دوه
- * وشت کڼ همون ته پاتې کيده. نيز دي
- * چې د جلب او احضار گروپ يې مو تر



خان او که بل شوک تيرايستل



کلونه کلونه پخوا هغه وخت چې زه -
ماشوم وو. نوله خپلو لويانو او مشرانو
څخه يې اوږد لي روچي که چيرته
په لاره کې شوک څه شي پيدا کړي
نو بيا دي دري حمله په لور غز ووايي
چې: داسې دچادي. که به دي
دري غز ولو د شي خاوند پيدا نه شو.
د نوموړي تن له پاره حق حلال او -
خپل اوياور معني گټه اخستل يې روا
کښي.
خوهغه وخت داسې راياد پزي لکه
د خوب ليدل چې موز ماشومانو به
څه شي په لاره کې وموند او د هغه
خاوند به موهم ترڅنگ ولاړه. نوموړي
په موندلي شي په بڼه لاس کې ونيسو او
بيا به مو ورو له مخه سره دري حمله
وييل چې: داسې دچادي. له
هغې وروسته به مو د شي خاوند ته به
غز پد لوسترو کتل او شي به مو به
جيب کې اچاوه.
د اد ماشوموالي د نا پوهي.
نا خبري او ساده گي خبره وه. خوراشه
پاڼي په (٦٨) څرنگه.

د سیخ له خولی خورل

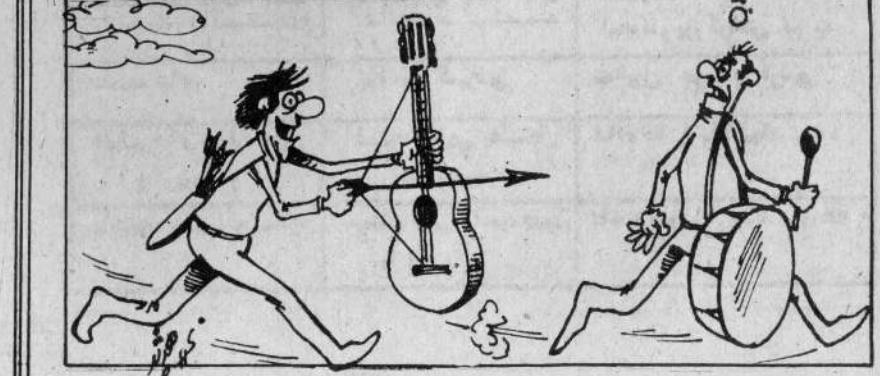
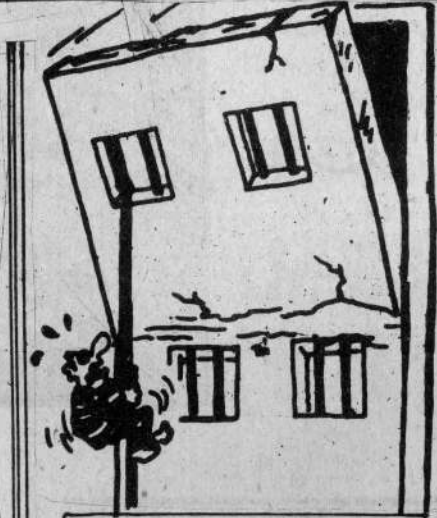
هر وخت به چې ورسره مخامخ شوم او د روزگار په باب به می ورغنی وپوښتل نورته ویل به می چې :
 - څه وکړو د سیخ له خولی می خورو
 - که نور روزگار مو ترڅی دی
 - لنډه دا چې د جاندا د به خوله کسی
 د زوی به لځای سیخ راشین شوی و
 بلکه چې د سیخ له خولی خورل پس

د خبروتکیه کلام گرچیدلی و . کلونه کلونه تیر شول . جاندا د تقاعد وکس خود سیخ له خولی خوراک به ما و نه پوهیدم .
 یوه ورځ وروسته له تقاعد څخه کورته د پوښتی له باره ورغلی م . خو دا لعل می له رغبر څخه وروسته د - سیخ له خولی خوراک باندی شخوند و نه راهه .
 زما کجکاوې نوره هم زیاته شوه او - ورغنی وی پوښتل :
 یاره جاندا ده (تاخو به پور وخت د سیخ له خولی خور له خواوس می د سیخ له خولی نه خوری . . . که زه څپه کیزی نوزه د سیخ له خولی خوراک به ما نارینه پوری نه پوهیدلی .

* جاندا د زمانه دی پوښتی سره لږ
 * موښکی شواووسی ویل :
 * - هغه وخت چې موز د سیخ له خولی
 * خور له نوزه به کپونی مغازه کسی
 * ما مورم . خواوس می ته هر ویلی چې
 * تقاعد می کړی دی او به کورناست
 * پم
 * اوبیای د خبرونه لری به دی -
 * وپوهولم چې په څه ډول می د سیخ
 * له خولی خور له
 * اوس نو که له تاسوسره هم د دی -
 * خبری د پوهید و سوداوی . لوهر لعل
 * چې له کپونی مغازی څخه دا ډول و -
 * بوجی اخلی پو لعل هغه له نظره
 * تیره کړی . که بوجی سوری وه نو بی
 * له شکه به د جاندا د سیخ له
 * خولی خور ل درته به ثبوت ورسیږی

څیرنه او پلټنه مجلس

د هیواد په ختیځو سیموکی د ساز او سرود محفل ته مجلس وایس . نوله همدی کیله سازیان ارسند رغاړی - مجلسیان بولی . خو به عینوا د اړوکی د سطرینج د لوبو اوله د وستانو سره د تیلغونی مرکو ترسره کولته اد اری مجلس ویل کیږی .
 اوس نو خوښه د لوستونکو ده چی به هر ډول مانا ورغنی اخلی . بلکه چی پورته د وه تعریفونه لاتراوسه به هیڅ مجلس کی هم ترغور او څیرنی لاندی نه دی نیول شوی .



د ماشومانو څیرنی

- پنی که د عقل له ارادی وروسی .
 - لوسری د نابودی کدی ته بیای .
 - زه یوه توتیه پسته اوس هم وکوڅونه ده . خو گوزاری له فولادی خنجر څخه هم کلک او زبور دی .
 - لاسونه اوز ده به دی . خوښه چی ناروا کارونو ته اوز ده شی .
 - که فوز ونه نه وای نو ښوونکو به په ښوونځیوکی د تېلو زده کوونکو پوزه تاووله .

د ځیرنی څیرنی

د اشپز برس او انرد بنجاره هنی ته څیرورکوی چی د فونیس اوترکاري پخولو د پگ د ۱۳۶۹ کال په تعییناتوکی له تشکیل څخه وغورچید ارتقاعد پیسی وکړ .
 دغه متقاعد د پگ چی د اشپز خانی به تاخچه کی خاوری او د وړی وړاندکی برتی وی د خپل تقاعد په باب داسی څرگند ونی وکړی :
 که څه هم د پخولو وس او توان می له لاسه نه دی ورکړی . خوله هنیسی ورغی چی د مسلخ رسمی فونیه کیلو (۷۵۰) افغانیو ته پورته شوه . زه د - خپل تقاعد په لټه کی شم .

Runner's World

YOGA BOOK II

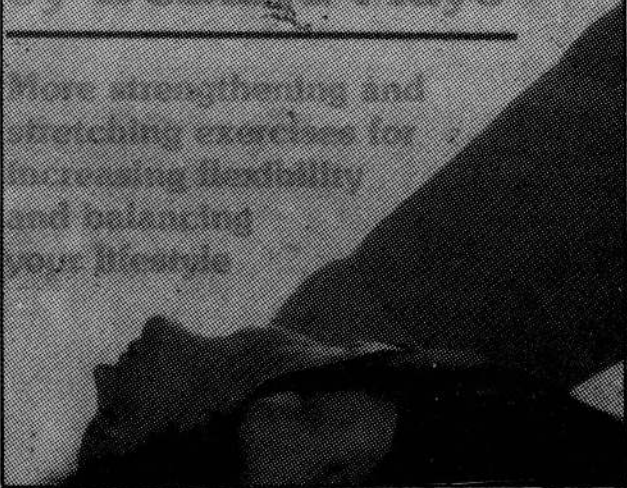
by DeBraga Mayo

More strengthening and stretching exercises for increasing flexibility and balancing your lifestyle



تجوید سنا

باعضله های تان آشنا شوید



عضله ها	سرگروه	وظیفه
عضله های قطنی و عجزی	در میان عضله های زیاد قسمت زیرین پشت	بدن را از حالت انحنا پسا خمیده کن و به حالت راسته بلنه میکند و برای ست دهن درست بدن خیلی اهمیت دارد
ماهیچه های چار سر	قسمت چپس ناحیه طوی ساق	ساق را در قسمت زانو بسط میدهد
عضله های لیزی و عضله راقعه شانگ	فاصله بین تپه های شانگ	حمایت شانگ ها کک در پیز گرفتن خوب
عضله های	چنانچین گردن	مسئول حرکات گردن
عضله های نوزنق (چار پهلوی)	قسمت بالای پشت و گردن	شانگ ها را بالا میگذارد
ماهیچه های سه سر	چنانچ قطنی ناحیه طوی پا زد	ناحیه طوی را بسط میدهد

حله های متوازن نشاندهنده -
 بدن سالم و خوب است . اجرای منظم
 تمرینات یوگا در حفظ عضله های
 محکم و در خور انحنا کمک خواهد
 کرد و در درک این که عضله ها در کجا
 موقعیت دارند و چس میکنند و در
 اجرای هرچه بهتر هر تمرین یوگا، عطا
 را ماری خواهد رساند . جدول ذیل
 عطا را با موقعیت وظیفه عده عضلا -
 تسی که معمولاً مورد استفاده قرار
 میگیرند آشنا خواهد ساخت . از
 این جدول منیحت بهترین سردستی
 و همیشه کی استفاده کنید .

عضله ها از لحاظ وظیفه پس
 به شکل زوج های مخالف قرار
 دارند . گرهه این شکل عطا
 مخلق ثربه نظر آید و ولی آن را چنگ

سهولت میتوان توضیح کرد .
جدول بیشتر مراجعه میکنم :
به زوج ماهیچه های دو سر
ماهیچه های سه سر نگاه کنید
طوریکه ببینید ماهیچه های دو سر
در ناحیه جبهی بخش طوی بازوه آن
ها را خم میکنه در حالیکه ماهیچه
های سه سرکه در جناح عقبی موقعیت
دارند بسط میدهند . به گونه مثال :
رابطه بین ماهیچه های چار سره
و بی های زیرزانو را در نظر بگیرید .
همین همین پر نسبت در این جا نیز
صدق میکند . ماهیچه های چار سر
در قسمت جبهی ناحیه طوی ساق
ساق را در ناحیه زانو خم میسازد .
پر نسبت زوج های مخالف عضله
بی برای تعین کننده یوگا کاملاً روشن
است . پیوز های یوگا در حدود پا را .
متر های این پر نسبت به خاطر
افزایش هرچه بیشتر قابلیت انقباض
یک گروه عضلی را افزایش میدهد
در حالیکه گروه مخالف را از طریق
انقباض دوامدار تقویت میکند . کش
دادن ماهیچه های سه سر به نوبه
خود ماهیچه های دو سر را قوی تر
خواهد ساخت . کش دادن بی -
های زیرزانو ماهیچه های چار سره
را تقویت خواهد نمود .

۳

تغذیه یوگا

فصل ششم

عمل توازن

یوگا به شش آموزاند تا بدن تانرا
به عنوان یک تحفه گرانها محترم
بشمارید و مسؤولیت مواظبت آنرا به شما
خاطر نشان میسازد . از نقطه نظر -
دورنمای کاملاً میخانیکی بدن انسان
را به عنوان یک ماشین کاملاً محاسن در
نظر بگیرید . برای این که این ماشین
به صورت درست فعالیت نماید ، اجز -
ای آن بایست قوی و نیرومند باشند .
هیچ ماشینی بدون حفظ و مراقبت به
صورت کامل و درست به فعالیت خود
ادامه داده نمیتواند . آیا میگذارد
موتران بدون گاز یا تیل باشد ؟ خوب
همین همین پر نسبت در قسمت بدن نیز
صدق میکند .
شما بایست شش ماده غذای را که
لازمه حیات است برای بدن تان تهیه

کنید و این ها عبارتند از :
کاربوهایدریت ها ، شحمیات ،
پروتین ها ، ویتامین ها ، مواد معدنی
و آب . گرچه طبیعت برای هر ماده -
غذایی وظایف مشخص تعیین کرده
است ، ولی آن ها به خاطر تضمین
فعالیت سالم بدن ، مشترکاً عمل میکنند
در یوگا ، بهترین راه برای به دست
آوردن مواد لازمه غذای ، گرفتن
استقیم آن از مواد غذایی که میخورید ،
میباشد . رژیم غذایی کاملاً متوازن را
بر مبنای اندازه های مجاز مواد غذا یی
روزانه تمام این مواد تعقیب کنید .
(عمل توازن) با القیای تغذیه خوب
افزای میباید .

کاربوهایدریت ها : مقدار بیشتر
کاربوهایدریت ها نسبت به هر ماده
دیگر حیاتی است از رژیم متوسط غذایی
حجرات جلدی و جهاز غذایی فعالیت
مینمایند .
ولوا این که شحمیات از جمله مواد
لازمه رژیم غذایی شمرده میشود . -
عقلانه است تا نوع شحمی را که مصرف
میکنید ، زیر نظر داشته باشید . -
شحمیات را میتوان به دو کت گوری تقسیم
کرد : مشبوع و غیر مشبوع .
شحمیات مشبوع به استثنای روغن
ناریال و خرما ، از منابع حیوانی به
دست می آید و به علت غلبه هایدرو -
جنیشن در درجه حرارت اتاق سخت
باقی میماند . مثالهای خوب شحمیات
مشبوع عبارتند از : مارگرن ، مسکه
چربی خوک و روغن های جامد دیگر .
شحمیات غیر مشبوع عبارتند از روغن
گل آفتاب پرست ، کجد و جوار و غیره .
شحمیات غیر مشبوع در تغذیه
سالم از جمله انتخاب های معیبه و
مشخص شمرده میشود . شحمیات -
مشبوع منحبث ذخیره در بدن متراکم
میشود . مقدار بیش از حد شحمیات
مشبوع میتواند موجب جاتی بیش از حد ،
پطی شدن عمل هضم ، بند شدن -
شریان ها و بلند رفتن سطح کولسترول
میگردد . خلاص آن ، شواهد نشان
میدهد که شحمیات غیر مشبوع ، ذخایر
کولسترول را پارچه پارچه میسازد و -
ذخایر شحمی اضافی را از بدن میبرد .
طبق نظر متخصصین ، تخمیناً در صد
مواد کالوری روزانه را که میگیرید ، باید
شامل شحمیات غیر مشبوع باشد .

عضله ها	موقعیت	وظیفه
عضله های بطنی	قسمت جبهی و جناح بخش وسط	جدار بطنی راه ر جریان تیرین محافظت میکند
ماهیچه های دو سر	جناح جبهی قسمه طوی بازو	قسمت طوی بازو را خم میکند
عضله های سه سره بی	فامه ها را میبنداند	بازو ها را بلند میکند و بسط میدهد
عضله های کاشترک نی ساق	جناح عقبی قسمه سفلی (تیره ساق پا)	کری را بلند میکند
عضله های سر بیسی	سر	فصل را با بسط میدهد
بی های زیرزانو	جناح عقبی قسمه طوی ساق	ساق را در قسمت ساق خم میسازد
عضله های لاتی زبوس و ورسی	جناح عقبی قسمه طوی قسمت دست زیر بازوها	ماهیچه های دو سر را قوی چریان حرکات کشی کرده کند میکند
عضله های سه ری	ساق	بازو ها را راه ر جریان حرکات فشاری بسط میدهد

بقیه در شماره آینده

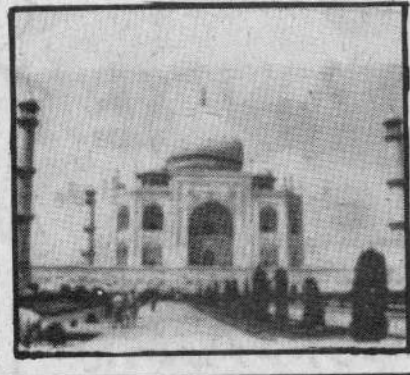
بخش اول صفحه ۲۳

سال شاه جهان در همان برج پاستور
اسیر ماند و فقط دختر و نوا داشت
جهان آرا به او خدمت می کرد و در
تمام مدت اسارت شاه جهان از پیسج
پاستور تاج محل را از فراز رود چناب
قضاها می کرد و چایی که محبوبش پستور
محل در مقبره آرامته با جواهر غسود
غفته بود.

پس از مرگ اورنگ زیب سلسله پستور
ها طی هفده سال از هم پامید و
حاشی که اکبر از مردم بدست آورده بود
در اثر ظلم جهانگیر و دلخوشی های
شاه جهان و تمصب دینی اورنگ زیب
از دست رفت.

به هر حال دیدا راز قلعه آگره
عظمت دوره بی را نشان می دهد که
علی الوفا تناقضات آن تاریخ هستند
به بخشی از تاریخ تمدن جهانی بدل
کرده است. خدمت شاه جهان در
عرصه بنای مهارت و بیاهمیت او راه
پای اکبر رساند. چه خوب گفته اند:
"فاید آن اراده که ساختن ماند
تاج محل را طرح کرد معظم تر و استوار
تر از اراده بزرگترین فاتحان جهان
بود. اگر زمانه قتل و هوش داشت
هرچه جز تاج محل بود بران می کرد
و برای تبار دل آدمی این گرانمایه
نشان شرافت انسان را بر جای می
نهاد."

با این اندیشه حوالی عصر پس از صرف
طعام چاهت در آگره و راه دهللی را
در پیش گرفتیم.



فرید و جاوید

در مسابقات بین المللی

(برنده مدال طلا در مسابقات بین المللی
تکواندو دهللی ۱۹۹۰)
لطفاً خود را به خواننده گان مجله
سپاون معرفی نمایید و بگویید که از چند
سال در دهللی اقامت دارید و مصروفیت
تان چیست؟

- اسم من ماهر رسولیت، ۱۹ سال
دارم و به ارتباط ماموریت پدرم در سفارت
کشور هم دهللی تقریباً از یک و نیم سال
به این سو در دهللی میباشم و فعلاً مصروف
گذشتن امتحانات کانکور صنف ۱۱ است.
در تعلیمی درس به چی نوع ورزش
علاقه مندی داشته‌اید؟

- تقریباً هر نوع ورزش را دوست دارم در
کابل نیز مشت زنی (بوکسنگ) و کاراته را -
تمرین میکردم اما از آن روزی که به قهرمانی
دو زمین در مسابقات بین المللی در راسیون
تکواندو دهللی که به تاریخ نعم و هم
اپریل ۱۹۹۰ برگزار شده بود در بازی های
قبل محصلی در گلوله اندازی و انداختن
دیسک به درجه اول نایل شدم.

میخواهم بپرسم که حرفت در مسابقه
قهرمانی تکواندو کی بود؟

- حرفم در آخرین دور مسابقات
حسن المری (H. Almerly) تیمه
سوریه بود دارنده کمر بند سیاه که در
چندین مسابقه بین المللی برنده مدالها
و القاب بوده است و نیز در هند از شهرت
زیادی برخوردار میباشند.

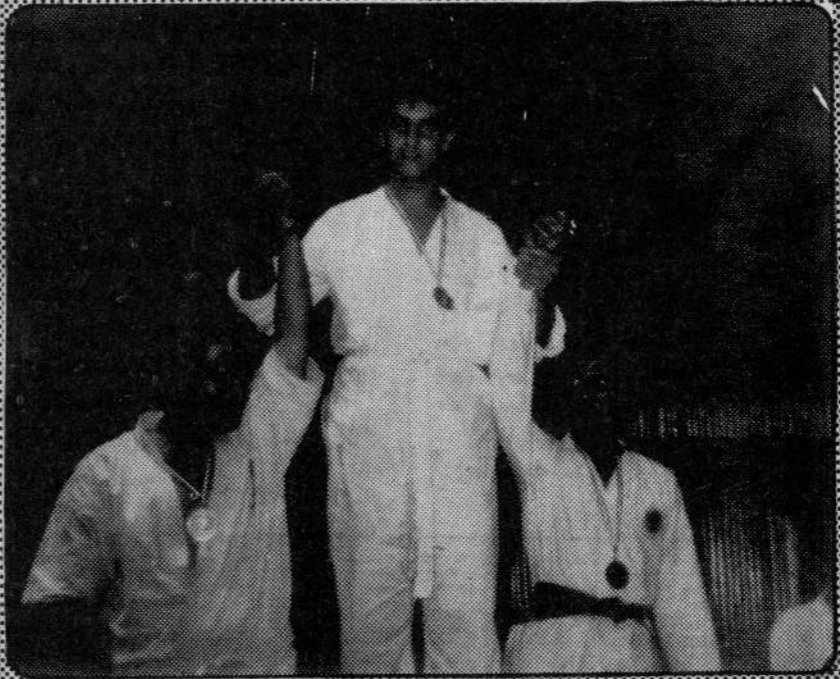
در مسابقات آینده برای کشورت چس
به دست خواهید آورد؟

- فعلاً از طرف پدر راسیون ازین دعوت
شده تا در مسابقات سطح پایین که به
زودی در ایالت اترپردیش هند برگزار
میکردند، اشتراک و نیم و لی هنوز من آمادگی
خود را نشان نداده‌ام و معتقدم هرگاه در
چنین مسابقات اشتراک و نیم از لقب و کمر بند
خود دفاع جدی نمایم.

نظر شما درباره تکواندو در افغانستان
چی طور است و چی پیشنهاد های بر ای
بهبود این ورزش برای هموطنان دارید؟

- تا حدی که برداشت شخصی خودم
ازین نوع بازی ها در کشور ماست، دپس
برگزار کردن این بازی ها و عدم اشتراک
در بازی های بین المللی به نفع ورزشکار

ما نیست برای این که با تخنیک های جدید
این ورزش آشنایی بیشتر صورت گیرد -
یالیمی چنین مسابقات در فواصل کمتر
اشتراک بیشتر در مسابقات بین المللی و برای
ورزشکاران جوان و کمر بند های استحقاقی
شان زود تر داده شوند تا موجب تشویق
ورزشکاران و انکشاف و معرفی بیشتر این
بازی ها گردد زیرا افغانها در این
نوع بازی ها استعدادی بهتر دارند.



کاراته و تکواندو در جاپان که در کتابت شهر
به راه انداخته میشد، اشتراک نموده
همیشه به مقام های خوبی رسیده اند -
چنانچه چه جاوید محتاط در مسابقات
کاراته، کتابت شهر توکیو در سال ۱۹۸۶ به
مقام اول رسیده، مدال طلا را در پانزده
نموده و برادرش در مسابقات کتابت شهر
توکیو در سال ۱۹۸۵ مدال برونز را بدست
آورده است.

در مسابقات اخیر که در شهر دهللی
به اشتراک ورزشکاران داخلی و خارجی مقیم
هند در آورنده بود، جاوید محتاط با
اشتراک خوش شایسته گی نشان داده با
تجاوز مهارت های تخنیکی این ورزش مقام
اول را با کسب مدال طلا حاصل کرد.

در ماه اپریل ۱۹۹۰ مسابقات سرتا -
سری تکواندو که در دهللی نو (مرکز کشور
هند) برگزار گردید، جاوید محتاط -
اشتراک نموده با کسب مقام اول در بین
ورزشکاران این رشته مدال طلا را به
دست آورد. وی با برادر رهی (فرید محتاط)
مدت شش سال را در مرکز کاراته جاپا
زیر نظر استادان مشهور کاراته چسون
(اوهارا اواسه کی) قهرمانان کاراته
جهان این ورزش را در هند آموخته اند.
این قهرمانان جهان هر کدام شش کمر بند
سیاه را دریافت کرده اند. جاوید محتاط
و فرید محتاط نیز کمر بند های سیاه تکواندو
و کاراته را از نزد این قهرمانان حاصل
کرده اند.
هر دو برادر در بیشتر مسابقات

جاوید: ورزشکاران افغانی باید در مسابقات سراسر جهان شرکت داشته باشند

شپه ولی...

کړي . د معمار حل له پاره هغه د شمسی نظام فلسفي تيوري طرحه کړه . هرشل وینود له چیري به هرشمسی نظام کې د ستوري مخصوص وزنونه به په پوره چټکتیا کې شې نو د لید لود سیمې یا ساحې محدودیت به په پیرزیت وي او په دې توگه به د شمسی توریوالی ثابت شې . هغه کال چې هرشل د خپلسو خپر نو پایله به په ډاگه کړه په دې کال کې (ادگارالن بو) خپله عشقي رساله د شمسی نظام په باب بشپړه کړه چې فته تکی یې دادي : ((د اشمس نظام نورخه نه دي . یوازي او یوازي داسې د یوا لونه چې د زرگونو روښانو جسمونو د یوه یو کید و په حال کې یوشان . معلومېږي . جوړ شوي دي)) .

د اولبرس په پارادکس کې داسې رافلی دي :

((که چیري د ستورو سلسله نه ځلاصید ونکې ده . د اسمان له لغو څخه به مونږ ته یوه ول یایوشان روښانی راورسیږي . دا به د هغه نوره خپس وي چې له گالاکسی (کهکشنان) څخه راغی . ځکه په دې سطح کې به داسې نقطه نه وي چې ستوري په پکې نه وي . په همدې بنسټ دا خبره د کولسو ده چې په داسې شرایطو کې د هغو ځلاگانو د توضیح کولو له پاره یوازنی

ممکن میتود چې د تلسکوپونو په واسطه به اوسنی وخت کې لیدل کېږي . دادي . چې د اسمان نه ښکاره کید ونکې یا نه لیدل کید ونکې سطح باید په پیر لیري واټن کې تصویرکړ و . دا هغه واټن دي چې د هغې په اړه دوکی هېڅ کومه وړانگه مونږ ته نه شي رارسیدلایي)) . د دغې خبري څخه د اولبرس هونیای ري به په ډاگه کېږي خوه به پوره ډول به د فوڅو ټکو هم بسنه نه کړي او خپلی خبري ته داسې دوام ورکوي : ((داسې څوک به پیدا نه شي چې په زغوره د دارنگه څرگند و او رکړیولو یو حقایقو څخه منکر شي . زه به پوره ساده توگه څرگندم مونږ د دغه قانع کوونکي دلیل کومه نخبه دمان سره نه لرو څو په دې مو باور راښی چې ایاداسی شي امکان لري)) .

راغی چې د اولبرس له خبري نه دوه مفاهیم ترلاسه کړو : د نورووستی چټکتیا او د ستورو عمر . دا موضوع به د ننږیو پیژند نو په رنای کې وڅیړ و . لومړي یې د انرژي له پلوه مطالعه کوه . د مادي منعنی مخصوص وزن به شمسی نظام کې داسې یوشی دي چې په یوه سانتي متر مکعب کې د هایدروجن د اتم د کتلوي وزن . سره مساوي دي . د انشتاین البرت له وخت څخه راوروسته مود کتلې . انرژي د موازنی په باب پوهه ترلاسه کړیده . که فرض کړو چې د ټول شمسی نظام ماده د راد یا سیون یا نور څیرولو وړ تیا لري . (ځکه چې د کتلې . انرژي د موازنی د موجودیت پر بنسټ ماده به

نور اوبړي) . په داسې حالاتو کې محاسبو ښودلی ده چې دا نور څیرونه به چارپوره پورتنگ اویو برابروي اود تود و څي درجه به یې د کلون ۲۰ درجې یا (د سانتي گراد ۲۵۳ درجې وي) . او په سم ډول د ویره اندازه تود و څه د ستورو د سطحې د تود و څي سره ورته والی نه لري . اوه عملی توگه د ویره تود و څه د (۶۰۰۰) کلون درجو په شاوخوا کې ده اویا په بل ډول د اود و څه (۱۰۰۰۰) ملیارده واري له هغې اندازه څخه ډیره ده چې امکان لري . اسمان د تل له پاره بری روښانه وچلیږي . په همدې ډول په شپه کې د اسمان د توریوالی یو دلیل څرگند شو او پري . بحث ترسره شو . خود ا موضوع مونږ ته څه به لاس نه را کوي اوحتی د هغو د لایلو په باب کم شواهد نه راښیږي ولی هغوي چې بخوا وړاندي شوي دي فلط دي .

اوس که مونږ دمان د نیوتنی شمسی نظام په سیمه کې چې نه تمامید ونکې خو ساکن دي . فرض کړو . ترهغه لحاظ چې پوهیږو نوره یوه حدی سره (په خلا کې په یوه ثانیه کې دري سوه زره کیلومتره) څیږي . هغه وړانگې چې باید د یوه ستوري څخه مونږ ته را ورسې . هرڅومره چې ستوري لیري وي . باید ډیرې کم شي . په شمسی نظام کې د مادي د مخصوص وزن په پوهید و سره داسې عقیده څرگند ولا ی شو .

آقای عضلات...

په ۲۲ صفحه

مردان مسلح مو فغانه مچنگه کوئې در هر دو فلم مانند یک حیوان مچنگه ه زرا او حرف دفاع و رهائش را از هر در می مباد .

ند وپس . او په هوج چوږ فکر نس کسد . و در زنده کی تنها به خودش انکار دارد و بالای خودش حساب . میکند . ان چه درین فلم برام خو . شاید است این است که من رول هر کول راکه ستون های معابد را از جا میکند زیرا این حرکت برام هم جذاب نیست کونن در فلم عاشق است ه عاشقی که در مرگ مشوقه اش میگردد . او در فلم بدین اشتباه نیست و نه سو پرمن است و قش مچنگه پیروز پیش قطعی نیست .

دایر کتر فلم په چار د فلهبر " در زمان آماده کی برای نمایش صحنه جدال من را با ده تن از جنگاوران

به نهایت دیده و در اخر ضمن صحبت خصوصی به من گفتم که ارزو دارم تا عضلات قویتر و بزرگتر گردد . من کاملاً متعجب بودم زیرا برای نخستین بار کسی برای من تمرینات را توصیه میکرد . برای من یعنی قهرمانی مطلق پرورش اندام .

من مجبوراً به سالون تمرینات هر گفتم و دو ماه روزانه ه ساعت تمرین میکردم و پروگرام غذایی مشخص داشتم تا ه کیلو وزن گرفتم انگاه کارگردان به من گفتم که درست همانی شده ام که اهدداغت .

بعد از کونن هارنولد در یک فلم رهسکی را قبول کرده و نقش منفی را

مردم عجیب، ایتان ها در اینجا زندگی میکردند تمام چیزها بکلی فرق داشته بلیندا برای یک دقیقه خاموش بود بعد از آن گفت:

الیزابت، درباره ایتان ها جصدانی الیزابت واقعه ای را که بروی گذشته بود برای دوستش تعریف کرد و وقتیکه تمام شد بلیندا گفت:

من ... من ایلترا نعمیده نی عنوانم باور کردن نیست، قبل از اینکه در این باره حرف دیگری بزنم بیا یک چیزی بنویسیم.

و تکیه بلیندا بر اینست منی را می بینم ناگهان توقف کرد و بزرگ بود که بپوش از دستش بیفتد.

آیا آن که در این اطلاع میدهد؟

من مطمئن هستم و تکیه داخل فاصدی بکشد و در دستش...

من فکر کنم آنرا در رویت دیده ای.

الیزابت گفتش غریبست بعد زد:

اگر چه در این همه وقت که من در آنجا و ترسناک هستند من یکس...

بداخل اتاق و یکس...

بودم و بخاطر میاورم که انرا در همین کج گذاشته بودم. این چه معنی می دهد؟

آیا بایان قصه را خودتان حدس زده میتوانید؟ بلیندا به اهستگی حرف میزد:

این فقط معنی میدهد که برای چند دقیقه گذشته و آینده باهم متلاقی شده اند. اینطور واقعات بعضی اوقات صورت میگیرد. اما بگذار برایت چیزی را که درباره ایتان ها شنیده ام بگویم...

قبل از اینکه من این کلبه را بخرم یک

زن بسیار بیور در قره در باره چیزهایی برام گفت که در یک شب اکتوبر دقیقه صده سال قبل از امروز اتفاق افتاده بود.

شش ششتر از آنروز ایتان ها از لندن به ایتان ها بودند. بخاطر صحنه خان ایتان بسیار آرام زنده می میکردند تا اینکه یک شب واقعه وحشتناک اتفاق افتاد و صبح روز بعد آنها تمام ایتانها در آنجا کشته و جسد دیگری در آنجا پیدا کردند. خان ایتان بعد از آنکه خواب زدند در سینه آن واقعه

بکلی تغییر کرد.

او چه دید؟ فلم...

خوب، من اینطوری...

در یک عالم اکتوبر یک سال بسیار عجیب به خانه ایتان ها رسیدم. ایستگاه کتری سرخ روشن میشد و بود و لباسش بسیار کوتاه بود که بشکل...

زنان او می رسید. موهاش کوتاه ترچی شده بود. سرمه و عجیب حرف میزد و لغاتی را که برای ایتان ها مفهومی نداشتم استعمال میکرد. او در خارج کلبه از یک وسیله نقلیه غیر اسباب با چراغهای خیلی روشن پیاده شده بود او گفت بود که همان بعد از جاش از لندن آمده است فاصله ای زیاد تر از صد میل او بود را از یک قطعه چوب سفید و کوچک گتوسط یک صندوق کوچک نقره بی آتش زده بود.

به حلقه فرم میبرد و آنرا از ذهن ویلی خود خارج میکرد ایتان ها قیمن داشتند که این زن از طرف شیطان آمده بود.

آتش شعله می کشید و نور سرخ رنگی چهره آنها را روشن نمود. در اطراف سکوت حکمفرما بود. الیزابت منتظر نبود. او میدانست که بلیندا چه میخواهد بگوید.

الیزابت... پلی. انها ترادید میروند!

(۸۰) خ نام

خان او

که بل شوک

اوس به رسمی دخترکی د پانخ. قاضی او باخبره سری د همان او د خلکس و د فولولو جل ول وگوره. دغه سری چی به بود رسمی اداره کی د فورومامور دی یو رخت بی له جا آوردن ویسی تردری سوه افغانیو پوری بیسی اغستل بیسه بدو ((رشوت)) کی نه حسابی اری شارنوال حق نه لری چی له دري سوه کمو افغانیو یاندی د پوه و په نسو د جا لاسونه ترشاوتری. نوله دفسی ((قانونی)) لاری شخه به گئی اغستو سره بی د فوروی د کولو په رخت کی له پوتن شخه له سهاره تر مازد پگوره پوری په وقور وقور کی دري دري سوه افغانی به دی د پول واخستی چی د تولواغستل شوو بیسو شمیر لسوزو افغانیو ته ورسید. د فورومامور ی مامور چی همان هیتکه ورته بدوی خور نه برنیس بیسه دغه د پول دلس گونوزو شخه چی دلس گونو ملبیو خاوند شو. خوسه بیای کی صداقت اوایانداری کی هخ چاته هم غاره نه زدی. سکه چی له قانون شخه وتلی از ناجایزه کاری سرتسه نه دی رسولی.

ها را با قبول خطر موفقاته اجرا میکنند.

فلم اخیر او "فازگر" است که با گروهی از افراد هریه مبارزه یک قاضی ناسری میبرد دازد و برای از بین بردن آن میکوشد. یکی از دایرکتوران میگردد:

ارتولد در مسیر رسیدن به مقام بهترین و عالیترین "تیزه" سینما هست و شاید او یک "بان وین" دیگر برای سینمای امریکا باشد.

او با "کن شریور برادر زاده" رئیس جمهور سابق امریکا (کنسلی) عروسی کرده و سالانه از دوها سه فلم افزونتر تهیه میکنند.

که فراموش کرده است که سینما بطور عام یک تظاهراتست و همیشه کارها را بسیار جدی تلقی میکند و با سیاست خود را مرتبط میداند.

دایرکت فلم کو ماندو درباره ارتولد میگوید:

بالعموم اشخاصیکه به ورزش پرورش اندام روی آورده اند از چابکی خودم برخوردار نیستند اما بر خلاف ارتولد در فلم کو ماندو مانند یک پلنگ با چابکی و ترس حرکت را انجام میدهند و گفته میتوانم که او همسطح یک کمر بند ساه کونگه فو است. و در ضمن او یگانه ستاره ایست که از خطرناک ترسیده و صحنه

اجرا میکنند. ده سال بعد از فلم "طاق و توانایی" فلم های کوبانده و قرار داد "مصرف شواریزنگر موفسکی در سطح رقیب درجه یک و با دو سه صحنی او ستلون است اوسی گوید:

"من و ستلون دودوست صحنی استیم هر دو یک وکیل مدافع داریم و ظالما در یک سالون درلوس انجلس تمرین میکنیم ما تصمیم داریم تا مشترکا فلمی را تهیه کنیم البته که فلم ان قدر مصرف گزاف را که به تنهایی در فلم کماندوی من و دو کس ستلونی مصرف شده است در بر نخواهد داشت. میباید او اینهاست

آیا

می توان از جنگال

انحطاط روانی

نجات یافت

چگونه در اندیشه خوشی امیدها کشت می شود؟

بهر من سایل روز سره
 بازم دودل می بودم
 باری وارد سوپر مارکتش
 شدم، در خریدن لوبیا و نخود
 د چهار تردید گریختم: به لوبیا
 دست بدم که خنطه آنرا در
 سبد خود اندازم، بعد بشهمان
 شدم و خنطه نخود را گرفتم
 و این وضع چند لحظه درام کرد
 و من از آن به شدت رنج بردم.
 دپوشن مرا به وضعی دچار
 ساخت که اگر کدام دوست زوفیق
 خود را امید بدم، گاهن در قهانه
 اس نشانه های ناآشنایی میدیدم،

گزارنده به دربی: غلام سخی اتر

دپوشن که معمولاً آن را
 انحطاط روانی میگویند، آن -
 طوری که ذهنیت ها بدپوشن
 است مفاهیم تلخ کامی، حرمان
 نمیدی و یا، همه روزهایی
 مترادفی اند که مفهوم دپوشن
 (Depression) را مبرسانند.
 دپوشن کلمه کوتاه هیست، ولی
 وقتی انسان در جنگال آن گیر
 می آید، در روانش نفوذ کرده
 و بر کرکتر و جایایش تا به تهریس
 منفی وارد مینماید، چنان
 می انگاری که انسانهای گرفتاره
 دپوشن خود را گناهکار، زسر
 فشار بزرگ دماغی و حتمی
 ((انسانهای مصلح شده)) فکر
 میکنند و در وجود آنان تمام
 خوشیها و امیدها ((کنش
 میشوند)) و متاه تیر و فکین
 میباشند. شگفت آوری است که
 خود آن غایتز نید اند چرا؟ و
 چی باید بکنند؟ ولی هستند
 کسانی که با این بیماری به مبارزه

بر میخیزند و سرانجام از آن
 رهایی میابند.
 من، سخت خوش نداشتم و
 به این بیماری، دچار گردیدم
 و روزتا روز تکلیف من افزایش
 مییافت. به حدی در بنجسه
 دپوشن گیر مانده بودم که حتی
 گاه به هورده از چشمانی اشک
 سرازیر میگردد، باری د رانشیز
 خانه منزل دستاتم را میشیز
 وقتی به آینه نگاه کردم، دیدم
 که از چشمان اشک روان است،
 حتی ندانستم که چی وقت دچسرا
 گریه کرده ام، چیز دیگری که بر
 من مستولی گردید، این بود
 که نمیتوانستم غالباً آخرین تصمیم

و باری هم نام او از ذهن بیرون
 میشد، حیرت زده میشدم، —
 لکنت زبان گرفتار میشدم و با
 شتاب، صحبت را بدون دلیل
 قطع میکردم و به اصطلاح (نزار
 را برقرار) ترجیح میدادم. از
 آبیازی صرف نظر میکردم و تر—
 سیدم که بفکس های عصبی
 (انعکاس عصبی) مرا نهرزخوا—
 هد داد که آبیازی کردن
 بتوانم.

زنگ تلفون خانه خود را
 پاسخ نمیدادم از برداشتن گوب—
 شی تلفون میترسیدم، از صدای
 عازن موتر خود را در گوشه پی
 پنهان میکردم و اگر در خانه
 میبودم خود را عقب چوکی ریا برده
 مخفی میکردم. در آغاز (۱۱ و التر))
 شهرم خواست مرا نجات بدهد،
 تلاش کرد در معق روح نفسوز
 کند اوبه چشمان گود، رفته ام
 مترجمه میشد و میپرسید: برایم
 چی کرده میتواند؟

یک بستر به بستر دیگر میافتم
 و میلو لهدم تا آن که در یک
 بستر نامنظم مهمان خانه ه که
 آنشب وجود ندا شت خوابیدم و
 برق را خاموش کردم تا خانه —
 تاریک شود.

سه روز بعد از " خواب —
 بیدار شدم و به هوش آمدم
 و متوجه شدم که در شفاخانه
 در یک اتاق تنها هستم که آن را
 اتاق " مراقبت جدی " مینامید—
 ند ه تنها هستم. آیا این اتاق
 داخل شدن به دو زنج بود؟
 سرانجام دانستم که حقیقی
 مرگ هم مرا رد کرد و نهد پرفت.
 وقتی به اطراف خود نظر اندا—
 ختم دیدم در چهرکت بیماری
 با ریسمانهای خاصی بستشده
 ام و چندین سوزن و پیچکاری
 در نقاط مختلف وجودم فرو
 رفته است ه کوشیدم ریسمانها
 و تسمه ها را باز کنم و یا بکنم
 در همین لحظه دکتور محالجم
 نزد یک شد و با چشمانیکه مرا
 محکوم میکرد تقاضا کرد همچین
 کاری نباید انجام بدهم و به
 من توضیح داد که چی گونه

شوهر و پسر و پسر دوس ام
 از پو هنتونش به خانه تلفون
 کرده بود و در فرجام شوهرم
 داکتر را خواسته بود ...
 وقتی از جریان آگاه شدم
 حیران ماندم در غیر آن شایه
 خود را به کام مرگ مسپردم .
 داکتر ربه من کرده گفت :
 من ترا کمک کرده نمیتوانم، بایه
 نزد داکتر طب روانی بروید.
 من در پاسخ ابراز داشتم :
 به کمک ضرورت ندا رم ...
 سرانجام مرا به شفاخانه طب
 روانی بردند و در یک اتاقی

ماه ها و یا حتی برای تمام عمر
 دوام میکند تداوی اصلی هر
 د نوع مربوط می شود به بخش
 تحقیقات " کیمیا مغز " تحقیقا—
 ت کیمیاوی در مورد مغز انسان .
 سخنان زیادی میان من و او
 رد و بدل شد ولی داکتر
 از من پاسخی خوب نشنید
 حتی در باره تلاش و در باره ام
 برای خود کسی هم مطمئن نگرد
 دید ه ندا نست که من باز به
 این عمل دست خواهم زد بانه
 راستی این که من هم نمیدا —
 نستم سرانجام به صحبت آغاز

تنها دواها برای تداوی انحطاط روانی کافی نیست

راههایی که طب پیشنهاد می کند

که تقریباً در روزه های آن —
 بسته و محکم بودند بستری کرد—
 ند . کلکین ها به آسانی باز
 نمیشدند یا ابراک من همینطور
 بود . لحظه پی بعد " داکتر
 اف " که کارشناس روانشناسی
 بود بر بالهنم قرار گرفت ه سرو
 رویش آراسته و بروشها پیش منظم
 بود. در مقایسه داکتر پیشتر
 مهر بانتر بود ه کمتر سرزتش
 گونه حرف میزد و زیاد تر با —
 مهربانی. از من پرسید : از
 حساب ده چقدر بهتر شد ماید ؟
 یک درصد ؟ بلی !
 گفتم : منفی یعنی کهدتر
 شده ام .

در فکر فرو رفت و گفت : نوعی
 از تکلف روحیست که آن را—
 ((مانیاک)) مینامند لا بجزرای
 چند هفته دوام میکند ه ولسی
 انحطاط روحی همین د بهیر شدن

کرده ه گفت :
 بعضی از مواد کیمیاوی در
 مغز انسان وجود دا رند که
 که بود آن ها وضع نورمال انسان
 را تغییر میده ه : تفهیر سر در
 رژیم غذایی ه در صحبت ه —
 عادت ه کرکتر و در حقیقت
 بهانه هایم به خاطر پاسخ
 دادن به ابراز محبت های او
 آرام آرام برایش معلوم کردید
 و گویی توافق در زمینه به
 وجود آمد .

انکار و منفی بافی در همه
 چیز ه بر من مسلط گردید و
 والتر تقریباً با فشار و زور مرا
 نزد داکتر طب برد .
 داکتر با دقت کامل و به
 دلسوزی و علاقه مرا معاینه کرد
 و بعد از معاینه و مشاهده
 همه اسناد و مدارک بیماری —
 گفت :

" شما صحت کامل دایه
 کوچکترین بیماری در وجود شما
 به چشم نمیخورد " ... و به
 شوخی افزود : " مانند اسپ
 صحبتند هستند " .
 من هم متوجه شدم عزم و اراده
 خود را به کمک خواستم ه داکتر
 مرا به تاس و معاشرت با مردم
 و بیرون برآمدن از منزل توصیه
 کرد . من برایش گفتم :
 فلان و بهمان کار برایم ضرر
 ممکن است ...

ولی او نهد پرفت و گفت : شما
 از خود شکایت دایه انسان
 نباید چنین باعد .

تخیراتی در کارهایم پدید آمد
 وقت زیاد را بجزیره بیرون را
 مینگریدم . هر کلمه محدود
 بود تقریباً بیشترین ساعت های
 بودن در خانه را در نشستن —
 سهری میکردم ه ولی غذا را می
 بختم گر چه غالباً مسوخست
 میز نان را آماده میکردم ولی
 صدای ظرفها زیاد بلند میشد
 والتری پرسید :

کارها را درست اجرا کرده .
 نمیتوانی ؟ کارهای زیاد ی
 در خانه وجود داشت کجا به
 انجام داده میشد ه از پسر
 " مارك " هم که در دوره —
 ثانوی درس میخواند بایه
 واریسی و مواظبت میکردم در
 حالیکه کمتر به این امر توفیق
 میافتم .

از خود میترسیدم اعضا ی
 فامیل چی قدر بر این حوصله
 کنند. حوصله آنان آخر سومی
 آید و به همینگونه محبت و علاقه
 آنها به نفرت و با حد اقل به
 بی علاقه گی مبدل خواهد شد .
 رزها و هفته ها به همین —
 منوال گذشت و من صحت
 یاب نشدم ه سرانجام در صد
 آن شدم که از این وضع بیرون
 گردم . در نتیجه به این موضوع
 رسیدم که باید خودکشی کنم
 از همه صایب رهایی یابم و همین
 لحظه در رفته فامیلم جدا ند —
 بهیتم : آنچه در صفحه (۱۱)

کف شناسی

۴ از صفحه (۶۵)

آثار کف پا نیز مروج شده و زهرا اشکال خطوط کف پا نیز به اندازه کف دست در انواع خود بی نظیر است. طب عدلی مرقانه از تکمیل های کفشناسی معاصر در ایجاد نزدیکیها بین کودک و پدر و مادر استفاده میکنند. طور مثال مادر و دختر میتوانند در اثر جنگه از هم جدا شوند. حتی پس از سال های زیاد و وقتی که آنها به دشواری یکدیگر خود را بشناسند و نشان داده شده میتواند که آنان مربوط به هم هستند و پس امکان شخصی ازین اقرار خود داری کند که بچه معین پسر او باشد. برای استفاده در چنین حالات دا- نشمند هنگری " Sandor-Oktis " جدول یا ارزشی را به وجود آورد است. درین جدول او ۶۵ تنه خطوط برجسته را نشان داده است او با مطالعه بسیاری حالاتی که در آن صورت در مورد اصل و نسب شک وجود داشته نمیتواند به همین نتیجه رسید که انگشت یک طفل معین اشکال مخصوص و دقیق اقاشر را به ارث میرسد. میتود " Oktis " واقعیتش را در ۱۶۰۰ حالت که مورد تردید قرار گرفته بود به اثبات رسانیده است.

بقیه از صفحه (۱۱)

صلیب . . .

وضع صحن او در اثر تلاش دوکتورها روه بهبودی است خود شن را " راحله " معرفی میکنند و میگویند: وقتی که مرابه این شفاخانه آوردند من با انسان های برخوردی که دور از تصور و خیال من بود. در اینجا هر کس وظیفه اش را خیلی صادقانه و با برخورد انسانی انجام میدهد. وقتی مرا به شفاخانه آوردند امیدم از زندگی قطع بود. ولی دوکتوران خیلی زود کارهای مقداتی را انجام دادند و مرا برای عملیات آماده کردند. بعد از انجام عملیات در اتاق مراقبت جدی تحت تدابری و مراقبت جدی قرار گرفتم در آن جا همراه با دوکتوران خارجی دوکتوران و نرس های آلمانی نیز بودند که هر کدام به نوبه وظایف خود را به وجه احسن انجام میدادند. که اگر علاوه از دوکتوران و نرس های خارجی از داکتر زمان و داکتر سخسی و از نرس ها شهلا جان و زهره جان پلوشه جان نام بگیرم اندکی اظهار سهاس خواهد بود. در مدت ۱۲ روزه که درین شفاخانه بستر بودم کوچکتر من معرفی از ناحیه " تهیه " ادویه و سرورم خون و غیره متقبل نگردیده ام که ایمن کلانشین کمک به مرغان جنگه زده است. بقیه در صفحه (۱۰۱)

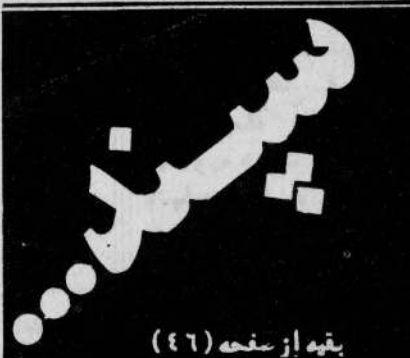
بنابیری

د (۲۷) مخ پاتی

دخاوند کده چیرته اوکم بخای ته ولاره. خونوی گاوندی هغه لومری گارجی دی کورته بی به راتلو سره وکر " داوچی د ا د روزه " د بنکی بنابیری دخیالی او خاطره انگیزه انجور د اچوکا تا اوزما د نیمگری خود زنی مینی د ا درگاه بی له سره خلاصه کره اوداوری داسی برا- نسته چی بیابه هینج رخت تری ل ا نوری نه وه اولکه ناکله به نوبی گاوندی ان له همدی د روزهی خخه تیریدل راتیر- یدل اوشبه ریخ به هسی خلاصه باتس خونوری که هرخوا انتظاروویست اوسه ورخوا ریخو خیلو هغو وعده خایونوسه وزلم چی بخوا به می هلت له بنابیری سره لیدل کتل، خو هغه می نوره ونشو لیدلی. خو حله بی هم د ترور کورته وزلم خو کتل می چی دهغی سره هم د بنابیری خه بته نه وه اودا نشان بنابیری د ا آسمانی بیرینسته می د تل له یاره له لاسه ووت. تری تمه شوه اوزهی دخیلی دی نه هیرید وکی اوججالسی سوزنده مینی د درد ونگویاد ونوه میشتی ویراوماته ته یوازی بریبودم.

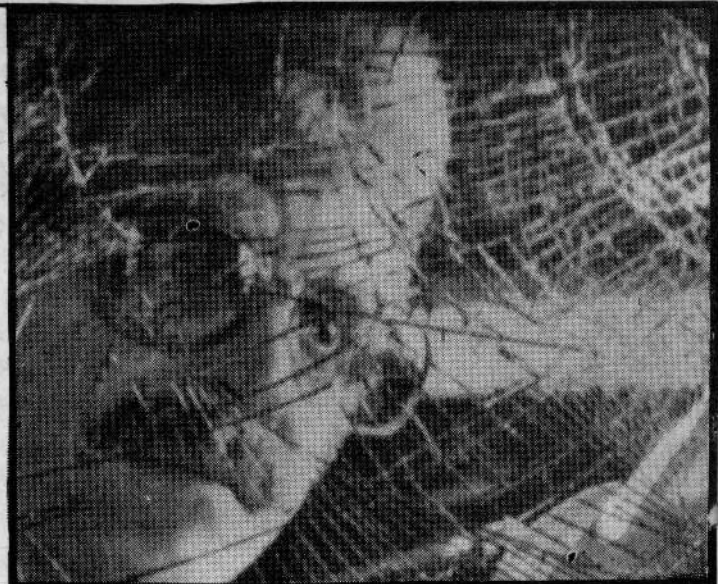
را به نشر بسیار. ریاست موسیقی باید کورس را در فر گرفتن آلات موسیقی کلاسیک ایجاد نماید تا جوانان که استعداد آموزش را در خود دارند و علاقه مند هستند تنظیم شوند تا در آینده به ناپیدایی هنرمندان کلاسیک سرد چار نشویم. تا آن جا که آگاه استیم. شاعر نیز میسرایی. لطفاً در مورد اشعارتان نیز حرفه ای بگویید. - موسیقی مرابه سرودن شعر رسانید که به خود جرات دهم ۱۰ آگاه گاه شعری بسرایم. تا اکنون شمار سرودها هم به دهمد بارجه میرسد. به خاطر آموزش وزن و قافیه های شعری نزد استاد عبد الحمید اسپرزانزده ام ویرا اشعار کلاسیک به ویژه مکتب بیدل استم.

کدام مکتب موسیقی و کدام اساتید موسیقی را بیشتر دوست دارید. - چنانچه بیشتر یاد کردم در مکتب موسیقی میخواهم سبک مشخص خود را داشته باشم و از اساتید موسیقی بیشتر سه تار نوازی عبد الحليم جعفر استاد هندي را دوست دارم. شما که نوازنده خوب را در یوتولوزیون استید، درباره کارهای موسیقی را در یو و تلوزیون چی گفتنی های دارید. - باتا، مفک مسولان موسیقی را در یو و تلوزیون مادر زمینه موسیقی کلاسیک تک نوازی کمتر توجه کرده اند. میخواهم را در یو و تلوزیون به مثابه آموزشگاه موسیقی به هنردستان باشد. حد اقل ماه یک بار برنامه تک نوازی و موسیقی کلاسیک



بقیه از صفحه (۴۶)

تازمانی که طرز نواختن موسیقی کلاسیک سه تار را نیاموخته باشد، حق نواختن موسیقی لایت را ندارد و میتوان گفت که در کشور ما نواختن سه تار یک دلخوشی سطحیست تا حدی که برین عمیق آن



انحطاط روانی

نست که من باز به این عمل دست خواهم زد بانه راستی این که من هم نمیدانستم سرانجام به صحت آغاز کرده ام گفت :

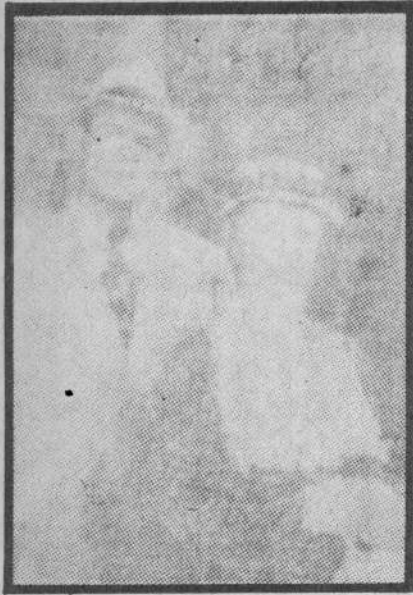
بعضی از مواد کیمیایی در مغز انسان وجود دارند که کمبود آن ها وضع نورمال انسان را هوب میشود یازمین هائی آن از بین میروند ویا انسان بوضع تازه عادت میگیرد ولی نوع دیگر در پیریشن که میتوان آن را - (د پیریشن کلینیکی) ویاحتسی بهاری گفت ، نوع بد آن است که نیازمند تدایو دقیق است واگر این نوع د پیریشن ، تدایو نشود ، شخص دچار به ان همیشه زجر میکند واگر مصاب خانم باشد حالش بد تر میگردد در واقعیت امر در این نوع د پیریشن فعالیت ارگانیزم انسان (آهسته وکند) میشود . تدایو اساسی چنین د پیریشن تدایو کیمیاییست که از آن نام بردم و بطور قاعد ه از جمله پنج تن ، چارتن مصاب بان حتماً صحتیاب میشود . ویزت داکتران روانی یک تکویر هم تدایو چنین د پیریشن است . گاهی در مواردی بیشتر د پیریشن با الکلولین همراه میشود که تدایو رامشکل تر میسازد تدایو برقی به نام (ای سی تی) در صحتیاب شدن مصاب به این بیماری تاثیر زیادی دارد . - عناصر کیمیایی به نام (آمین ها) به اصطلاح ارتباط میان مغزو رسته های عصبی را تقویت میکنند و سالم میسازد تیوری اساسی طبی این است که در - چنین د پیریشن مقدار (آمین ها) در مغز کم میشود که باید تکمیل گردد . تکمیل آن ظرفتهای خاصی را ایجاد میکند ، نه این که بیوسه به بیمار تابلیت داده شود ویا بیچگاری گردد در زمره این داروها کتوری (مونو-مین اکساید ها) و (تروی سلیک اتی د پیریشن) و (اویه های بنی موثر اند اکثر داکتران جهان این داروها رامیشناسند ، ولس به تاثیر آن ها کمتر توجه دارند . اگر بعد از تدایو بیمار باز به وجود آمد باز هم باید بی حوصله نشده وه به تدایو ثانی پرداخت . وقتی احساس میکنید که به د پیریشن (انحطاط روانی) - دچار استید نخست از همه به داکتر خانواد ه می خود مراجعه کنید وی بعد از چند پرسش ویا سخ کم از کم نوع د پیریشن شما را تشخیص میدهد اداگردن پیریشن نوع دوم بود ، شاید به تدایو شما آغاز کند ویا شما را نزد داکتر متخصص این رشته بفرستد .

بوهنتونش به خانه تلیفون کرد میزد و در فرجام شوهرم داکتر را خواسته بود
وقتی از جریان آگاه شدم ، - حیران ماندم در غیر آن شاید خود رابه گام مرگ میسپردم . - داکتر رویه من کرده ، گفت :
- من ترا کمک کرده نمیتوانم باید نزد داکتر طب روانی بروید من در پاسخ ابراز اشتیاقم :
- به کمک ضرورت ندارم
سرانجام مرا به شفاخانه طب روانی بردند و در یک اتاقی که تقریباً دروازه های آن بسته ومحکم بودند ، بستری کردند .
لکین ها به اساسی باز نمیشدند یا ادراک من همینطور بسود .
لحظه بی بعد (داکتر ارف) که کارشناس روانشناسی بود پر - بالینم قرار گرفت . سررویش آراسته و پرتوهایش منظم بودند در مقایسه با داکتر بیشتر مهر با نتر بود . کمتر سرزنش گونه حسوف میزد و زیاد تر با لطف و مهربانی از من پرسید :
- از حساب ده ه چند رهنتر شده اید ؟ یک درصد ؟ بلی !
گفتم :
- منی یعنی که تر شده ام در فکر فرورفت وگفت :
- نوبی از تکلیف روحیست که آن را (مانیا) مینامند ، برای چند هفته درام میکند ، ولسی انحطاط روحی همین د پیریشن ماه ها ویا حتی برای تمام عمر درام میکند تدایو اصلی هرد و نوع مربوط می شود به بخش تحقیقات (کیمیای مغز) تحقیقات - کیمیای د مورد مغز انسان . سخنان زیادی میان من و او رد و بدل شد ، ولی داکتر از منم یا سخفای خوب نشید حتی در باره تلاش د دوباره ام برای خود کشی هم مطمئن نگردید ، ندا -

امثال ان ، چنین د پیریشن - تجربه شده که غالباً خوب میشود . یعنی که میتوان گفت خود به خود به حساب (شب تصم) فراسید :
شب مرگ ، شوهرم سرسری به تماشای فلمی از خانه بیرون - میبندند از آنان تقاضا کردم که حین بازگشت به خانه مرا از خواب بیدار نکنند ، لذا با آن ها - شب به خیر گفتم ، به بستر خواب رفتم . یک گیلانوسکی را که در بوتلی نگهداشته بودم ، نوشیدم و هم مقداری از بودر خواب آوری را که داشتم ، صرف کردم ، این سخن بودر به شکل نمک بود و مسکن قوی بود .
برخود فشار می آوردم که احساس غم رانده عمیق کم ، ولی حواسم اجازه نمیداد از یک بستر به بستر دیگر میافتم ، دو میلیولیدم تا آنکه در یک بستر نامطمع همان خانه که آنشب وجود نداشت خوابیدم و برق را خاموش کردم تا خانه تاریک شود .
سه روز بعد از خواب بیدار شدم و هر هوش آدم و متوجه شدم که در شفاخانه ، در یک اتاق تنها استم که آن را اتاق (مراقبت جدی) مینامیدند ، تنها استم آیا این اتاق داخل شدن به دوزخ بود ؟ نی - سرانجام دانستم که حتی مرگ هم مرا رد کرد و نند یرفت . وقتی به اطراف خود نظر انداختم ، دیدم در چهرکت بیماری باریمانهای خاصی بستر شده ام و چند یسن (سوزن پیچکاری) در رنقاط - مختلف وجودم فرو رفته است .
کوشیدیم ریسانه اوتسمه ها را با زکم ویا بکم ، در همین لحظه د وکتور معالجم نزدیک نشد و یاچشمانیکه مرا محکم میکرد تقاضا کرد ، چنین کاری نباید انجام بد هم وه من توضیح دادم که چی گونه شوهرم سرسری دوسم ام از

در وجود به چشم نخورد ونه من بان علاقه داشتم . داکتر (اف) اوقات ویزت را فراموش نمیکرد ویا من از هر دری صحبت میکرد او در باره این که تعدادی از - انسانها به خاطر عقیمانی طبی - بت میبیرند ، صحبت کرد و از صحت یاب شدن من خوشی نمود بعد از چاره رفتن من به کلی انسان نورمال گردیدم به غلطی ها و اشتباهاتم در برابر اعصاب فاسلم متوجه گردیدم . از همه غم ها و مصایب رهایی یافتم . با شوهرم پسرم زنده گئی شیرینی را از سو آغاز کردم و در باره معجزه طبی - بت که مرا از جنگال د پیریشن نجات داده بود زیاد حرف میزدم و از داکتر معالجم ابراز خوشی میکرد نه از صدای تلیفون ونه از صدای موتر میترسیدم ونه خود را از دوستان پنهان میکردم و سه همه کسانیکه بعد پیریشن دچار بودند ، توصیه میکردم که داکتر درستی را بیدار کنند تا تدایو شوند .
سخنی چند در باره تدایو انحطاط روانی (د پیریشن) در انگلستان تقریباً ونیم میلیون تن به د پیریشن دچار استند ، بیماری که تدایو - اساسی ولسکی را ایجاد میکند در این جا سخنانی از داکتر (ما بکن لیدر) را تقدیم می دارم - داکتری که در این رشته معلومات زیاد دارد -
از وی میفرم :
- نشانه های د پیریشن که ام ها اند ؟
- کم علاقه گئی به بزای زنده گئی که غالباً با احساس گناه خجلت اضطراب و تشویش همراه میباشد . چنین علام د در پیریشن دیده میشوند که عامل بیرونی دارد . مثلا سبک وشی از وظیفه ونه امید ی از بیدار کردن کار د پیر ویا

تغییر مید هیو : تغییر روزم فذای در صحبت ، عادت ، کتو در - حقیقت در همه جهات زنده گئی او د پیریشن را چی به وجود می آورد و تشدید میبخشد ؟ - در زمان وحتی بعضاً در مردان طلاق از یکدیگر ویا بعضاً خودشی که انسان را وظیفه منضمل میسازد و شخص نمیتواند کاری برای امرار زنده گئی حتی نسبتاً مرفه - دست آورد ، ولی غالباً عقیده بر این است که ، پیریشن از هیچ کدام جانی آید ، یعنی کسی نمیداند از کجا آمد و چرابه وجود آمد و بنابراین هر تحقیقات وسیعی در زمینه وجود دارد و از جمله باید همان عصبی را که د پیریشن به اثر (اعضات) ویا بیماری آن به وجود آمده ، با دارو به (حرکت) آورد و (بیدار) ساخت . داکتر به من گفت :
بیا بید با هم (سفر کیمیایی) کنیم . میخواهید تدایو مرا قبول کنید ؟
بعد از کتو زیاد پاسخ دادم :
- بلی !
نسخه بی برایم نوشت نرسها بعد از هر چار ساعت دارو را برایم می آوردند و من آن را میخوردم .
خلاف تصویر بعد از چند هفته - د پیریشن من (کم) شد و (آمین به خود) آمد . اراده ام استوار گردید و خنده بر لبهام نقش میبست . و داکتر از خوشی (در - لباسش نمیگجید) . وقتی برای بار اول بعد از تطبیق (کسورس مکمل دارو) شوهرم سرسری را دیدم ، نشانه های بهتر شدن زیاد تر در وجودم آشکار بود .
اولین بار بود که اشتها می خوب شد و غذا خوراستم . به مرفکان متوجه شدم که در خانق اتاق لانسه داشتند از غروب آفتاب خوش آمد به مطالعه آغاز کردم در جا لیکه در گذشته چنین تغییراتی



امیر کبری

بقیه از صفحه (۴۱)

متولد روز چهارم جنوری - نیز کسی ضد جنگ مانند فلم "جوخه" دارد - این فلم هم مثل "جوخه" به آثار بسیار بار جنگ با اهتمام من پر دازد و باز گشت یک سر باز طلوع راه کشور و مشکلاتی که در وفق دادن خود با شرایط زندگی تازه دارد به تصویر می کشد -

بواقع "اولیواستون" که خود در ایام جوانی در جنگ و تنگ شرکت کرده - بهترین بیان کننده ی درد های ایمن جنگ و بهترین ترسیم کننده ی خطا های شگرف دولت چنانگوار امریکا در - حسن این جنگ هفتی ساله ایمن اخسیر بوده است "نام کره" هنر پشه ۲۸ ساله امریکایی که نقش سهاز طلوع را در فلم "متولد روز چهارم جنوری" بازی می کند باز دید کار هنرسانان کاندیدای اول بردن جایزه اسکار بهترین هنر پشه مرد نقش اول بود اما وقتی نهی اصلا

احساب فلم فوق الذکر "جانی خوش سها" و "افتخار" نام دارند - دست اندر کاران به لطف درخشش در سه سال اخیر "مورگان فریمن" را امروز بهترین هنر پشه مرد سها پوسه امریکایی انگارند -

بی انصافی است اگر از بازی قابل توجه "دان ایگرهد" در نقش پسر خانم دیزی در فلم "رانندگی برای خانم دیزی" یاد نمود، او که متخصص بازی در فلم های کمد هواز محبوب ترین - شخصیت های این گونه فلمها در دهه ۱۹۸۰ بوده است - برای یکی از معدود و خدمات در این فلم در یک کاراکتر جدی ظاهر می گردد و بیشتر از آن خوب بازی می کند - بتوان انتظاری را - داشت و به هر حال فلم "رانندگی برای خانم دیزی" به جمع ۶۱ فلسفی که طی سالهای گذشته جوایز اسکار - بهترین فلمها را برده بودند می پیوندد و اعتباری همانند آنها کسب می کند - گفتنی است که "پروسس بر سفورد" - کارگردان موفق این فلم که کاندیدای دریافت اسکار بهترین کارگردان سال نیز شده بود - به نسل فلمازان برهنه استرالایی تعلق دارد - نسلی که از اواخر دهه ۱۹۲۰ خود را مطرح نمود و با استقامتی که کمپانی های امریکایی از آن به صل آوردند راهی این کشور شد - بر - سفورد هم مثل "پتتربر" سا - زنده ی فلمهای "کالی پولی" "شاهد" و "جامعه ی شاعران مرده" فلم آخری نامزد جایزه اسکار اسال بود در امریکا رحل اقامت افکنده و بیشتر کارهای هنری خود را در این سامان صورت می دهد - این دومین بار طی سه سال است که "بر سفورد" به ساختن یک فلم از روی یک نمایشنامه معروف می پردازد - در اواخر سال ۱۹۸۶ او فلم "جفایات قلب" را بر اساس نمایشنامه یی با همین نام عرضه داشت - اما اگر آن اثر او راه اوچ - تر ساند در عرض اسال تبدیل نمایشنامه یی "رانندگی برای خانم دیزی" به فلمی که وصفش را آوردیم بیشتر موفقیت را نصیب او ساخت -



جوایز اسکار

بقیه از صفحه (۴۰)

ای طالی به - تاندی "فریمن" برای بازی بهایشان در دو کاراکتر اصلی - الزامی است - "تاندی" که سالهایی مدید در سینما و تئاتر بازی می کرد اما هیچگاه پاداشی ها بسته نگرفته بود - با این فلم ثابت نمود که از چه استعداد شگرفی بهره می گیرد - مورگان فریمن "و هم مثل او یک فرد سها تجربه در عرصه ی تئاتر است - او که در آژانه یی ۵۳ سالگی ناست سها - لها است به بازی در تئاتر اشتغال - دارد اما تا قبل از سال ۱۹۸۲ هرگز در نظر سینما روها انطور که با این طرح نشده بود بازی در فلم "زرنگه خانیلی" در آن سال که او را نامزد اسکار نقش دوم نمود و در یی آن درخشش در فلم "به من تکیه کن" نام برده راه دو - سعداران سینما معرفی کرد - و سال ۱۹۸۹ "با درخشش که او در سه فلم داشت" به بهترین سال زندگی فلسفی هنری او بدل شد - این سه فلم سها

فردی که می خنک بود خوشنود . یوسفی
میله والوزما شکر دی وکره اوزده بیسی
کره . ماهه ران یوکی هم خوبارچی د
بنجو نه کزی دی . یوسفی می زیانر
وکیچی بی یوسفی بی نغاره چی زیانر
میله وال لری هم به ران یوکی نه کزی .
د یوگال مندورامندونه یوسفی مولوشوم
چی د نه اجازه بی واخله . دوه پار-
چی می نه کزی چی د موسیقی د
ریاست له خوانه بی تشیقی جایزه هم
وکیله مگره ران یوکی به دی دوه کالوکی
نشره شوه اوچی یوسفی کیم چی ولسی
له نشریزی وای تانک نوازی سره خوشه
علاقه نه لری .

خرنگه چی هنر تاسی به به میراث
د رسیدلی آما ستا به لار ستاسی کور
اولاد گام ایسی ؟
د ری زامی اوخلو لورگالی لری . چون
زه د موسیقی خنکه به نره له لری لری
اولاد تاسی می وای چی هینکله د موسیقی
شوق ونه کزی او د موسیقی آلتوسه
چی به کورکی موجود دی یوسفی هم
له شوق .

تاسی د خنکی هنری چیله یوسفی
که وای خنکیه شو .

یوسفی به لنگره ایسی و موسیقی
لوساز کولوسو مگره یوسفی وای
خنکه خوند به وکزی چی یوسفی کسه
ولار شوانر به د ساز کولی بیسی واخله
راشو . به هندی یوسفی کی یوسفی لنگره
خنکه چی د یوسفی لری و د موسیقی
رانی . به لارکی بازار شروع شو ، ترخو
چی لنگره به رسید وای بازار د یوسفی
د یوسفی به کاسوکا سوزیده . هغه
لری وویل زه دوه کوئی لری نویدی بازار
کی میلمانه او مجلسی نه کزی سباه به
محلل جو کزو . سهاروخ دنه له بد ترو
وه او هنج آنگاه د میلمانه وه همد اوچه
وه چی بیسی بی راکری او بره د سازه
هره رانلسو .

تاسی ترولو لری آرزوخه شی ده ؟
زه د خنکی ولس نه ، د یوسفی مجلسی
چی زه به میدا کی به خاند رانلسه
طیلسی فزیم او دی راه به کولوسو
لاست او فزوله رانلیدی کوی یوسفی
اخله .

زبانر کی چی بری داره شی یوسفی
بنکی دی دغه زما د آشنا کشی دینو د
خدا به فوارم چی آرامی شی . سافرا
هره به خنکی وطن شی . چی یوسفی
لنگره ایسی ، شنه باغیله ، میراثی یوسفی
او خوشی او مجلسی اوچه او یوسفی
تاسی د هیلی د فرسوه کی یوسفی
میله .

تاسی د موسیقی نورد موسیقی
به کومالاتی و هیجزی ؟
به آرومیله ، نغاره ، بنجوا و ریباب
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کره .
د مغه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
ما به یوسفی کی د یوسفی و یوسفی سره
بنجو ولیده . خوشی می شوه هغه راتسه
به خوشی یوسفی زده کره اوچی هره وطن
به رانلم د نغان سره می رانر اوچی -

تاسی د موسیقی نورد موسیقی
به کومالاتی و هیجزی ؟
به آرومیله ، نغاره ، بنجوا و ریباب
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کره .
د مغه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
ما به یوسفی کی د یوسفی و یوسفی سره
بنجو ولیده . خوشی می شوه هغه راتسه
به خوشی یوسفی زده کره اوچی هره وطن
به رانلم د نغان سره می رانر اوچی -

چمن د

د (۲۲) مخ یوسفی

ستاسی د دی یوسفی سره می د یوسفی
خبره ران یوسفی یاد شوه هغه به وویل : یوسفی
هنرمه زده کره هغه چی زوی یوسفی به
کورکی یوسفی زری شوی . د یوسفی به
هنگه می باید یوسفی چی هغه یوسفی
واده کی زه طیلسی و هلوته مجبور کوم نو-
اوس به هغه هغه وای . خبره داسی
ده کله چی موراده و اوله ((ورا)) سره
د خسر کورته و یوسفی ناری راولو یوسفی
می وویل ترخو چی به خنکه طبله ولسه
وهی ناری نه شی بیولی . او به دی توگه
بی به خنکی واده کی رانلیدی طبله
فزوله .

د طیلسی سره جوخته ستاسی نوم د یوسفی
پر سردی فوارم یوسفی شم ستاسی بری به
خه کی دی ؟

ماد هماغه اول نه چی د طیلسی فزوله
بیل کرل کوشیمی کزی چی میله او
اساسی طبله زده کوم . س یوسفی بری
چی ترو می رانر به کزی ، به یوسفی کزی
می هم زده کره کزی او استاد هانسم
سره می هم گار کزی او هندی تال سره
هم بلد به لری . زما طبله به علمی توگه
زده ده . زه طبله به خنکه و هم لسه
به کوزو . او د طیلسی آواز باید دوسره
اوجت دی چی د زیر اوم فزری باید
بلغوس متره و یوسفی . باید خرنگه مگر
چی د یوسفی او د ری موسیقی له پاره د
طیلسی به فزولوکی تیر شته . هکله
یوسفی طبله بحانت جلا تالونه لری لکه
د تکیوتال ، تینگه ، تیرای ، شا
د (تالی تال) بلبله ، شادول اوحنسی
جو . همداعلم دی چی یوسفی طبله
فزونی یوسفی طبله به او درسه نه شی
فزی ولسی .

تاسی د طیلسی ترخنگه نورد موسیقی
به کومالاتی و هیجزی ؟
به آرومیله ، نغاره ، بنجوا و ریباب
بنجو خواصلاً ماهه هیواد کی رواج کره .
د مغه جا بنجو سره بلد به نه درلود .
ما به یوسفی کی د یوسفی و یوسفی سره
بنجو ولیده . خوشی می شوه هغه راتسه
به خوشی یوسفی زده کره اوچی هره وطن
به رانلم د نغان سره می رانر اوچی -

جوایز این رده رسید سخنگو نام دانی
یل دی لوکیس (هنرمه ۳۲ ساله
پریتانیایی را اعلام کرد . دانی یوسفی-
دی لوکیس این افتخار رانر د لافلمازی
د رنقش هار و نقاشی طلوع ایرلندی -
" کیمیتی برانن " د رنقش " پای چپ -
من " کسب کرد .

دانی یوسفی لوکیس " پس از فار
یافت جا یوسفی ظاهر دامت :

من و سایر اعضای طلوعه یوسفی
از یک عامل کسب نورد کوم و از یوسفی-
آوری تلاش هاسی که کیمیتی برانن بره
تا من خوراک فکری و نوشتن و تر موسیقی
بهترین اشعار و نقاشی هابری جامع
اش انجام داد .

گفتی است که " کیمیتی برانن " به
د لول فلج بودن اکثر اعضای بد نشه تمام
کارها منجمله نوشتن و نقاشی را با پای
چپ انجام می داد و در فلم " پای چپ
من " به کار کزی دانی " جیم میردان " -
ایرلندی ه " دی لوکیس " کاراکتر
او رانر هکنی هکنی انگیز احیا نموده -
است . دیگر کاندیدی عده ی اسکار
بهترین هنرمه هغه نقاش اول مرد " مور-
گان فرین " بود که د رنقش " رانندگی
برای خانم د یزی " نقاشی راننده ی سفید
هیوست خانم د یزی را به عده د وارد اما او
هم در همارش نهایی آرا ، ماتند " ظ
کریز " مغلوب " دانی یوسفی لوکیس
شد .

و اما فلم " پای چپ من " فقط به -
همین یک جا یزه بهنده نکرد چرا که
خانم " برنه افریکر " هنرمه ایرلندی
که د رنقش مادر " کیمیتی برانن " د ر
این فلم ظا هر شد اسکار بهترین هنرمه
یوسفی زن نقاش دوم را بهنده و اسکار -
بهترین هنرمه سرد نقاش دوم نیز به -
" دیزل و هینکتن " رسید که د رنقش
" افتخار " نقاش یکی از سرکرده هغه
سها هیوست یک گروهان در کور در جنگ
های داخلی امریکا " بین ایالت های
همالی و جنوبی این کشور د رنقش
نورد هم " را بهنده دارد . " افتخار "
مجروح همجا یزه اسکار به خود اخصا چی
داد تا پس از " رانندگی برای خانم
د یزی " بر افتخارترین فلم سال باشد .

رازیکه ...

بقیه از صفحه (۵۴)

اما جای تعجب اینست که چرا سری د پوی با لجاجت میخواهد آفتاب را با دوانگشت پنهان کند ...

سری د پوی که تا آن لحظه از زیننه افتادن را تمرین میکرد، نزد ما آمد و خنده کسان گفت: ((خوب دایر کتر صاحب! خوبم از زیننه افتادن را آموختم. حالا بگوید چه کسی را از بام ببندانم)) وقتی در باره آشوک پرسیدیم، قهر کرد و دستد پورا ترک نمود. و من حدس زدم که اوچی کسی را به بام بالا کرده است ...

بقیه از صفحه (۱۰۱) ... حادثه ازدواج ...

او حلقه زده بودند و یافتیم میدانند چس حادثه زنده کی برایش تهمت بسته بودند و ازدواج دوم که دو ستانوش برایش مبارکباد میکنند. اما او همی همی فریاد میزد که دروغ است و دروغ محض من صرف یک بار به پای سفره عقد نشسته ام صرف یک بار. و این برای من نوشتن یک حادثه از زیننه کی غایب بود.

بقیه از صفحه (۵۴) ... دوست دار ...

برایم دلخواه است، پس از آن بسا موتر سایکل علاقه دارم. خودم تا حدودی موتر را اداره کرده میتوانم. * موسیقی دلخواه: در قدیم نخست، موسیقی فلسی هندی و بعد از آن آهنگ های فرسی انگلیسی. از گذشته گان به میلودی ها و زل ها عشق میوریم. * سرگرمی دلخواه: تماشا های فلم های هندی از طریق ویدو و بیکار نشستن در خانه. * شام دلخواه: رفتن به یک سکوتیک، پاپک موترانی طولانی و رفتن به خانه یک دوست. * اشیای دلخواه: نامه ها، یادداشت ها و روزنامه های تند نویسی که در طول سال در دست مینمایم. من حقیقتاً درینورد زیبا حساس استم. * رخصتی دلخواه: وقتی در آن سفر طولانی داشته باشم و بتوانم مناظر و محل های جدید را تماشا نمایم.

تصادم با ...

بقیه از صفحه (۵۵)

داد و به اینگونه در مرحله حساس عمر یعنی سر آغاز جوانی معتاد گردید. اثرات اعتیاد، از جوان عیاش، آتشین مزاج، مضطرب و هیجان زده ساخت. اگر یاری هم به اصرار و توصیه من اقدام به ترک آن نمود. نتیجه، معکوس داد. سر انجام سنجی مبدل شد به یک بارجه خشم و خشونت، لجاجت و روروسی. در گرما گرم چنین حالت صحن «نمیل» دت پای او را به عرصه هنرمینما کشاند. ولی نتوانست آنچه را که انتظار داشت به دست بیاورد تا درهماونفیت های فلسی سنجی اصلاً قابل توجه نبود. او نیز درین ساحه کوشش نمیکرد. و قبل ازینکه به کار بپنید پشد به یاری اندیشید او در آن محیط دوستان زیادی یافت و دوستان زیاد تری را رنجاند. چون محرومیت های محبت دوران کودکی او را روحاً می آزد، او به حلقه های نامتجانس دوستانی چون ریکها و مند اکینی پیوست. د پوی نگذشت که عاقبت نیند پشانه شیفته و پاکبخته تینا منیم شد. او نمیدانست که تمام ریشه های تینا نزد راجیش کهنه است. تینا با اشاره کوچک راجیش به تمام رویا های سنجی پشت پا زد و سرگردان ترش ساخت. سنجی به قصد انتقام کشیدن تصمیم گرفت راجیش کهنه را توسط جاقوی کوچکش قطعه قطعه کند (ولی فراموش کرد!)

عاشق شدن های موسمی و شکست خوردن های پیایی «این بود برنامه تکرار شونده» د پوی سنجی. او با چند بار سفر کردن به خارج از هند و تحت تدابری قرار گرفتن بالاخره موفق شد در کتر خود را تا حدودی تغییر دهد. با فکر کردن در باره سنجی بیچاره، درینجا من به یاد همان ضرب المثل انگلیسی می افتم که ((اگر اسب سرنوشت لجوج نشد، مهاژنمی بند پیرد)). د پوی از ازدواجش ننگ داشت که همسرش به بستر مریضی افتاد و یکبارگی نظم نسو ساخته زنده کی سنجی را به هم زد. اینک ماه ها ازین عارضه مزمن او میگذرد و سنجی دست به خاطر تدابری او صرف به یک چیز می اندیشد: ((بول)) او این روزها سخت میکوشد و به اصطلاح جان میکند. تا ناوقت ها کارهای فلسی اش را ادامه میدهد و از جانب هم امور تجاری هم خودش را (در بانک اروپا) پیش میرد. او فریاد میزند: «بول ... بول ... بول ...»

کانون فرهنگی ...

بقیه از صفحه (۵۵)

نهادهای مرکزی و ولایتی کانون قرار گرفته و در صورت اضافه تولید محصول فروش آن به بودجه مالی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی واریز خواهد شد.

۱- ایجاد (دستگاه حکاک حکیم ناصر خسرو بلخی) که از چندی به این طرف وارد مرحله تولید گردیده، مبالغ ناشی از فروش محصولات آن در خارج به بودجه مالی کانون واریز شده است.

۱۰- تاسیس دستگاه فلزکاری به نام این کانون که با ساختن میز، چوکی، مویل، فرنیچر عصری با کیفیت بسیار عالی توفیق حاصل نموده، محصولات کونی آن به خدمت کانون درآمده و در صورت اضافه تولید محصولات به خارج صادر و قیمت فروش آن به بودجه مالی کانون واریز خواهد شد.

هرگاه علاقه بسیار جدی به شنیدن تفصیل تمامی فعالیت های کانون داشته باشید، میتوانید لیستی را در همین زمینه از محترم محمد مهدی ((نصرت هروی)) منشی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی (که همین اکنون به شهر مزار شریف رفته است) دریافت نمایید.

* همبپوندی و علائق کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، عمدتاً با کمانهادها، حلقات و سازمان های اجتماعی تاسیس است و بیشتر حامل چی نوع مناسبات میباشد؟

- این کانون با شخصیت ها و نهاد های متنوع علمی، ادبی و فرهنگی کشور از روابط خاص حسنه ای برخوردار است.

بقیه از صفحه (۱۵) ... نمبر اول ...

پشای بیوه خود دزدی میکم (۰۰۰) آمرجنایی در حالیکه میخواهد تسلط روانی بالایی گل محصد ایجاد کند. امر میدهد که ت لاشیش کنند خارند و بیان معتقد استند که اگر از وجود باز پرس شوند، سوزنی را پیدا کنند، رنگ تازش را ببیند خواهد کرد.

در چنین مواقع، تمام کارهای خارندوی باید به شمار د قیفه ها انجام شود، جنا پتکاران حالا در بله های آخر استند و خارندوی از بله های اول میخواهد با لا شود، در حالیکه جنا پتکار با بلند شدن از هر بله، آن را میشکند. نتیجه ت لاشی برای پولیس رضایتبخش میشود. از جیب گل محمد بالغ بر سه صد و هفتاد و سه هزار افغانی به دست می آورند.

چنانکه الان بسا برخی از اعضای محترم اکادمی علم افغانستان، استادان بو- هنتون کابل، پوهنتون علم اسلامی ونیز انجمن نویسنده گان افغانستان، انجمن فرهنگ هرات باستان، انجمن فرهنگی مولانا جلال الدین بلخی، ذوات و نهاد های فرهنگی، وزارت اطلاعات و کلتور از نزدیک تاسر داشته و مشوره های ارزشمندی از- ایشان دریافت و در عمل پیاده میکند.

* در پایان چی حرف ها و یا گفتنی های لازم به توضیح میدانید که زمینه آن در برستن های من طرح نشده باشد؟

- خد متگاران کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی با اذعان به این نکته که استادان حرکت بلاوقته، قافله راهیان دانش و فرهنگ و به ویژه تسریع حرکت کسی و کیفی این قافله را نمیتوان صرفاً با داشتن آرزوهای خیرخواهانه انتظار داشت، ازین رو به هدف وصول به انجام اهداف علمی و فرهنگی این کانون تاکنون به افتخار صرف مجموعاً مبلغ پنجاه ملیون افغانی از وجوه شخصی خود در خدمت امور مربوطه این کانون نایل آمده ام. نکته دیگر اینکه دانشمندان، ادبا، شعرا و فرهنگیان مسوول اداره این کانون را در صدر رهبری و صلاحیت نرمایش قرار داده و خودم به حیث خد متگاران ایفای وظیفه مینمایم. محترم الحاج سید منصور نادری سرپرست تفرقه شیعیه، اسطخیلپه و بنیاد گذار کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی ازین که با وجود مصروفیت های فراوان دعوت مجله را با ارا به پاسخ های واقعا علمی و توضیح دهنده پذیرا شدید، از شما جهانی سپاس.

- و از شما نیز

- ای بول چیسی؟
- حتی باید بدانید؟
- ای بول را از کجا به دست آوردی؟
- به خاطر کاری از مادرم گرفتم!
خارند وی بیشتر از مادرش جويا شده بود و مادر گل محمد گفته بود که از سه روزه این سوازی بسزنی احوالی ندارد. باز هم به صورت فوری مادرش را احضار میکنند.
- ای بول را خودت برای گل محمد سپرده ای؟
- نی نی آقا جان!
خارند وی دوباره از گل محمد میبرد:
- راست بگو این بول ها را از کجا به دست آوردی؟
- از فلان رفیق من اس!
رفیقش احضار میشود و ثابت میشود که بول از او نیست ...
حالا کلید رسیدن به انتهای نقطه، همین بول شده. لحظه به لحظه در رفتن گل محمد واقفان شدن دروغش

رنگش را تغییر میدهد. خارند وی با تحمل میخواهد در اعتراف گل محمد را کمک کند.
(بول را از کجا به دست آوردی؟)
- این بول معاش سربازان اس که باید برایشان میدادم!
اداره خارند وی، موضوع را رسماً و با جل از قطعه گل محمد مطالبه میکند و سناز ادعای گل محمد دروغ ثابت میشود. در- موقعیتی که گل محمد خود راپافته، وقتی نگاه صمیمانه و مطمئانه آمرجنایی رامیبیند، مفکوره اش وارونه میشود. اجازه میخواهد که به چوکی شعبه بنشیند ... اجازه اش میدهند و کمتر از یک دقیقه تصمیم میگیرد که چیزی بگوید ...

فیض محمد - مردیکه در همسایه گویی دور مهتاب زنده گی میکند - چاشت روزی اخیر جدی، در بخشی از جاده گرفتار و توسط آمبولانسی انتقال داده میشود ...

فیض محمد - مردیکه مشکوک میگردد که شاید شوهرش را خارند وی دستگیر کرده باشد، لذا با اشتاب خود را طرف کتد وی آرد میسراند.

دیگر برای به دست آوردن بول بنه آن شده در کتد وی منزل فیض محمد، روانسه خانه اش میشوند و یک گروه دیگر جانب منزل مهتاب میشتابند گل محمد تمام اعترافات را صادقانه گفته است ...

گویی از خارند وی ها که برای عملیاتی به منزل مهتاب رفته اند. موفق میشوند آن ها مطیع الله را گفتمه از دستشان فامیل مهتاب است و پواری دل داری و همدردی به منزل مهتاب آمده، دستگیر میکنند و گروه دیگر که برای کشیدن بول ها منزل فیض محمد را ته لاشی میکنند. به گونه غیر مترقبه به یک ناکامی موقتی روزه روسی شوند. چه وقتی که آن ها داخل منزل فیض محمد میشوند، پس از ارائه شناسنامه هاییشان به خانم فیض محمد میگویند که شوهرت گفته که همو چیزها که شب گرفته من و گل محمد و مطیع الله در کتد وی آرد گذاشته بودیم، تسلیم کن!

اما زن فیض محمد که با عفت از خودش است، خارند وی را دعوت میکند که بفرماید خودتان ته لاشی کنید من از چیزی خبر ندارم. خارند وی در کتد وی آن چیزی را که باید باشد میبند و پس آرد را (پس بول و زینورات چی شد؟)

سه مردی که قرار بود ساعت دوی پس از ظهر همین روز در منزل فیض محمد جمع شوند و هر کدام سهم خود را برداشته از هم جدا شوند، حالا در شعبه مبارزه علیه جرایم جنایی اداره خارند وی در برابر همدیگر قرار گرفته اند.

- (برادرها، نمیخواستیم که گیر بیاییم. حالی که گیر آمدیم، به کل گپهارو

اعتراف کم و از شما هم میخواستیم. فیض محمد و مطیع الله در سکوت خود همسرا را تایید میکنند و هم نفرت آلود به سرش میکنند.

خارند وی هر سه نقاب پوش را به منزل فیض محمد میبرد. از خانم مهتاب نیز دعوت میکند او هم حضور میسراند سارق خارند وی بول فخر سرت شده و صاحب اصلی آن ها (مهتاب) همه در این جا ستند. در منزل فیض محمد وقتی فیض محمد باوازه های به هم ریخته بی که از دهانش میریزد، با نگاه های که به سوی همسرش میگرداند و در بر سرش های غیر ارادی انگشتان و لبهاش زینش را دعوت به انشای مخفیانه دوسر بول بعد از کتد میکند. زن مخفیانه را نشان میدهد. او همه بول زینورات را پس از آگاه دستگیر شدن همسرش به جا انداخته بود.

تمام زینورهای اطفالیه شهر در کشیدن بول ها از عمق چاه که قطرش کمتر از نیم متر بود عاجز ماندند. بول هایست شده کفنی بودند و زینورات هم درد ستالی بسته شده بود، یکی از کارمندان خارند وی در مورد یک خارنوال در ولایت کابل اطلاع حاصل میکند که ناشی اکرام الدین است و آبنازیننده است، امر خارند وی هدایه میدهد که بعد از کشیدن امر ولیس میسرند که میاد اکرام الدین در این عملیات که حتی اطفالیه موفق نشد جانشر را از دست بدهد، اما اکرام الدین بدون ترس و با علاقه شخصی و تضمین جان خود اجازه داخل شدن به چاه را میخواست.

چشمها مرد لافرا اندام ویرانگوش را میبینند که بعد از اندکی ترسین به داخل چاه میروند. او در هر بار غوطه ور شدن نشر مقادیری از بول را به بالا میفرستد و صق چاه بسیار قطر کم دارد. و اتفاقاً بسیار صیق هم است. هوا بسیار سرد است، اما تا جایکه معلوم میشود عملیات خارنوال صاحب موفقانه ادامه دارد.

برنامه کشیدن بولها از چاه دو روز را در بر میگیرد و در نتیجه به غیر از یکصد و چهل پنج هزار افغانی بقیه بول ها و زینورات از چاه به دست می آید.

کمیدی ترین بخش کشف قضیه این است که گل محمد با بارانش چی بی وفای کرده، او در همان شب اول سرت پنجم هزار افغانی را بیشتر از تقسیمات بول هاید زنده شده، به صورت پنهانی در جیب خود گذاشته و بعد از اشنا شدن موضوعها لا بارانش در مجلس بالا پیش قهراستند ...!

اما نفر نبر اول کیست؟
خودش (.....)

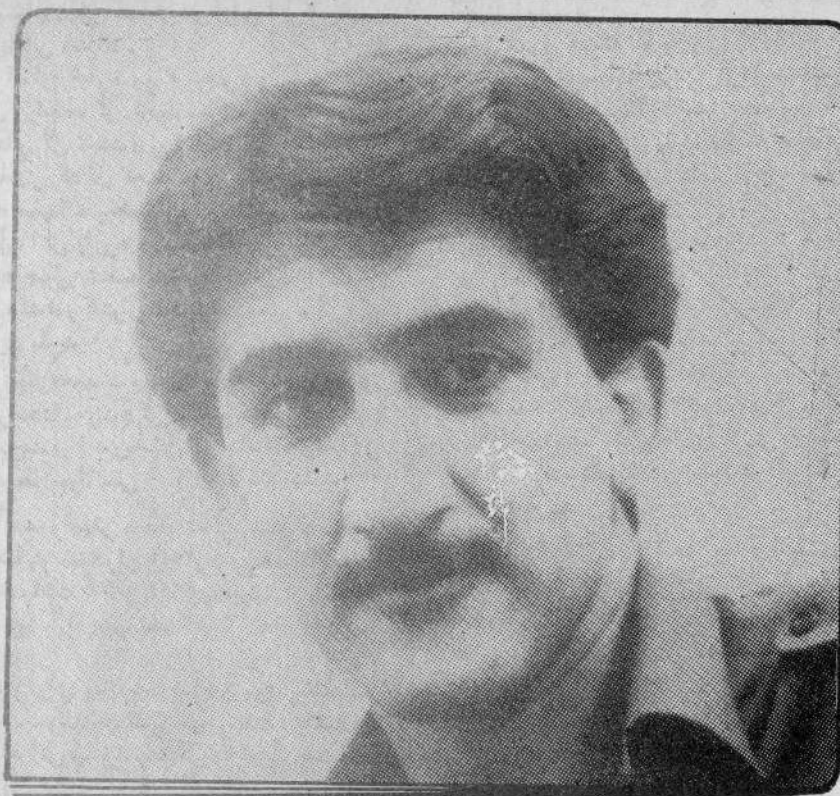
تخنیک باشد و با نگاه اقتصاد پوی و پوی
بندی . زمانیکه هنوز خود تیاتر -
های ما به کل تیاتر معتقد نباشند .
چون طور آن عده مقاماتی که اصلاً شنا -
ختی از تیاتر ندارند . میتوانند تیاتر را
درک کنند و این مشکل اساسی کار است .
که سر نوشت تیاتر ما را امروز به رکود رفته رو
ساخته است .

• آیا تیاتری را که شما بازی میکنید و
برای تماشاگرها به کلی نواست بدیده
نو گفته میتوانیم ؟

- اگر ما از کارهای استاد علی رونقی و
پا احمد شاه علم یاد آوری بکنیم کاری که
من میکنم ، بدیده نو گفته نمیشود و لسی
در این ۱۲ سال اخیر میتواند پیش
قراول باشد . زیرا بدیده نو
چارچوگات خاص خود را دارد و وقتی
میگویم یک نمایش نامه نویسی او باید یک
آگاهی کامل داشته باشد از جهان
تیاتر ، دسترس به ادبیات ، با تاریخ
تیاتر ، آشنایی داشته باشد و در آخرین
تحلیل چنان روانشناس خوبی باشد
چنان هنرمندانه ، ظریفانه و دقیقانه
از مردم چیزی را بدزد (ربودن سوزه)
که موضوع درد و شرط آن دور نرود از
مردم ، بالا نرود از سطح دانش مردم ،
و پایین نرود به سطح ابتدال . یک
مثال دیگر زمانیکه میگویم آکتور تیاتر

به این مفهوم که او تمام اساسات فن
آکتوری را بشناسد در قدم اول رقص ،
موسیقی ، ادبیات همه موارد را کاملاً
بشناسد .

مکاتب کامل بازیگری را بشناسد ، از
جهان پیشرفت هر روزی فن آکتوری -
آگاهی داشته باشد ، متأسفانه ما
استعداد های داریم که خود پرورش -
یافته ولی تا هنوز دست نخورده مانده .
و باز هم همان گمبلی خود را تکرار
میکنم که بحران به انداز به پیشرفته که
هنوز استاد های تیاتر ما متأسفانه سینو -
گراف و دیگر امور را از هم فرق نمیکند
وقتی مفهوم اساسی از کلاسیک و گراف -
موجود نیست به (استثای احمد شاه علم
و استاد علی رونقی) و همچنان این
موضوع وفق میکند در مورد دراماتورک
فنی که کاملاً آشنا باشد با اختصار و
تکامل سوزه و همچنان رؤسوری که
بتواند به مثل کاشف یک سرزمین به
آن عده کسانی که تازه به این سرزمین
قدم میگذارند این رهنمایی را بکند که
شما کجا بروید ، چه کار بکنید ، وجه نوع
زندگی بکنید . وقتی این گمبلی هادرک



درخشش ...

بقیه از صفحه (۲۲)

دارید ؟
- اکنون جریان کارهای میتود یک
ما ادامه دارد ۳۰ برنامه افزون برد و
نمایش قبلی در تلویزیون ثبت کردیم و
یک تعداد نمایش های ما اکنون در -
زند ان آرشیف تلویزیون منتظر سر نوشت
اند .

• چرا ؟

- وقتی که من به بحران تیاتر کشور
خود نگاه میکنم با وضاحت میتوانم بگویم
که متأسفانه شناخت کلی از تیاتر
نزد شماری از فرهنگیان و تیاتر شناسان
ما کم است . زمانیکه یک تیاتر دچار
بحران میشود به این معناست که کاستی
هایی در میان است . خواه از نگاه

میگرد که چقدر انسان را به کام خود
کنانده است . من میتوانم این نمایش
را به حیث بهترین سند گام در برگشت
به کشور خود داشته وهم میتوانم این
نمایشنامه را در دستوال ها کاندید بکنم
و بگویم که جای ویژه خود را دارد . زیرا
پیام آن برای همه بشریت است . این
نمایش را قسمی عبار ساخته ایم که همه
مردم مابتناند درک اساسی خود را از
آن به دست بیاورند وهم برای دیگران
چیز فهم باشند .

سومین کارنامه ای (پیش پنج هم پنج
بود) که ما خواستیم یک ژانر خاص
کمیدی را بپایه بکنیم .
• اکنون چی کار های را روید ست

کتابخانه

پایه از صفحه (۷۷)

درد صورت در برابر مشکل من ناچارم
 است چند ی پیش پسر کوچکم یک چوپچه
 فروکش را به خانه آورد و نیدانم چرا نام
 آن را (انفلاسیون) گذاشته. شاید
 این اصطلاح که جدیداً در زبان ها
 معمول شده به خاطر نبودن خوش
 آمده باشد. حالا فعالین سازمانها
 محلی احزاب من آیند تا مرا به جلسات
 و گردهم آیی ها دعوت کنند و پسر کوچکم
 نریاد میکند:

— انفلاسیون! انفلاسیون! خود را
 کجا پنهان کرده ای و میخواهی مرا فریب
 بدی که اینجانیستی؟

فعالین سازمانهای محلی احزاب -
 و گفتم نریاد پسر را میخوانند - میروند:
 — آیا واقعا فکر میکنی که انفلاسیون
 وجود دارد؟

— چمن طور وجود ندارد اول کوچک
 بود اما در یک ماه اخیر با سرعت و وسعت
 کرده بزرگ شده است. حالا به هر
 طرف جیب و خیز میکند. هر طرف که بنگرند
 خوابکاری هایش را میتوانند ببینند.
 مردی که در میز پهلوی نشسته بود
 داخل صحبت ما شده گفت:

— راست میکنید. انفلاسیون روزها
 روز رشد میکند. ساله (سکو) از
 آن هم بدتر است! از بیست و پنج سال
 به پنجاه نام در لاسه مستحق در وجه اول
 قرار دارد. استحقاق نام. اما (سکو)
 ندانم!

* و در فرجام شما از کار خود راضی
 استید یا نه؟
 — از کار خود راضی استم به خود
 اتکا دارم و به تخلیه کار خود در زندگی
 مشکلی ندارم فقط به کار خود فکر میکنم.
 دوست دارم برای مردم همیشه کار کنم
 و همیشه آن حلاجی را که من از تئاتر
 کرده ام در پرورش ذوق بیننده و بلند
 بردن سطح استتیک (زیبایی شناسی)
 اجتماع یکی از وظایف صدقه خود
 می شمارم و دست های اساسی و نیروهای
 اساسی اگرچه هنوز نهال های نهمرس
 استند به اصطلاح نپدیدند. اساسی
 و محرک اساسی کارهای ما میباشند. من
 به نیروی آنان ایمان دارم.
 * کارهای آینده تان چیست.
 — یک پیوسته حماسی به نام ((دخمه))
 ((اسرار)) با سلام سنگی روینگار است
 که پس از یک ماه به پایان خواهد
 رسید. یک نمایش بزرگ دیگر هم دارم
 به نام ((کله)) یک نمایش جدی میباشد.
 همچنان یک پیوسته کمدی برای اطفال
 آماده ساخته ام که میخواهم بتوانم
 خودم دست به ایجاد تئاتر کودک
 بزنم که یک قسمت کار آن پیشرفته
 است و همچنان یک نمایش بولیس دارم
 که محترم رشید باپاوا احسان اتیسی
 بازیگران اساسی آن خواهند بود.
 کوشش میکنم که این پیوسته را تا به
 قربان آماده نمایم. برنامه بخش
 ایست به پایان رسیده و ما هیچ برنامه
 ایست نخواهیم داشت.
 * اندکی از خود صحبت کنید؟
 — در یک خانواده روشن فکر در کوجه
 های کهنه باغ علی مردان به جهان
 آمده ام از زنده گی گذشته جز یک
 خاطره زودگذر چیزی ندارم اکنون
 تنها زنده گی میکنم از دوره تکلیف
 ترخیصی به دست آورده ام با ارگانهای
 مختلف به گونه (بالقطع) همکاری
 دارم و با همین تروپ خود کار میکنم.
 مجرد استم بی خانه.
 * پس دو برابرم و دو کبود اساسی
 در زنده گی دارم؟
 — بل مجرد بودن بی سرپناه
 بودن خود مشکلیست قابل دقت.
 * ما امیدواران استیم تا ارگانهای
 نه بر طبق دستور از هنر شما مرز قبت
 نموده در ریح برابر ما که شمارا که
 نمایند زیرا که هر یک یه شته نیاز به
 دستور و مراقبت جدی دارد در دفتر
 آن میبرد و ازین میبرد.

تئاتر وجود داشت میگویم این یک تئاتر
 مکتب است این ها اند اجزای اساسی
 تئاتر که باید این ها را بیاموزم و بعد
 بیایم بروی تئاتر.
 * در گروه شما کی هاموفق تر
 استند؟
 — چلد شاگرد مستعد داشتم که
 متاسفانه فرار کردند همچنان شاگرد
 ذوق العاده مستعد دیگر (زیب
 پاداش) بود که فعلا برای تحصیل
 به اتحاد شوروی رفته است همینطور
 وحید گویار، امان عثمانی، حبیب -
 مخمور، وحید منان و دیگران موفقند.
 درین اواخر یک کورس فن انگوری از سوی
 اتحادیه به انجمن های هنرمندان و -
 سا زمان دو موزیک جوانان ایجاد شد.
 (۵۰۰) نفر امتحان دادند و ما ۲۰۰
 نفر را به این کورس جذب کردیم مدت
 سه ماه ادامه داشت. بنا بر عواملی که
 خودم هم نمیدانم سقوط کرد کورس -
 های که توانسته بود نتیجه خوبی
 بدهد، استعداد های خوبی وجود
 داشت، امیدواری یک تئاتر خوب
 میرفت. من توانستم یک گروه را از -
 آنجا جذب کنم.

* شما در کجاست و تمرین میکنید؟
 — ما بدون هیچ نوع محلی برای
 مشق و تمرین میباشیم ما کارهای خود را
 درین گوشه و آن گوشه تمرین میکنیم.
 * چرا دخترها در گروه شما کم
 است؟
 — متاسفانه هم در سینما و هم
 در تئاتر این برابر وجود دارد. متاسفانه
 سفاهه در ۱۲ سال اخیر ذوق تئاتری
 وجود ندارد.
 و هم تبلیغات اساسی در خود تئاتر
 موجود نبود. تا برای مردم عرضه نشود
 تا مردم را جلب بکند حتی تئاتر توانسته
 نظر هنرمندان را جذب بکند اگر این
 حرف نمیبود علت این همه فرارها و لاسر -
 دی ها علت دور رفتن از خود بخش -
 های فرهنگی به روشنی اشکار میشد.
 حتی هنرمندان عرصه کار به هنر خود
 علاقه نمیگیرند. تئاتر از مردم دور شده.
 تئاتر کلیشه شده و شکل کاملا خاص -
 بحرانی خود را میباید چیزی در وطن
 خود ندارد. بی روح و خشک است -
 زنده گی در آن دیده نمیشود حتی
 سوز که از میان مردم برداشته میشود
 برای مردم قلابی معلوم میشود. تئاتر
 کادراساسی ندارد. اشکال خاص
 قرار دادی بر تئاتر وضع شده. توجه
 صمیمی به وضع تئاتر موجود نیست.

از این دوستان نامه ها و مطالب گرفتیم:

ناده " رضای " فارغ لیسہ سلطان
رضیہ کابل و عبدالواسع محصل سال
چارم هاید رو لوزی پوهنځی زینفغانی
پوهنتون کابل - ملالی " کوشی مال " -
از لیسہ آف فدیوی و سو ما " نجایسی " -
شمس الدین از ولایت هرات و مکتا -
" احدی جهی " از لیسہ شهید بلخی
انیسہ مقل پناه و شامریخان توری -
هرای و صوفیانی از لیسہ شهید -
پت و عبدالخالق حق و عبدالقاسم
" طنبی " محصل پوهنځی تاریخ و ادبیات
پوهنتون بلخ و آدیته " هاسیون
پرزاد " از خیرخانه مینه و محمد
تسم " بلخ " از مخابرات ولايت جوړ
جبلان و رحید " راسخ " از لیسہ
جمهوریت و مانیا " ابراهیمی " فزیه
" شانی " از خیرخانه مینه و شریکا
" صدزاده " کارمند وزارت امور خودت
کننده کان و آصف " حدیقار " محمد -
هاد " آفتاب " جویشا " بهارباغتری
نور احمد سلم " احدی " محصل
تخنیک نفت و گاز مزار شریف و محمد
اصغر " توری " محصل در اتحادیه
روی و هیا " عزیز " محصل استیو
پولی تخنیک کابل و رویا " رسا " -
و هده " راسخ " محمد نجیب " رحیمی
یاسمن صباح لطیفی از رابعه بلخی
ناده امید کارمند شورای شهر کابل
چ " م " رویا " لسانه " استیو پناه
گوزی کابل و رون زخمیری از مکرورسان
سوم و عزت الله بهمان سر باز فرقه
۱۷ پیاده هرات و سو ما لطیفی و -
مسوده هاشمی و قدسیه " هو نیانی " -
از لیسہ حره جلالی ولایت پروان -
محترم فریبا نورزی محصل پوهنځی
طب اطفال]
سلام های ما را نیز بپذیرید - اومید
میوم سروده های خهتر تانرا برای ما
بفرستید .

محترم نیلو فر نوایی و جاوید هاشمی]
طرح جدول ولی راکه فرستاده بودید به
طراح آن صفحه سپردیم و از همکاری
تان سپاسگزاریم .
محترم ظاهر " و فاجو " افسر قطعه
۱۵۸ مخابره فرقه ۱ پیاده]
دو نوشته از شما گرفتیم و البته در -
صورت امکان چاپ میکنیم منتظر نوشته
های بعدی تان استم و فاجو باشید .
محترم امیر خان سر باز]
مطلبی از شما را بیک قطعه فوتوسی
تان گرفتیم . نوشته اید .
میخواهم بعد از شهری کردن دوره -
خدمت سر بازی و پوهنځی زورنالیزم را
که سخت به آن علاقتند منبام بخوانم
و همچنان در مورد همسر آینده ام بایسد
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری
گرفته است و با حوصله باشد .

باید با گذاره و تحصیل کرده شووی
اخلاقی و خوش قرار
ما هم دست دعا به سوی آسمان بلند
میکنم و با شما یکجا میگویم آمین بار ب
المالین .
محترم من صیبا " والف " زتا " از -
فامیلی های مسکری سید نورمحمد شامیته
آن قدر که شمایه خاطر چاپ آن مطلب
اصرار ورزیده بودید و ما چیز قابل چاپ
در آن نیافتیم با آن هم حسن نوع خواهی
شما را ستایش میکنم .
محترم لایلا " فرخت " محصل پوهنځی
علوم طبیعی پوهنتون کابل]
مطلب نفید و مقبول تانرا که در رابطه
به صورت فرستاده بودید در صورت -
امکان چاپ خواهیم کرد اما وده صد
درصد نمیدهم . سپورتین و خوش -
اندام باغید]
علاقه بند جمله محترم لایلا " سعادت "
محصل سال دوم پوهنځی تاریخ و ادبیات]
مطلب فرستاده شده تانرا به محترم ظاهر
ایوی سپردیم تا از آن مر با می تیبه
نمایسد . افتتاحی خوب بر واقع میخو
هیم .
محترم سارا " حیدری " محترم هیا
احمد زی کوهستانی و محترم حامده کوب
هستانی از لیسہ عالی مریم]
خواست شما را حتما در نظر میگیریم
شکلیا باغید .
محترم نیلاب " طیب " پنجشیری از -
پنجصد فامیلی خیر خانه مینه]
پاناسف باید به آگا هی شما برسانیم
که هنرنند محبوب " ساریان " در بستر
بیماری قرار دارد و از مدتست که زبان
و یک دست او فلج گردیده است . -
احساس شما را قدر میکنم .
محترم سهد آقا " عالی " محصل تخنیک
ساختمانی و جیو دیزی]
سلام های گرم ما را نیز بپذیرید . از
لا به لای نوشته های شما این رباعی را
انتقایی تان برگزیدیم :
شیرین و فرهاد
پوسته به یاد لب شیرین و فرهاد
حکرت تلخگامی خود هفتپاد
جان داد و نیافت کام دل از شیرین
شیرین میگفت و جان شیرین میداد .
محترم فهیمه تنها " صدیقی " از لیسہ
سوان خیرخانه]
به پاسخ پرسش های تان با بد گفته
شود که " متن " عاشق نشده
و عوت زلی هم نگرفته ولی پرسش
سوم تان من و راز دار باشی را بی حد
تاء سر ساخت برایتان دید و صبح
میخواهم .
محترم رویا " روین " و محترم منسا
" دریا "]
به پرسش شما در همین صفحه پاسخ ارایه
بگویم که دختر مورد علاقه ام باید دختری

محترم غلام حضرت ستانکوی سر باز -
کندک تحلیلی فرقه دوم پیاده]
احساس تان را قدر میکنم اما بایسد
با تا " سف بگویم که مطلب تان را نتوان
نسخه نشر کنیم . نکته هارا در صورت -
ضرورت چاپ خواهیم کرد .
انتظار همکاری های بعدی تانرا میکنم .
محترم محمد حکیم " حارث " پنجشیری
از شهر مزار شریف]
سلام های ما را نیز بپذیرید دو نوشته
از شما گرفتیم . آن چه راکه در مورد
" کدو " نوشته اید از آن " برانسی " -
غوشیزه تهیه خواهیم کرد .
تفاخر و افت شرافت است و دروغ و آفت
سخن است و سرکشی و آفت شجاعت
است مغرور پندی و آفت جمال است
هوس آفت دین است .
محترمه فهیمه " سلیمان خیل " فارغ
لیسہ رجانی ملکه ولایت سنگان]
سلام های ما نیز تانرا تان یاد . نوشته
های خوب خهتر تان را برای ما بفرستید
با نطق مورد علاقه " شما معا حبه خوا
هوس کرد . موفق باغید .
محترم حسنی بهار " بابکر خیل "]
نوشته اید سلام را " فلیک " بگویند
هزار ها بار علیک] با مطالعه مطلب
ارسالی تان و تطبیق نسخه یی کسه
فرستاده بودید و نزد یک بین را
خواب خوش فرو برد او با چشم
های نیمه باز میگفت که بهترین ها را برای
مجله بفرستند .
محترم درهم بخارن محمد میران دهر تان
بنار ده رانده وی بیز انسر]
زمویر سلام مینه هم وینی و ستاسی پیسه
خیل قلم لیکلی هم مورد شمر دفعی
تصدی ته و رکر . ستاسود همکاری پیسه
هیلسه .
محترم محمد طیب دلوان]
سلام های ما را نیز به خوشبختی
شکوفه تاریخ بپذیرید . اشعار شما را به
تصدی صفحه شعر سپردیم و شاعر باشید
محترم انیسہ مقل پناه فارغ لیسہ مریم]
زیاد هم کیدی شما را مطالعه کردیم
مر با می تیبه انداختیم . استعداد شعری
تان را بارور تر میخواهیم]
محترم عبدالکرم که مایار سر باز فرقه ۸ -
پیاده بنگلان]
شعری راکه از احساس مردم دوستی شما
بهرون تراویده بود مطالعه کردیم و آن را
به تصدی صفحه شعر سپردیم . اگر
چانتس چاپ شدن داشت و حتما چاپ
خواهد شد .
محترم فاطمه سپاک و محترم زهره زبوری
محترم بلخس نورزی و محترم هوسی لیسب
محصلان پوهنځی ساختمانی استیو
پولی تخنیک کابل]

یک کمش و چهل قلندر ناسه
مشترک تان براج ما رسید اینک یک
نگاهی تان را نشر میکنم :
در یک مجلس هفتی و خانگی بسا
آواز دلخراش آهنگی را میخواند یکی
از همانان آهسته در گوش مردی کسه
در کنارش بنسته بود و گفت : چسی
صدای دلخراش دارد و او را میشناسید ؟
مرد پاسخ گفت :
بلی او خانم من است]
مجهمان که ناراحت شده بود گفت :
معدرت میخواهم و اما به نظر من صدای
خانم تان چندان بد نیست . فقط آهنگی
راکه میخواند خیلی بد است و دلم -
میخواهد بد آنم کدام احسن چنین نموز
مؤخری ساخته است و آواز هفتنموسد ؟
مرد با خوشحالی پاسخ داد :
بلی خود بنده هستم .
کارتن های ارسالی شما را به تصدی
صفحه مر با می تیبه سپردیم و منتظر
همکاری هر چارتن شما در چار پاکت
میباشیم
محترم لایلا " صدیق " متعلم لیسہ سلطان
رضیه]
نوشته داستانی تان را مطالعه کردیم
استعداد خوبی برای داستان نویسی
داشته و به شما توصیه میکنم که باز هم
بفرستید . منتظر همکاری بعدی تان -
استم .
محترم غلام نبی جهی]
آن چه را برای لایلا " صدیق " توصیه
کرده ایم شما هم مطالعه نمایید . -
منتظر همکاری هر چه خهتر شما استم .
محترم ثریا " فیض " از صف دم لیسہ
ملالی]
مطلبی راکه در مورد هنر پیسه هندی
" چانگی پاندی " فرستاده بودید و -
گرفتم چون از زبانمی که ترجمه شده
است و مادی نکرده بودید هنوز ما -
مشکوک بود و لذا نتوانستیم چاپ
کنیم . از همکاری تان سپاسگزاریم .
محترم سلما کارمند پولی کلنیک مرکزی]
احترامات ما را هم بپذیرید . هاینک
نگاهی تان را بدست نشر میسازیم :
" پولیس از دزد ماهر کی که به دوکان
جواهر فروشی دستبرد زده بود پرسید :
دوکان را چی گونه باز کردی ؟
دزد پاسخ داد :
طریقته باز کردن را غیر از شاگردانم
به کسی یاد نمیدهم
محترم نوریه یوسفزی کارمند شفاخانه انتانی
این سینا و محترم عالی یوسفزی محصل
سال اول انستیتوت پولی تخنیک و -
محترم فریبا یوسفزی متعلم مکتب شو سط
زلیغا]
هر گاه نامه یی به ما برسد و بی پاسخ
نماند و محلود ار که نامه های دیگر تان

به ما نرسیده . نگاههای فرستاده شده
تان را به مرجع اصلی آن سپردیم . هم
چنان از توبه یوسفزی به خاطر ار سال
بست کارت زیبای شان تفکر میکنم . و
مرد طرز لاف زدن پر سیده اید و باور
کنود خودم با مشکل چاقی رو برو استم
هر گاه راه علاجی یافتن شما را هم در -
جریان میکنم .
محترم ملوسه " درویش " محترم ذکمه
" ساحل " و محترم رویا " مهدی " از
شهر مزار شریف]
هیچ نامه یی پیش از پاسخ گویم در
باطله دانی نیافتد اینک سپردانیم
به پاسخ پرسش های تان :
۱- زورنالیزم مورد نظر شما جور و صحتمند
است و این که چرا آن برنامه ازین رفقه
پر سفست که باید از اداره " مربوط -
راد و تلویزیون پاسخ بگویم .
۲- اکنون برای اجرای یک سلسله کنسرت
ها به خارج کشور سفر کرده است در بار
گفت به کنسرت هر گاه کپ های جالبی -
داشت همراه فوتو های نشر خواهیم کرد
یعنی هم ثواب و هم خرما .
۳- بلی به راحتی راستی داکتر است
مصاحبه اش در یکی از شماره های حساب
۲۷ مجله " سپارون " چاپ شده است و آه
را بخوانید و پاسخ همه پرسش های تان را
خواهید یافت .
محترم فرزوان " فوش " و محترم غوشیه
فوش از لیسہ حوالپخمیری]
شعر فرستاده " تان یک کی بریا هم
گزان آید البته در قسمت " مطر " و اینک
پاسخ پرسش های تان :
۱- کار دل است این کارها
۲- هیچ آهنگی بدون حالت تکمیل نیست
۳- شادام تصدیق میکنید که موهایش
زیبات مگر این طور نیست ؟
۴- سه برنامه را پیش بردن خود و -
هزار و یک کپ " است " به امید
همکاری های بعدی تان هم حرف بایسد
محترم عبدالحمید محصل سال چارم پولی
تخنیک کابل]
نوشته طنز گونه تانرا خواندیم .
عجب داری بود راز دار باغی
قر البدیحه به شعر سرودن آواز کرد
و مرا نیز چنان چرت برد که وقت گذشت
و مطلب از چاپ ماند . منتظر نوشته های
بختر شما استم .
محترم امید " پنهان "]
سلام های دوستانه ما را نیز بپذیرید
به اثر تقاضای شما و رشته از هم گشایه
را دوباره پیوند میزنیم . صبر و حوصله
فراران نصیب تان باد . منتظر نوشته های
تان میباشیم .
بسم الله بسمل و محصد صادق محصلین
مرکز تربیه " مخابرات]
هر دو نوشته شما را گرفتیم از خوسر
" شراب ریح " که شتم و بیچکاری را به

ظاهر ایوی که خود داکتر طب است
سپردیم حتما به درد بخور است .
به شوری اتحاد کی دحقو فو دفاکولتی
دریم کال محصل .
محترم شعر افضل " ولی "]
ستاسی د به احساس غمخه د مجلس
به هکله بنفسه کوه و ستاسی دلک پیسه
هر یکی باندی به غوروشی .
هفته عه چی بود محترم صدیق محترم
به هکله زمویر به جمله کی لوستی دی و -
حقیقت لری . ستان د لری او بی هکلا -
ری به هیله .
محترم عبدالصور سر باز کیمساری نظامی
ولایت بلخ]
از حسن نظر تان در مورد مجله ما اظهار
سپاس میکنم و طرح جدول شما در صورت
امکان نشر خواهد شد از همکاری تان
سپاسگزاریم .
محترم سارا و الماس از ولایت پروان]
نظر تان را در مورد مجله " سپارون " -
تجدید میکنم و نوشته های تان را بصتد
پان صفحات مربوط آن سپردیم و حوصله
تان را آفرین میکنیم . منتظر نوشته های
مقبول تان استم .
محترم ثریا اسد صافی و محترم کامله
امانی از لیسہ عالی زرفونه]
سلام های تان را با امانت داری کامل
به کاکا " رهیم " سپردیم . اینک پاسخ
پرسش های تان در مورد هنرنده
۱- به خاطر کی که تاکنون عروسی نکرده -
است
۲- زیاد گفتن که پاسخ بگویم و ولیسی
نپذیرفت شما هم زیاد درین مورد
فکر نکنید فقط اگر برایتان خوش گیند
است آوازش را بشنوید و برای تان کافی
خواهد بود .
محترم نجیب الله سر باز]
نامه " تان را که برای صفحه " دختران
و پسران " فرستاده بودید و گرفتیم
باید گفت که آن صفحه اکنون نشر نشود
احساس و نظیر سنی تانرا تجدید میکنیم
به امان خدا بایسد .
محترم صمیم الدین " صانع " سر باز قوای
هوایی و مفا فمه " هوایی خواجه روا ش
کابل]
سلام های راکه با کرسی ۱۵۰ سانتی
گزار فرستاده بودید و اگرچه دل های ما
را گرم کرده و ولی کم و بیش پنجه های راز
دار باغی را سوختاند . از چار بیتی های
تان یکی را انتخاب کردیم :
هر شوکه نگار جانده خو میبینم
دم لب لب جوی و کرد جو میبینم
بهدار که میسودم که فوش استم
اف میکنم و خودم ده تو میبینم
به امید همکاری تان و ناجورنباغید .
محترم دیبا " اثر " محصل پوهنځی
زراعت پوهنتون کابل]
ما همکاری تان را از دل و جان خوا -

هانیم . صفحه " گفتار سوخته " به
اثر تقاضای شمار زیادی از خواننده ها
ادامه خواهد داشت . تقاضای تان
یعنی بر مصاحبه یا طنز نویسی غصوب
" هارون یوسفی " در نظر گرفته
خواهد شد .
محترم بلخس هرتکی محصل پوهنځی طب
کابل]
از همه مطالبی که فرستاده بودید
سپاسگزاریم ولی پس ازین بکشید که
خود شما مطالبی را در باره " هنر پیسه
های هندی ترجمه نماید و سپس برای
ما بفرستید بهتر خواهد بود و موفق
باشید .
محترم حمید عارف راسخ سر باز]
مطلب " خواستگاری میگوین " را نشر
میکم به امید ادامه همکاری تان
نیلو فر آرزو فارغ لیسہ طایفه درانی :
اگر از ما میشنوید زیاد آثار شاعران
را مطالعه کنید در مورد اشعار دستان
چیزی گفتنیست .
تسم " زنجیر " فارغ التحصیل لیسہ
سلطان رضیه کابل و حیات الله سر باز
شاهم سلام های ما را بپذیرید .
نامه " مشترک شما را همراه با مطلب
کوتاه تان گرفتیم . به جواب تان
باید بگویم که همکاری تانرا قطع نکنیم
نکته هایی راکه فرستاده بودید نشر
نکردیم منتظر مطالب خهتر از شما استم
و حید الله ابراهیمی از ناحیه دم
شاروالی کابل]
طرح جدول راکه فرستاده بودید
گرفتیم هر گاه ضرورت اقتید نشر خوا -
هم کرد همکاری تانرا ادامه دهیم .
ثریا فیض متعلم لیسہ ملالی]
همه کارکنان مجله سلام تان را علیک
میگویند به جز بابه قربان که از مدتی
معرض است . در مورد پیشنهاد تان
باید گفت که با وجود صابری در شماره
های قبلی مصاحبه فصل صورت گرفته
است . منتظر نامه های بعدی تان
استم .
زین الدین مرزی از لیسہ تجربی وی -
اعتبار :
سلام های گرم تانرا در گرمای یک روز
چاشت که لای نامه تان گذاشته بودید
گرفتیم . سلام های ما را هم بپذیرید
پیشنهاد کرده اید که با سنی دیول -
مصاحبه کنیم حتما چرانه در صورتی که
به افغانستان بیاید . اینکار را خواهیم
کرد . پرسش دوم تان را در مورد
نخ ها ما چه که شاروالی کابل هم با -
سخ نخواهد گفت . منتظر همکاری تان
استم .
جاوید احمد متعلم لیسہ عاشقان و تار -
فان :


بحیره برمودا

بحیره برمودا در جنوب غرب ایالات متحده امریکا بوقمیت داشته عرض آن ۴ کیلومتر و طول آن ۳ کیلومتر است . بحیره با خصوصیات عجیبی که دارد بهخوبی می رانند است . علما با وصف پشرفت های چشمگیر در بخش های ساینس و تکنالژی تانورز موفق به کشف تاسی خاص صیات و ویژگیهای این بحیره گردیده اند . طول یکه عواهد نشان میدهد هلا و درهسان زمانیکه با کشتی های خوب پیش جهت تحقیقات داخل این بحیره میگشتند به زود ترین فرصت کشتی ها با سر نهیمان خود مفقود میشدند .

چندی قبل " ژورت " دریا نورد باهر فرانسوی در حالیکه کشتی های زیادی به تعقیب او بودند داخل بحیره شدند زمانیکه کشتی ها به وسط بحیره رسیدند حالت عجیبی رو نیا گردید و کشتی ها همه فرق شدند و ولی هلیکوپترها موفق شدند تا دریا نورد مذکور را نجات دهند .

" ژورت " پس از نجات در پاسنخ پرسشی گفت :
زمانیکه داخل بحیره شدم حالت عجیبی داشتم ، میتوان آن حالت را نیمه بهوش گفت .
دیری نگذشته بود که حیوان قسوی هیکی راکه شکل پشک عادی را داشت دیدم که به کشتی ما حمله کرد و پس از آن کسی حامل ما فرق شد و من چیزی نفهمیدم .

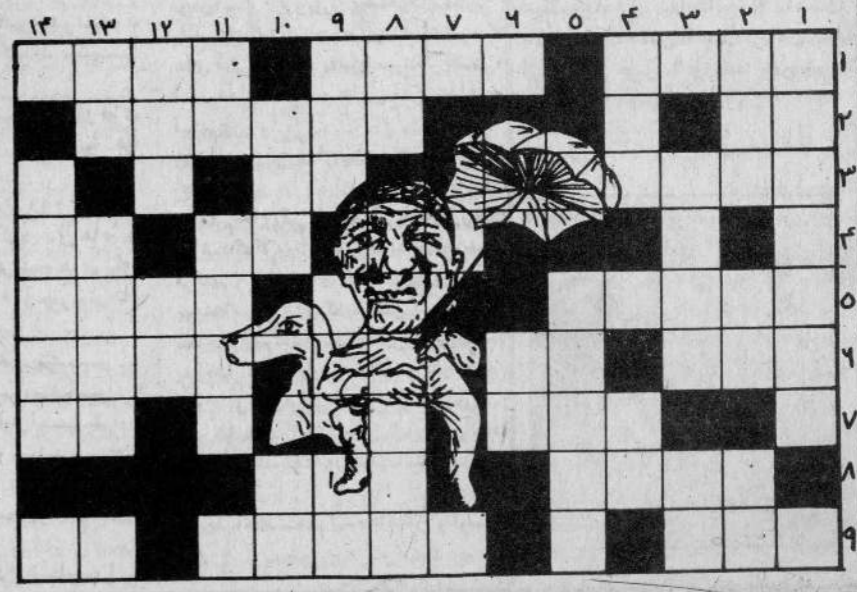
ارسالی محمد نادر تزه خیل



سازمان

جدول معلومات عمومی

- افقی :
- ۱- پسر مریم - فرشتن - این حرف بخشی از شعراست (فقط صداست که میماند ۰۰۰)
 - ۲- بحر - نایفه موسیقی آلمان
 - ۳- واحد پول چکواکها - معکوس آن از به املا ی غلط
 - ۴- بدون (همی) - دریا (همی)
 - ۵- نام کتاب مانی - معکوس آن آواز غیبی است
 - ۶- نگاه - مانند - دوست خیا - تشکار اتلسو
 - ۷- نی - رطوبت
 - ۸- پیمان نظامی کشورهای سرمایه داری
 - ۹- مریان - جایزه سینما - انگور
- عمود :
- ۱- مجسمه حضرت داؤد و حضرت موسی از شکار های اوست
 - ۲- شب - بستر خون - کهنه نیست
 - ۳- کلمه - مخترع ماشین بخار بدو
 - ۴- زیبایی - کولسی
 - ۵- نمایشنامه مشهور روس
 - ۶- رنگ نرم
 - ۷- خورشیدبانان بی سر - ناامیدی
 - ۸- فال بی پایان - از پهلوانان معروف یونان
 - ۹- معکوس آن نفس است بانگ بی آواز
 - ۱۰- چی (انگلیسی - معکوس آن نگر بستن است
 - ۱۱- آنست که نه خود خواندی و نه غیر ۰۰۰۰



شطرنج

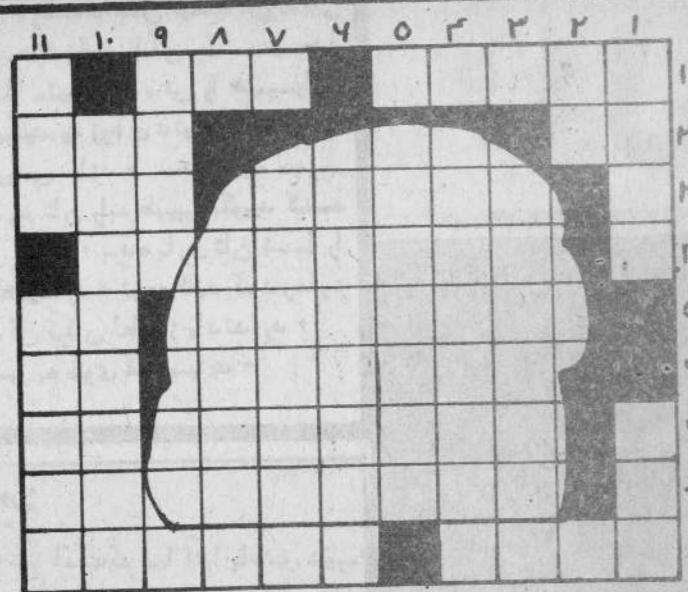


صبر جدول شماره

۱	ت	ف	ک
۲	س	ر	ک
۳	ب	خ	ی
۴	ی	ل	ل
۵	ح	ب	ب
۶	ل	ی	ی
۷	ک	ا	ر
۸	و	ل	ا
۹	ج	ل	ا
۱۰	ی	م	ی
۱۱	س	ا	ب

جدول

بر اساس کلمات صنوف ۱۰-۷



- افقی
- ۱- شاگرد مکتب را گویند - شوخی میکند
 - ۲- نوشیده میشود - دریاغ
 - ۳- چشم های بعضی از متعلمین از ترس امتحان
 - ۴- آنرا توسط بینی حس میکنیم
 - ۵- با آن خود را می شویم
 - ۶- بار می بزد
 - ۸- توسط آن راه میرویم
 - ۹- آرد + آب = کس که خوب را می شکند

- عمود
- ۱- زن پدر - مرکز آن شهر زار شریف است
 - ۲- حرارت بلند وجود در وقت مرضی
 - ۳- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
 - ۴- درد دل هر عاشق است - میارد
 - ۷- ضد بیداری
 - ۸- خورد نی که در مراسم ختم قرآن شریف بخته میشود - مردم میگویند: زیر بویا
 - ۱۱- درد دل هر عاشق است - میارد

صلیب سرخ

آینده خود بتوانند هموطنان را کسک کنند

کمیته بین المللی صلیب سرخ همیشه در جستجوی آنست تا از آلام جنگ بکاهد و برای صلح کار کند

کارش درین زمینه سبب شد که در جهان شناخته شود

اولین جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۰۱ به هانری دو تانت - داده شد و سه بار دیگر هم این جایزه به کمیته بین المللی صلیب سرخ تعلق گرفت

در سالهای ۱۹۱۷-۱۹۴۴ و ۱۹۶۳ مشترکاً با اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ این جایزه را دریا - فت کرد

در سال ۱۹۷۸ این کمیته یکی از برندگان جایزه حقوق بشر - سا زمان ملل بود

و در فرجام کمیته بین المللی صلیب سرخ اتحادیه جمعیت های صلیب سرخ و هلال احمر و جمعیت های ملی صلیب سرخ و سر پیگیری استند که صلیب سرخ بین المللی را تشکیل میدهند

ما از بخش های مختلف شفاخانه دیدن کردیم

شفاخانه صلیب سرخ بین المللی نه تنها به صحت مرضی طور جدی و پیگیر موظف است بل به یک انستیتوت برای آموزش بهترین کتوران و نرس ها و دیگر موفظین شفاخانه نیز مهمل گردیده است و نیز مرکز آموزش لسان برای پرسونل شفاخانه ایجاد گردیده است

درین کورس انگلیسی برای نرس های تازه کار افغانی وجود دارد این کورس افزون بر آموزش زبان تجدید آموزش مسلکی نرس ها را نیز به دوش دارد

از طریق این کورس کوشش میشود معلومات کافی به دسترس آنان گذاشته شود

در مرکز ارتوپدی که در ساحه پلچر - غنی موقعیت دارد نیز همینگونه فعال - لیت جریان دارد

در آنجا خود افغانها تحت پرورش قرار میگیرند تا در



فال عشق

متولدین ماه حمل :

همه چیز برای دوست داشتن نیست در روز مکی برخی مواردی است که باید با آن جسدی بود: شما شاعر رویا ها استید و زنده تی را همواره مثل شعری می بینید. به زودی دنیای تنهای شما را صدای کسی پر می سازد . سعی کنید مهر- بانتر باشید . درد تان رابه طبیعی بگویید که قادر به علاج آن باشد . برده باری تان شما را عزیز و گرامی نگاهدارد . توجه کنید که در سکوت و تنهایی زنده گی کردن لطف زیاد ندارد . منتظر باشید کسی به سوی شما میاید .

متولدین ماه ثور:

زندگی واقعت تلخ است که شما آنرا با عشق شیرین ساخته اید . مهربانی شما اطرافیان شما را مجذوب میسازد توجه کنید که شما در حضور خود موهبت بلندی دارید . آنرا بهتر و عمیق تر بیابید .

متولدین ماه جوزا :

شکست همیشه پیروزی است که ثمره آنرا سالها بعد دورک می کنید . حسرت روز ها و خاطره های رفته را نخورید . بگذارید زنده گی در هر روز طلوع تازه داشته باشد . شما روز های بارانی را دوست دارید اما روز های عاشقانه همیشه بعد از باران آغاز میشود .

متولدین ماه میزان :

وقتی از دیروزی سخن میزنید که برایتان دردناک است بهتر است از یاد آن بگذرید و در مورد خوشی های آینده فکر کنید زنده گی یکبار میباید و لطف نخواهد داشت اگر آنرا به بهبودی گی بگذرانید مصیبت همیشه نمی ماند .

متولدین ماه سنبله :

حرف شنیدن بهتر است اما حرف های که موجب ایجاد ناراحتی در شما و رابطه با نزدیکان شما میگردد کار ثواب نخواهد بود . هر آغاز خوب را انجام خوب بدهید . خاموشی برای شما زیبایی خاصی دارد .

متولدین ماه عقرب :

خبر خوش نمیتواند کیفیت خوشی واقعی را داشته باشد . خو شباوری تانرا کم سازید . و نسبت به زنده گی و عشق خود جدی باشید . رویاهای شیرین طرف راهم در نظر بگیرید .

متولدین ماه جدی :

تجربه یگانه موردی خواهد بود کند و عشق واقعی و نخستین راه ندارد . اما میتواند با صداقت خویش عشق تانرا پاکیزه بنگهدارد . بحث در باره و فیما مفید نیست . بهتر است که در عهد خود ثابت قدم باشید .

متولدین ماه قوس :

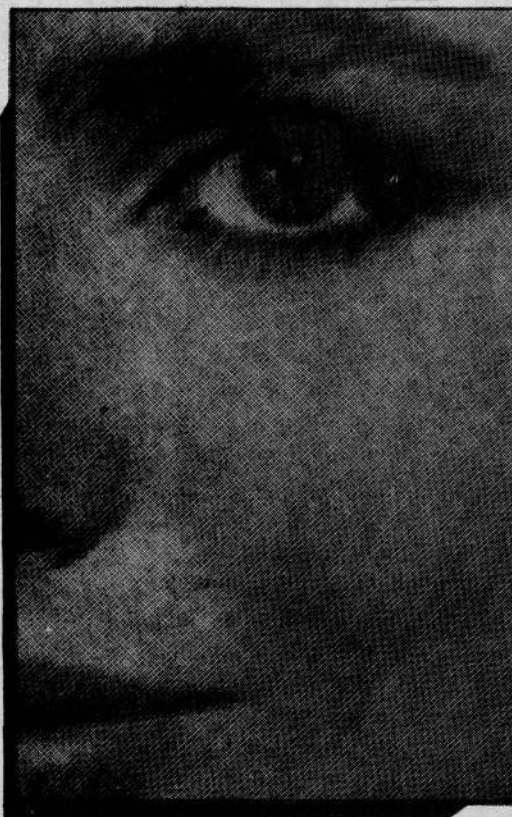
عصبانیت شما موجب میگردد تا هیچکس نسبت به شما مهر- بان نباشد . در ماه جاری کسی با شما ملاقات خواهد داشت دقت کنید که زیر بار حرف ها و نظریات منفی کسی شانه خم نمازید . شما با اندیشه های خود زنده گی کنید .

متولدین ماه دلو :

این هم یک تعبیر دیگری از زنده گی است که دل شما میخواهد همیشه غمناک و سوگوار زنده گی کنید اما در زنده گی چیزهای زیبا و شاد زیاد است که شما به راحتی میتوانید آنها را داشته باشید نگذارید همیشه مغلوب باشید تجربه - کنید شما میتوانید پیروز شوید

متولدین ماه حوت :

شما میتوانید غم تانرا با کسی تقسیم کنید . هنوز در دنیای ما کسان زیادی هستند که - میتوانند در غم شما شریک شوند از بد بختی اندوه فقط اراده و تصمیم قاطع شما را نجات داده میتواند .



متولدین ماه سرطان :

شما تحمل و شکیبایی را خیلی زبیا تجربه می کنید نامه یی به شما میرسند که برایتان کلمات پر محبت خواهد داشت . دیداری در همین هفته برایتان اتفاق میافتد در زنده گی شما اهمیت زیاد خواهد داشت .

متولدین ماه اسد :

از چیزی قهر شوید که ارزش داشته باشد . سعی کنید مناسبات تانرا با دوستان عزیز خراب نسازید . پراکنده گی در زنده گی تان مزاحمت هایی را بوجود میاورد که بعد ها حتی خود تان نیز از چاره - سازی آن عاجز خواهید ماند .

کتاب فروشی

فردوس اکبر

تازه ترین کتب علم، ادب، مذہب و انواع کارت، و تبریک
انواع قرطاسید و شراحت، موم، عساده شما مانند سبادون، جوانان آمیز
انبار هفته و سایر نشریه ها بدتر ستر قرار میدهند

آدرس: شهر سمنگان نزدیک مختابرا

خوراکیه فروشی جسی

مواد خوراکی مورد نیاز شما را عرضه میدارد؛
برنج اعلا و مواد آنتزاقی به نرخ مناسب و بفرش میرسد
آدرس: مکروریان سوم مقابل ریاست اطفاییه.



با شرایط مناسب اگر دمی پذیرد . جوانان علاقمند
که خواستش شمول باین کلیپ داشته باشند در تماس شوند
آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی .
وقت: از ۷ صبح - ۹ صبح
از ۴ عصر - ۵ عصر
از ۵ صبح - ۷ صبح

فروشگاه مواد تخصصی گردیزی

اقسام سیخ گول، انگارن، آهن چادر
آهن پنی، اقسام پر فویل باب
وسیح ولدنک را طور عمده
پیر چون به ضرورت مندان محترم به قیمت مناسب عرضه میدارد.

آدرس: سالنک و آ مقابل سینما ملی . فروشگاه حاجی محمد گردیزی نمبر تلفون ۳۰۶۸۹

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 220

فروشگاه بزرگ افغان

صنایع ملی را تقویت نمایید

بزرگترین مارکیت فروش
 بویا ساخت وطن



شما می توانید از اموال که حتماً
 آورده شده دیدن نمایید
 استواران فروشنده همیشه در خدمت شماست
 فدایی خوب، قیمت مناسب
 کیفیت را فراموش نکنید

بویا را بخرید که تازه رسید
 خرید نمایید
 همیشه در خدمت شماست
 فدایی خوب، قیمت مناسب
 کیفیت را فراموش نکنید

Juvena
 Men's
 Style
 After Shave Lotion
 50ml / 1.7 FL. OZ.

Juvena
 Men's
 Style
 After Shave Lotion
 50ml / 1.7 FL. OZ.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**